

ماهنامه تخصصی اندیشکده

اقبال

شماره شش ♦ مرداد ماه ۱۴۰۵



سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده
اقبال

ماهنامه تخصصی اندیشکده

اقبال

شماره شش ♦ مرداد ماه ۱۴۰۵

صاحب امتیاز:

اندیشکده اقبال (Iqbal Forum)

بنیانگذار، مدیر مسئول و سردبیر:

محمدحسین باقری

دبیر و ویراستار ادبی:

دکتر شهرام پیرانی

دبیر اجرایی:

نیلوفر افشاری

مدیر هنری و طراحی:

علیرضا ایمانی

دوره انتشار: ماهنامه

زبان: فارسی

ناشر: اندیشکده اقبال

وبسایت: www.iqbalforum.org

ایمیل: info@iqbalforum.org

دیدگاه‌های مطرح شده در مقالات، لزوماً بیانگر موضع رسمی اندیشکده اقبال نیست و مسئولیت محتوای هر مقاله بر عهده نویسنده آن است.

نسخه صوتی

برای شنیدن نسخه صوتی هر مقاله، بازکردن ابتدای مقاله را اسکن کنید.



مجله اقبال

ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال با محوریت پاکستان

مأموریت ماهنامه:

مجله اقبال، ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال است که با هدف ارتقای شناخت دقیق، عمیق و واقع‌بینانه از کشور پاکستان برای مخاطبان فارسی‌زبان منتشر می‌شود. این نشریه با تکیه بر پژوهش‌های راهبردی، داده‌های معتبر و تحلیل‌های کارشناسی، می‌کوشد ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و اجتماعی پاکستان را فراتر از روایت‌های رسانه‌ای روزمره بررسی کند و با ایجاد پلی میان نخبگان، پژوهشگران و سیاست‌گذاران ایران و پاکستان، به توسعه گفت‌وگوی علمی و تقویت درک متقابل میان دو کشور یاری رساند.

۳	 درباره اندیشکده اقبال
۴	 نویسنده‌ها
۶	 سخن‌سردبیر

تحلیل رسانه ای

۸	 تحلیل رسانه‌ای پاکستان درباره ایران
---	---

به دعوت اقبال

۱۸	 روابط پاکستان و ایران؛ در آستانه عصری نو و امیدبخش
----	--

سیاست

۲۳	 ایران و پاکستان؛ فاصله میان ظرفیت و واقعیت
۲۹	 پیمان دفاعی سه جانبه و الزامات آن برای مناسبات تهران-اسلام‌آباد
۳۳	 موازنه قدرت نوین در غرب آسیا
۳۹	 میانجی‌گری چین در بحران پاکستان-افغانستان
۴۳	 پیمان دفاعی پاکستان و کویت
۴۷	 بازآرایی ساختار بازدارندگی پاکستان
۵۲	 واکاوی تحولات سیاسی گیلگیت-بلتستان
۵۶	 لایحه امنیت سایبری ۲۰۲۶ پاکستان
۶۰	 تقابل الگوریتم و قیام

تجارت

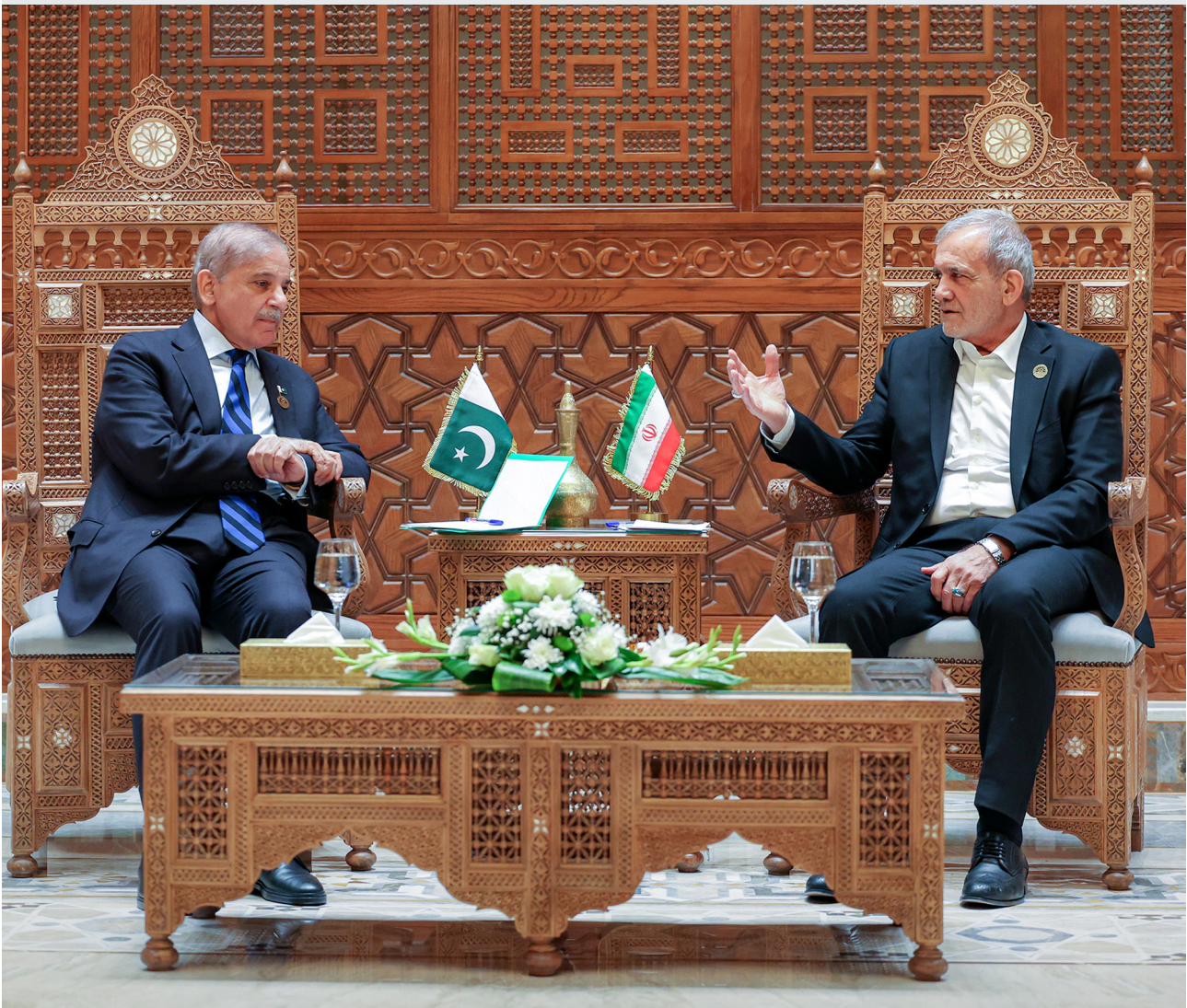
۶۵	 تلاش پاکستان برای برون‌رفت از بحران اقتصادی
۷۰	 سواحل مکران؛ ظرفیت‌ها و چشم‌اندازهای همکاری ایران و پاکستان
۷۶	 ژئوپلیتیک انرژی پاکستان؛ امنیت و چشم‌انداز
۸۱	 تجارت ایران و پاکستان؛ در مسیر جهش ده میلیارد دلاری
۸۵	 سرشماری کشاورزی پاکستان
۹۲	 کریدور گبد-ریمدان و بازآرایی در ژئواکونومیک اوراسیا
۹۸	 خروج پاکستان از فهرست ریسک جنگ
۱۰۲	 واکاوی ژئوپلیتیکی سوآپ ۱۰ میلیارد دلاری پاکستان

فرهنگ

۱۱۰	 خیزش نسل زد در پاکستان
۱۱۵	 چرا تغییر دولت، آزادی بیان را در پاکستان نجات نخواهد داد؟
۱۲۲	 انجمن پنجاب و نقش آن در گذار ادبیات اردو از سنت به مدرنیته
۱۲۶	 واکاوی الگوی توسعه برند «موون پیک» در پاکستان

کتابخانه پاکستان

۱۳۳	 پیامد؛ قدرت، دسیسه و آشوب سیاسی در پاکستان
-----	--



اندیشکده
اقبال

سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده اقبال، اندیشگاهی تخصصی است که با هدف تعمیق و ارتقای روابط جمهوری اسلامی ایران و پاکستان در تمامی عرصه‌های ممکن شکل گرفته است. این اندیشکده با تکیه بر مشارکت گسترده و هم‌افزای برجسته‌ترین سیاست‌مداران، دیپلمات‌ها، اصحاب رسانه، پژوهشگران، علما، استادان دانشگاه، خبرگان اجتماعی، بازرگانان، کارآفرینان، هنرمندان، ورزشکاران و دانشجویان دو کشور می‌کوشد تا پیوندهای ایران و پاکستان را به مسیری از رشد، بالندگی و بهبود مستمر در همه زمینه‌ها رهنمون سازد.

آقای منیر اکرم



به دعوت اقبال | صفحه ۱۸

از برجسته‌ترین دیپلمات‌های با سابقه پاکستان است. او در دو دوره، از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ و از ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۵، نماینده دائم پاکستان در سازمان ملل متحد بوده و در دوره نخست مأموریت خود، دو بار ریاست شورای امنیت را بر عهده داشته است. همچنین او از ژوئیه ۲۰۲۰ تا ژوئیه ۲۰۲۱ رئیس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (ECOSOC) بود و در کارنامه دیپلماتیک خود، مسئولیت سفارت پاکستان در ژاپن و نمایندگی این کشور نزد اتحادیه اروپا را نیز دارد.

سید محمد علی حسینی



صفحه ۲۳

دیپلمات ارشد و سخنگوی اسبق وزارت امور خارجه؛ سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و ایتالیا و دارای سابقه سرپرستی معاونت آسیا و اقیانوسیه و معاونت امور حقوقی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. مسلط به زبان‌های فارسی، انگلیسی و عربی.

دکتر نوذر شفیعی



صفحه ۲۹

دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران؛ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. سخنگوی اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و پژوهشگر برجسته حوزه سیاست خارجی، آسیا-پاسفیک، چین، جنوب آسیا و امنیت منطقه‌ای با سابقه گسترده تألیف و تحلیل در مجامع علمی و رسانه‌ای

دکتر شهرام پیرانی



صفحه ۳۳

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند با سابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست‌پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.

دکتر ویدا یاقوتی



صفحه ۳۹

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان-پاکستان و تعاملات منطقه‌ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه‌های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه‌قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.

ماشالله شاکری



صفحه ۶۵

دیپلمات با سابقه و سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان. سرپرست سابق سفارت ایران در توکیو و ساریوو. مشاور دیپلماتی و اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. ایشان پیش‌تر مدیرکل حوزه هیأت عامل و تحقیقات سازمان بنادر و دریانوردی بوده و تجربه طولانی در حوزه‌های ترانزیت، اقتصاد دریایی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد. او فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه رورکی هند و مسلط به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی می‌باشد.

مهدی هندروست



صفحه ۷۰

دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه، سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و یونان. تجربه‌ی مسئولیت‌های کلیدی از جمله مدیرکل تشریفات، معاون مدیرکل اروپا، مدیرکل اداری و ریاست اداره شرق آسیا. همچنین سرکنسول ایران در بمبئی و کاردار و معاون سفیر در پکن بوده است.



دکتر مریم وریج کاظمی

صفحه ۷۶

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه‌ها.



مصطفی زندیه

صفحه ۹۲

رایزن درجه یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت‌های دیپلماتیک در کراچی، اسلام‌آباد، مینسک و عشق‌آباد در حوزه‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است.



شویان (مایکل) هوانگ

صفحه ۱۰۲

دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه ایلینوی اربانا-شمپین است و مطالعات خود را بر اقتصاد سیاسی توسعه، به‌ویژه اثربخشی کمک‌های خارجی و سازوکارهای پاسخ‌گویی در این حوزه، متمرکز کرده است. محور اصلی پژوهش‌های او پاکستان است و هم‌زمان به مطالعه زبان و ادبیات اردو نیز می‌پردازد.



میراحمد رضا مشرف

صفحه ۱۱۰

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران؛ پژوهشگر حوزه افغانستان و شبه‌قاره، همکار پژوهشی مؤسسه مطالعات شرق و بیش از دو دهه همکاری مستمر با رسانه‌ها و خبرگزاری‌هایی همچون: قدس، فرهیختگان، جام‌جم، خراسان، سیاست روز، همشهری و ...



حسن عبدالله نیازی

صفحه ۱۱۵

وکیل مستقر در لاهور؛ دارای مدرک کارشناسی ارشد حقوق (LL.M) از دانشگاه نیویورک (NYU) و برگزیده بورسیه معتبر Hauser Global Scholar این دانشگاه.



سمیرا گیلانی

صفحه ۱۲۲

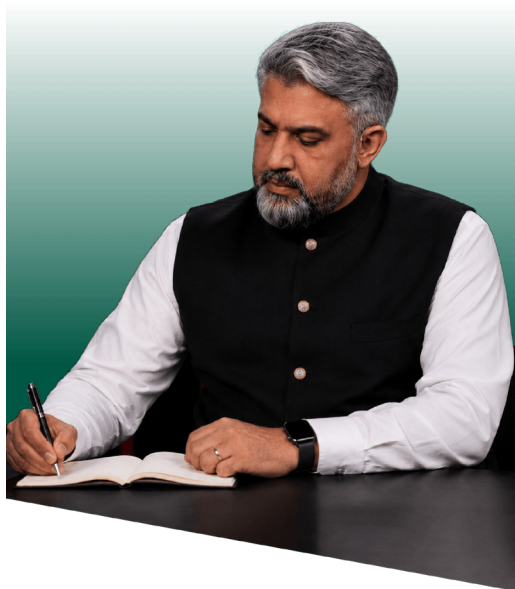
کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج البلاغه، نویسنده مقالات علمی پژوهشی در ایران و شبه‌قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف علی تانوی و اشفاق احمد



میلاد شادی‌فر

صفحه ۱۲۶

دارای گواهی‌نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه‌ریزی سفر



توافق مکه؛ نه هراس، نه تغافل

در سیاست، بعضی حوادث بیش از آنکه پاسخ باشند، پرسش‌اند. اهمیتشان نه فقط در آن چیزی است که امروز پدید آورده‌اند، بلکه در آن چیزی است که ممکن است فردا از دلشان سر برآورد.

توافق دفاعی سه‌جانبه پاکستان، عربستان سعودی و ترکیه در مکه، از همین جنس است؛ نه آن قدر ناچیز که بتوان با لبخندی از کنارش گذشت و نه هنوز آن قدر استوار و نهادمند که ناقوس ظهور یک «ناتوی اسلامی» را به صدا درآوریم.

میان هراس و تغافل، منزل سومی هست: فهمیدن.

و سیاست، پیش از آنکه هنر عمل باشد، هنر درست فهمیدن است. جهان پیرامون ایران در حال تغییر است. کشورهای منطقه، بی‌آنکه الزاماً از آمریکا و غرب فاصله گرفته باشند، دیگر نمی‌خواهند امنیت خود را تنها به یک قدرت خارجی بسپارند. عربستان در حال شبکه‌سازی امنیتی است؛ ترکیه قدرت نظامی و صنایع دفاعی خود

را به نفوذ سیاسی بدل می‌کند؛ و پاکستان می‌کوشد اعتبار نظامی و هسته‌ای خود را به سرمایه‌ای دیپلماتیک در جهان اسلام تبدیل کند.

توافق مکه را باید در متن همین دگرگونی دید.

اما ائتلاف نظامی با یک جمله ساخته نمی‌شود. اینکه سه کشور اعلام کنند «حمله به یکی، حمله به همه است»، به‌تنهایی ناتو نمی‌آفریند. میان تعهد روی کاغذ و اراده جنگیدن برای دیگری، فاصله‌ای طولانی است. ناتو محصول دهه‌ها فرماندهی مشترک، برنامه‌ریزی دفاعی، استقرار نیرو، رزمایش، شبکه اطلاعاتی و اراده تثبیت‌شده سیاسی است. توافق مکه هنوز در آغاز این راه قرار دارد.

پس پرسش درست این نیست که «آیا ناتوی اسلامی تشکیل شد؟»؛ پرسش این است که آیا این پیمان در سال‌های آینده خواهد توانست از یک توافق سیاسی به یک سازمان نظامی نهادمند تبدیل شود؟

اگر روزی صاحب فرماندهی مشترک دائمی، رزمایش‌های منظم دفاع جمعی، استقرار نیرو و تجهیزات، شبکه یکپارچه پدافندی و اطلاعاتی و، مهم‌تر از همه، تضمین رسمی هسته‌ای پاکستان شود، آن هنگام با واقعیتی تازه روبه‌رو خواهیم بود.

تا آن روز، ایران باید دقیق باشد، نه هراسان.

بدترین واکنش، آن است که تهران از هم‌اکنون این سه کشور را یک بلوک ضدایرانی بخواند و با دست خود، چیزی را که هنوز وجود ندارد، به وجود آورد. پاکستان، عربستان و ترکیه نه تاریخ یکسانی دارند، نه منافع کاملاً مشترکی و نه تصور واحدی از آینده منطقه.

هنر سیاست خارجی ایران باید استفاده از همین تفاوت‌ها باشد.

ابهام‌های نظامی باید با گفت‌وگوی مستقیم با اسلام‌آباد، ریاض و آنکارا کاهش یابد؛ اما هم‌زمان نباید کشورها را ناچار کرد میان ایران و دیگر شرکای خود یکی را انتخاب کنند. پاکستان می‌تواند شریک نزدیک عربستان باشد و در عین حال، رابطه‌ای راهبردی با ایران داشته باشد. ترکیه می‌تواند عضو ناتو و شریک ریاض باشد، اما همچنان در اقتصاد و امنیت منطقه‌ای به تهران نیاز داشته باشد.

اما مهم‌تر از همه، باید منافع مشترک ساخت.

بهترین تضمین برای ایران آن نیست که دیگران هزار بار بگویند «این پیمان علیه شما نیست»؛ بهترین تضمین آن است که دشمنی با ایران برای آنان پرهزینه و همکاری با ایران سودمند باشد.

در مورد پاکستان، گاز، برق، تجارت مرزی، بازارچه‌ها، چابهار و گوادر، ترانزیت و همکاری بخش خصوصی فقط پروژه اقتصادی نیستند؛ رشته‌های امنیت‌اند. رشته‌هایی که هرچه بیشتر شوند، گسستشان دشوارتر خواهد شد. گاهی یک خط لوله، بیش از صد بیانیه سیاسی صلح می‌آفریند.

ایران نیز نمی‌تواند تنها ناظر معماری امنیتی دیگران باشد. اگر با الگوهای موجود مخالف است، باید الگوی خود را عرضه کند: امنیتی منطقه‌ای که در آن کشورهای این جغرافیا، نه مهمان قدرت‌های بیرونی، بلکه صاحبان خانه باشند. قاعده روشن است:

امنیت هیچ کشوری را نمی‌توان بر ناامنی همسایه‌اش بنا کرد.

از این منظر، توافق مکه برای ایران نه فقط یک تهدید احتمالی، بلکه آزمونی برای عقلانیت سیاست خارجی است. نه باید آن را تمسخر کرد و نه باید از آن هراسید. باید رصد کرد، گفت‌وگو کرد، قدرت را حفظ کرد و هم‌زمان شبکه‌ای از منافع ساخت که هیچ‌یک از همسایگان، منفعتی در دشمن شدن با ایران نداشته باشند.

اندیشکده نیز در چنین زمانه‌ای نباید تنها آنچه اتفاق افتاده است روایت کند؛ باید آنچه ممکن است اتفاق بیفتد را ببیند. باید میان «صدای قدرت» و «خود قدرت»، میان نمایش و ظرفیت و میان پیمان و اراده تمایز بگذارد.

توافق مکه شاید روزی به یک سازمان قدرتمند بدل شود و شاید در تضادهای درونی اعضای خود محدود بماند. هنوز برای داوری نهایی زود است. اما یک حقیقت روشن است:

همسایگان ما در حال بازاندیشی در مفهوم امنیت‌اند؛ ایران نیز باید از واکنش به تحولات، به طراحی آینده عبور کند.

زیرا در سیاست، آنان که زودتر فرصت را می‌بینند، گاه می‌توانند همان چیزی را که دیگران «تهدید» می‌نامند، به امکانی برای ساختن آینده بدل کنند.



محمد حسین باقری
بنیانگذار و مدیر اندیشکده اقبال



تحلیل رسانه‌های پاکستان با موضوع ایران



بررسی قرار گرفته است.

در میان رسانه‌های انگلیسی‌زبان نیز The News با ۱۰ مطلب مثبت و The Nation با ۹ مطلب مثبت، از رسانه‌های دارای گرایش مثبت محسوب می‌شوند. در مقابل، رسانه‌هایی مانند Dawn با ۱۶ مطلب خنثی و Daily Times با ۱۰ مطلب خنثی، بیشتر رویکردی تحلیلی و سیاست‌محور داشته‌اند. در مجموع، رسانه‌های انگلیسی‌زبان ایران را عمدتاً از منظر سیاست خارجی، امنیت منطقه‌ای، موازنه قدرت و تحولات ژئوپلیتیکی بررسی کرده‌اند.

از نظر محتوایی، سه محور اصلی بر روایت رسانه‌ای مردادماه حاکم بوده است:

- نخست، ایران به‌عنوان بازیگر مهم منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی: بخش قابل توجهی از مطالب، ایران را در چارچوب تحولات خاورمیانه، رقابت قدرت‌ها، امنیت منطقه‌ای و نظم سیاسی منطقه بررسی کرده‌اند.
- دوم، ایران به‌عنوان شریک بالقوه پاکستان: روابط دوجانبه، همکاری‌های اقتصادی، انرژی، تجارت و همکاری‌های منطقه‌ای همچنان از مهم‌ترین محورهای روایت مثبت درباره ایران بوده‌اند.

در بازه زمانی ۱ تا ۳۰ مرداد ۱۴۰۵، بررسی ۲۶۸ مطلب منتشرشده در رسانه‌های مهم پاکستان نشان می‌دهد که تصویر رسانه‌ای ایران در این دوره عمدتاً تحت تأثیر روایت‌های خنثی و تحلیل‌محور قرار داشته است. در مجموع، ۱۵۸ مطلب (۵۹٪) دارای رویکرد خنثی، ۱۰۰ مطلب (۳۷.۳٪) مثبت و ۱۰ مطلب (۳.۷٪) منفی بوده‌اند. این توزیع نشان می‌دهد که گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در مردادماه عمدتاً بر تحلیل واقع‌گرایانه، بررسی تحولات منطقه‌ای و ارزیابی نقش ایران در معادلات ژئوپلیتیکی استوار بوده است.

در سطح رسانه‌ای، رسانه‌های اردو همچنان بخش مهمی از روایت مثبت درباره ایران را تولید کرده‌اند. Pakistan Observer با ۱۴ مطلب مثبت، روزنامه ایکسپریس با ۱۲ مطلب و روزنامه دنیا، روزنامه پاکستان و روزنامه اوصاف هرکدام با ۷ مطلب مثبت، از مهم‌ترین رسانه‌های دارای رویکرد مثبت بوده‌اند. با این حال، در اغلب رسانه‌های اردو سهم محتوای خنثی همچنان بیشتر است و ایران عمدتاً در چارچوب روابط دوجانبه، تحولات منطقه‌ای، همکاری‌های اقتصادی و امنیتی و نقش ایران در نظم منطقه‌ای مورد

- سوم، غلبه رویکرد تحلیلی و خنثی: سهم ۵۹ درصدی محتوای خنثی نشان می‌دهد که بخش عمده رسانه‌های پاکستانی تلاش کرده‌اند ایران را بدون ارزش‌گذاری مستقیم و در چارچوب تحلیل سیاست خارجی و تحولات منطقه‌ای مورد بررسی قرار دهند.
- محتوای ضدایرانی نیز با ۱۰ مطلب معادل ۳.۷ درصد در سطح محدودی قرار دارد. این مطالب عمدتاً پراکنده و موردی بوده و نشانه‌ای از شکل‌گیری یک جریان منسجم ضدایرانی در فضای رسانه‌ای پاکستان مشاهده نمی‌شود. بنابراین، روایت منفی همچنان فاقد وزن گفتمانی قابل توجه است.
- در بخش نویسندگان، «دیدگاه نویسندگان» با ۸۸ مطلب، شامل ۳۰ مطلب مثبت، ۵۷ مطلب خنثی و یک مطلب منفی، مهم‌ترین مرکز تولید محتوای تحلیلی بوده است. در میان نویسندگان فردی نیز قمر بشیر، عمران ملک، عثمان دموبی، ڈاکٹر محمد علی احسان و ایم عالم بروبی عمدتاً رویکرد مثبت داشته‌اند، در حالی که نویسندگانی مانند خورشید ندیم، ادیتی بهادوری، سمیع‌الله ملک، افتخار گیلانی و ملیحه لودھی بیشتر در چارچوب تحلیل‌های خنثی و سیاست‌محور حرکت کرده‌اند.

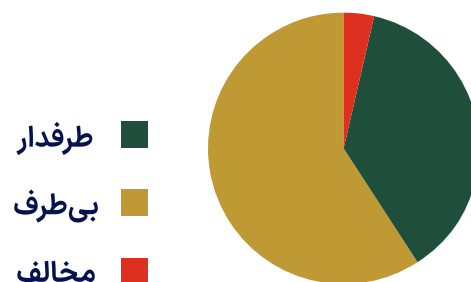
جمع‌بندی نهایی

در مجموع، گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در مردادماه ۱۴۰۵ را می‌توان با سه ویژگی اصلی توصیف کرد:

- غلبه روایت خنثی و تحلیلی محور (۵۹٪)
 - حضور قابل توجه روایت مثبت و همکاری محور (۳۷.۳٪)
 - حاشیه‌ای بودن روایت منفی (۳.۷٪)
- بر این اساس، ایران در رسانه‌های پاکستان عمدتاً نه به عنوان یک موضوع بحران‌زا، بلکه به عنوان «بازیگر منطقه‌ای اثرگذار، متغیر مهم ژئوپلیتیکی و شریک بالقوه در همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی» بازنمایی شده است. الگوی رسانه‌ای مردادماه نشان‌دهنده تحلیل محوری، واقع‌گرایی سیاسی و تداوم نگاه عمل‌گرایانه نسبت به ایران است.

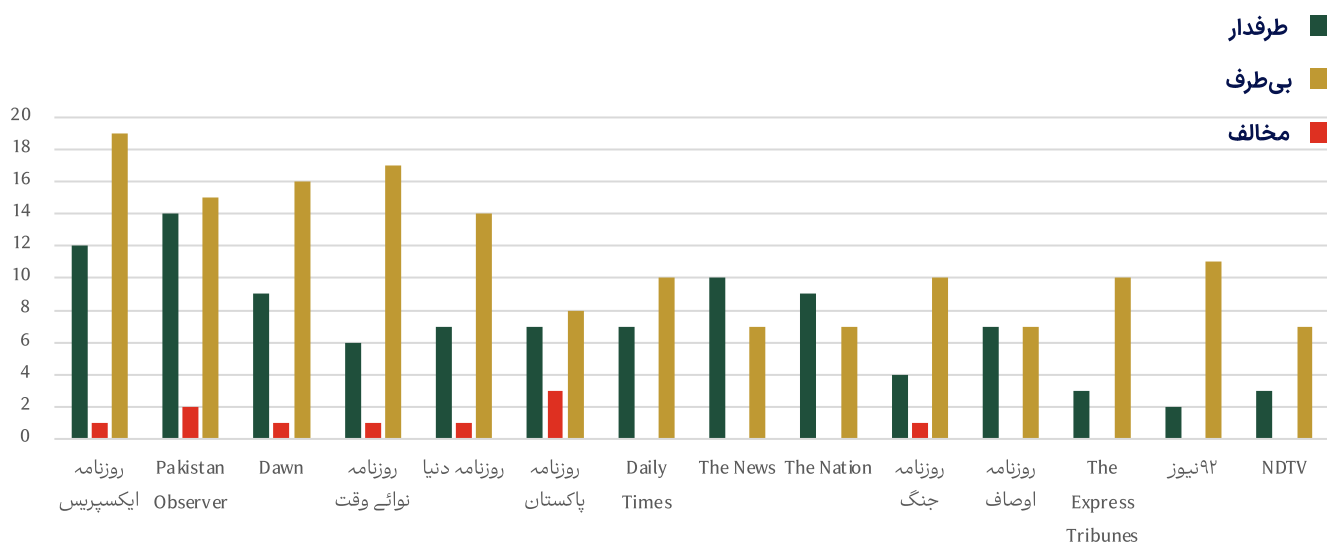
توزیع رویکرد رسانه‌های پاکستانی نسبت به ایران

درصد	تعداد	نوع رویکرد مقاله
۳.۷٪	۱۰	مخالف
۳۷.۳٪	۱۰۰	طرفدار
۵۹.۰٪	۱۵۸	بی‌طرف
٪۱۰۰	۲۶۸	جمع کل



تحلیل تفکیکی رسانه‌ها

نام رسانه	مخالف	بی طرف	طرفدار	مجموع
روزنامہ ایکسپریس	۱	۱۹	۱۲	۳۲
Pakistan Observer	۲	۱۵	۱۴	۳۱
Dawn	۱	۱۶	۹	۲۶
روزنامہ نوائے وقت	۱	۱۷	۶	۲۴
روزنامہ دنیا	۱	۱۴	۷	۲۲
روزنامہ پاکستان	۳	۸	۷	۱۸
Daily Times	۰	۱۰	۷	۱۷
The News	۰	۷	۱۰	۱۷
The Nation	۰	۷	۹	۱۶
روزنامہ جنگ	۱	۱۰	۴	۱۵
روزنامہ اوصاف	۰	۷	۷	۱۴
The Express Tribunes	۰	۱۰	۳	۱۳
۹۲ نیوز	۰	۱۱	۲	۱۳
NDTV	۰	۷	۳	۱۰
جمع کل	۱۰	۱۵۸	۱۰۰	۲۶۸



تحلیل تفکیکی نویسنده‌ها

نام	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
دیدگاه سردبیران	۱	۵۷	۳۰	۸۸
قمر بشیر	۰	۱	۵	۶
عمران ملک	۰	۱	۳	۴
خورشید ندیم	۰	۳	۱	۴
ادیتی بهادوری	۰	۳	۱	۴
مصطفی کمال پاشا	۱	۱	۱	۳
عثمان ڈموی	۰	۰	۳	۳
ایاز امیر	۰	۱	۲	۳
ہارن ال مین	۰	۱	۲	۳
سید قمر افضل رضوی	۰	۲	۱	۳
قادر خان یوسف زئی	۰	۲	۱	۳
ذوالفقار علی شیرازی	۰	۳	۰	۳
محمد اکرم چوہدری	۰	۳	۰	۳
سمیع اللہ ملک	۰	۳	۰	۳
افضال ریحان	۱	۱	۰	۲
ذوالکفل حسن خان	۱	۱	۰	۲
ڈاکٹر محمد علی احسان	۰	۰	۲	۲
صابر کربلائی	۰	۰	۲	۲
ایم عالم بروہی	۰	۰	۲	۲
ڈاکٹر ضیاء الحق شمسی	۰	۰	۲	۲
ایف. ایس. اعجاز الدین	۰	۱	۱	۲
ماہر علی	۰	۱	۱	۲
سلیم قمر بٹ	۰	۱	۱	۲
ڈاکٹر فاروق عادل	۰	۱	۱	۲
سکندر احمد شاہ	۰	۱	۱	۲

نام	مخالف	بی طرف	طرفدار	مجموع
دکتر ظفر نواز جسیال	۰	۱	۱	۲
سلیم قمر بٹ	۰	۱	۱	۲
شہباز اکمل جندران	۰	۱	۱	۲
رشید صافی	۰	۱	۱	۲
محمود شام	۰	۱	۱	۲
انعام الحق	۰	۲	۰	۲
دکتر رشید احمد خان	۰	۲	۰	۲
ایم ایم ادیب	۰	۲	۰	۲
افتخار گیلانی	۰	۲	۰	۲
منیر اکرم	۰	۲	۰	۲
ملیحہ لودھی	۰	۲	۰	۲
محمد بلال غوری	۰	۲	۰	۲
ریاض احمد چودھری	۱	۰	۰	۱
صدف نورین اعوان	۱	۰	۰	۱
ضرار کھوڑو	۱	۰	۰	۱
مزمّل سہروردی	۱	۰	۰	۱
سعود عثمانی	۱	۰	۰	۱
محمد علی یزدانی	۱	۰	۰	۱
مدیحہ ابرار	۰	۰	۱	۱
دکتر حسین احمد پراچہ	۰	۰	۱	۱
عتیقہ طارق	۰	۰	۱	۱
جاوید نقوی	۰	۰	۱	۱
مصطفیٰ بلال	۰	۰	۱	۱
جاوید قاضی	۰	۰	۱	۱
زاہد مقصود شیخ	۰	۰	۱	۱

نام	مخالف	بی طرف	طرفدار	مجموع
سید منیر حسین گیلانی	۰	۰	۱	۱
میڈیا بینجمن	۰	۰	۱	۱
نکولس جے ایس ڈیوس	۰	۰	۱	۱
محمد نعیم قریشی	۰	۰	۱	۱
ڈاکٹر فاروق عادل	۰	۰	۱	۱
نوید مسعود ہاشمی	۰	۰	۱	۱
ریئر ایڈمرل (ریٹائرڈ) فیصل شاہ	۰	۰	۱	۱
ڈاکٹر طلعت شبیر	۰	۰	۱	۱
رخسانہ مہتاب	۰	۰	۱	۱
محمد محسن اقبال	۰	۰	۱	۱
محمد بازی	۰	۰	۱	۱
ڈاکٹر راشد ولی جنجوعہ	۰	۰	۱	۱
ڈاکٹر محمد خان	۰	۰	۱	۱
امیر حمزہ	۰	۰	۱	۱
عمران جان	۰	۰	۱	۱
ملندا مورگودا	۰	۰	۱	۱
ہما یوسف	۰	۰	۱	۱
حفیظ اللہ نیازی	۰	۰	۱	۱
مجیب الرحمن شامی	۰	۰	۱	۱
منصور آفاق	۰	۰	۱	۱
کمیلا حیات	۰	۰	۱	۱
ڈاکٹر زاہد منیر عامر	۰	۰	۱	۱
عمران یعقوب خان	۰	۰	۱	۱
چوہدری خادم حسین	۰	۰	۱	۱
توقیر حسین	۰	۰	۱	۱

نام	مخالف	بی طرف	طرفدار	مجموع
نریش کوشک	۰	۰	۱	۱
آصف درانی	۰	۱	۰	۱
سوشانت سارین	۰	۱	۰	۱
غلام مرتضیٰ	۰	۱	۰	۱
خالد مسعود خان	۰	۱	۰	۱
سید وجاہت علی	۰	۱	۰	۱
ذوالفقار چوہدری	۰	۱	۰	۱
فیصل مسعود	۰	۱	۰	۱
شاہد جاوید برکی	۰	۱	۰	۱
اعزاز احمد چودھری	۰	۱	۰	۱
اعظم ملک	۰	۱	۰	۱
بریگیڈیئر طارق خلیل	۰	۱	۰	۱
وسعت اللہ خان	۰	۱	۰	۱
مفتی منیب الرحمن	۰	۱	۰	۱
جویریہ صدیق	۰	۱	۰	۱
انیلا شہزاد	۰	۱	۰	۱
اشفاق اللہ جان ڈاگیوال	۰	۱	۰	۱
زاہد حسین	۰	۱	۰	۱
ہما بقائی	۰	۱	۰	۱
محمد محسن اقبال	۰	۱	۰	۱
غلام مرتضیٰ	۰	۱	۰	۱
تارا کارتھا	۰	۱	۰	۱
انصار عباسی	۰	۱	۰	۱
ڈاکٹر مرزا اختیار بیگ	۰	۱	۰	۱
اسلم لودھی	۰	۱	۰	۱

نویسندگان اثرگذار در پوشش ایران بازه زمانی: از ۱ مرداد ۱۴۰۵ الی ۳۱ مرداد ۱۴۰۵



ادیتی بهادوری



خورشید ندیم



عمران ملک



قمر بشیر



بارلن ال مین



ایاز امیر



عثمان ڈموہی



مصطفی کمال پاشا



محمد اکرم چوہدری



ذوالفقار علی شیرازی



قادر خان یوسف زئی



سید قمر افضل رضوی



ڈاکٹر محمد علی احسان



ذوالکفل حسن خان



افضال ریحان



سمیع اللہ ملک



ڈاکٹر ضیاء الحق شمس



ایم عالم بروہی



به دعوت اقبال

به لطف حق از این ماه در هر شماره از ماهنامه ، اندیشکده اقبال از یکی از چهره‌های برجسته سیاسی، دیپلماتیک، نظامی، اقتصادی یا فرهنگی پاکستان دعوت می‌کند تا دیدگاه مستقل خود را درباره یکی از ابعاد آینده روابط ایران و پاکستان با مخاطبان ایرانی در میان بگذارد.



مهمان این شماره آقای منیر اکرم دیپلمات ارشد پاکستان و نماینده پیشین این کشور در سازمان ملل متحد



این پیوندها از همان نخستین روزهای تأسیس پاکستان در روابط رسمی دو کشور نیز نمود یافت. ایران در ۲۲ اوت ۱۹۴۷ نخستین کشوری بود که پاکستان را به رسمیت شناخت و در دوران جنگ سرد، دو کشور در چندین پیمان و ترتیبات امنیتی در کنار یکدیگر قرار گرفتند. پاکستان، ایران و ترکیه همچنین بنیان‌گذاران سازمان همکاری اقتصادی (ECO) بودند؛ سازمانی که بعدها کشورهای آسیای مرکزی نیز به آن پیوستند.

پس از انقلاب اسلامی ایران نیز این پیوند ادامه یافت. پاکستان نخستین کشوری بود که حکومت جمهوری اسلامی ایران را پس از انقلاب ۱۹۷۹ به رسمیت شناخت. اسلام‌آباد در سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی، به‌طور مستمر با فشارها و تحریم‌های ناعادلانه علیه جمهوری اسلامی ایران مخالفت کرده و در برابر قطعنامه‌های غربی برای محکوم کردن ایران در موضوع حقوق بشر و سایر مسائل ایستاده است.

پاکستان در طول جنگ ایران و عراق بی‌طرف ماند. همچنین از حق ایران، به‌عنوان عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT)، برای برخورداری از برنامه هسته‌ای غیرنظامی حمایت و با تحریم‌های ناعادلانه اعمال‌شده علیه تهران مخالفت کرد. پاکستان حملات اسرائیل و ایالات متحده علیه ایران در ژوئن ۲۰۲۵ و بار

منیر اکرم از برجسته‌ترین دیپلمات‌های باسابقه پاکستان است. او در دو دوره، از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ و از ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۵، نماینده دائم پاکستان در سازمان ملل متحد بوده و در دوره نخست مأموریت خود، دو بار ریاست شورای امنیت را بر عهده داشته است. همچنین او از ژوئیه ۲۰۲۰ تا ژوئیه ۲۰۲۱ رئیس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (ECOSOC) بود و در کارنامه دیپلماتیک خود، مسئولیت سفارت پاکستان در ژاپن و نمایندگی این کشور نزد اتحادیه اروپا را نیز دارد.

در نخستین شماره از بخش «به دعوت اقبال»، آقای منیر اکرم چشم‌انداز خود را از آینده روابط ایران و پاکستان، شکل‌گیری معماری جدید امنیتی منطقه و ظرفیت ایجاد یک کریدور اقتصادی راهبردی میان دو کشور ارائه می‌کند.

روابط پاکستان و ایران؛ در آستانه عصری نو و امیدبخش

روابط پاکستان و ایران بر پایه‌هایی استوار است که بسیار عمیق‌تر از مناسبات معمول میان دو کشور همسایه‌اند؛ نزدیکی جغرافیایی، ایمان مشترک و نفوذ گسترده تاریخی و فرهنگی ایران و تمدن فارسی در میان مردم پاکستان.

دانست. سه کشور اعلام کرده‌اند که این توافق ماهیتی دفاعی دارد، علیه هیچ کشور یا مجموعه‌ای از کشورها طراحی نشده و برای مشارکت دیگر دولت‌های منطقه نیز گشوده است.

اسرائیل و برخی محافل غربی کوشیده‌اند میان کشورهای اسلامی منطقه شکاف‌های فرقه‌ای و راهبردی ایجاد کنند، اما این تلاش‌های موزیانه به نتیجه نرسیده است. واکنش ایران به توافق سه‌جانبه، پخته و متوازن بوده و تهران اعلام کرده است که این توافق را تهدیدی علیه خود تلقی نمی‌کند.

شایسته یادآوری است که هنگام امضای پیمان دفاعی پاکستان و عربستان سعودی در سال گذشته، مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور ایران، از آن استقبال کرد و بار دیگر پیشنهاد دیرینه تهران برای ایجاد ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با مشارکت ایران و کشورهای عربی خلیج فارس را مطرح ساخت.

از این منظر، توافق سه‌جانبه می‌تواند نخستین گام و یکی از مسیرهای ممکن برای ایجاد معماری امنیتی جایگزینی در منطقه باشد؛ معماری‌ای که جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضوی عمده و اجتناب‌ناپذیر در آن حضور داشته باشد.

چنین ساختار امنیتی منطقه‌ای تنها در صورتی امکان تحقق خواهد یافت که اعتماد متقابل میان پاکستان و ایران استمرار یابد و همکاری‌های دو کشور پیوسته گسترش پیدا کند. در حقیقت، عصر جدید همکاری‌های منطقه‌ای باید بر شالوده همکاری نزدیک میان این دو جمهوری اسلامی برادر بنا شود.

در چهار دهه گذشته، روابط دوجانبه پاکستان و ایران بارها تحت تأثیر کارزار غرب برای منزوی ساختن و تحت فشار قرار دادن ایران و محدود کردن پاکستان از نظر ژئوپلیتیکی و اقتصادی قرار گرفته است. تلاش‌های اسلام‌آباد برای توسعه روابط اقتصادی با ایران - از جمله پروژه خط لوله گاز ایران و پاکستان - با تهدیدهای آشکار درباره اعمال تحریم‌های مالی و مجازات‌های سیاسی علیه پاکستان مواجه شده‌اند.

امروز، در شرایطی که ایران در آستانه رهایی از زنجیره تحریم‌های بین‌المللی و یک‌جانبه قرار گرفته است، چشم‌اندازی وسیع برای بالفعل ساختن تمامی ظرفیت‌های روابط ایران و پاکستان گشوده شده است.

دیگر در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ را نیز به شدت محکوم کرد. در جریان منازعه جاری اسرائیل و آمریکا با ایران، اولویت پاکستان پایان هرچه سریع‌تر تجاوز و دستیابی به توافقی جامع بوده است؛ توافقی که بتواند امنیت پایدار ایران، خلیج فارس و غرب آسیا را تضمین کند. میانجی‌گری پاکستان در این منازعه بدون اعتماد و اطمینانی که رهبری و مردم ایران به اسلام‌آباد داشته‌اند، امکان‌پذیر نبود.

تفاهم‌نامه اسلام‌آباد و چشم‌انداز یک نظم امنیتی تازه

امضای تفاهم‌نامه اسلام‌آباد در ۱۷ ژوئن ۲۰۲۶ حاصل مذاکراتی دشوار و طاقت‌فرسا بود. این تفاهم‌نامه بی‌نقص نیست، اما چارچوبی متوازن و واقع‌بینانه برای پایان دادن به تجاوز، پیشبرد اهداف مشروع امنیتی و اقتصادی ایران و دستیابی به صلح پایدار در منطقه خلیج فارس فراهم می‌کند.

نقض‌های بعدی این تفاهم‌نامه حاصل تحریف واقعیت‌ها و سوءنیت بود. پاکستان در کنار دیگر میانجی‌ها تلاش گسترده‌ای کرده است تا مانع گسترش افقی یا عمودی جنگ شود. دلایل کافی برای امیدواری وجود دارد که ادامه این تلاش‌های میانجی‌گرانه سرانجام به احیای آتش‌بس، بازگشایی تنگه هرمز، ازسرگیری روند مذاکرات و دستیابی به توافق نهایی پیش‌بینی شده در تفاهم‌نامه منجر شود. چنین توافقی می‌تواند، از جمله، به لغو کامل تمامی تحریم‌های بین‌المللی و یک‌جانبه‌ای که به ناحق علیه ایران اعمال شده‌اند و نیز بسیج سرمایه‌گذاری‌های گسترده برای بازسازی و توسعه ایران بینجامد.

منطقه خلیج فارس امروز در آستانه ورود به عصری تازه قرار گرفته است. راهبرد نظامی نامتقارن ایران و مقاومت قهرمانانه مردم این کشور نشان داده است که دولت‌هایی که از نظر قدرت مادی ضعیف‌ترند نیز می‌توانند در برابر اجبار و تحمیل قدرت‌های بزرگ مقاومت کنند. تحولات اخیر همچنین نشان داده است که وابستگی به قدرت‌های بزرگ برای تأمین امنیت، می‌تواند خود به یک آسیب‌پذیری راهبردی تبدیل شود.

در چنین شرایطی، توافق دفاعی اخیر میان پاکستان، ترکیه و عربستان سعودی در اجلاس مکه را باید تلاشی از سوی این سه کشور اسلامی برای ایجاد یک معماری امنیتی جایگزین و مستقل از قدرت‌های بزرگ در منطقه

از تجارت تا کریدور اقتصادی منطقه‌ای ایران و پاکستان

تجارت دوجانبه را می‌توان بی‌درنگ گسترش داد. حتی هدف رسمی ۳۰ میلیارد دلار تجارت دوجانبه نیز در مقایسه با ظرفیت‌های واقعی دو کشور، هدفی بیش از اندازه محتاطانه است.

پاکستان می‌تواند برنج، گندم، گوشت، دام و محصولات لبنی، آبیان، مواد غذایی فرآوری شده، دارو، تجهیزات پزشکی و ابزارهای جراحی در اختیار بازار ایران قرار دهد. ایران نیز می‌تواند محصولات پتروشیمی، کودهای شیمیایی، فولاد و سایر فلزات، ماشین‌آلات صنعتی و مصالح ساختمانی به پاکستان صادر کند. توسعه بازارچه‌های مرزی و ایجاد شبکه‌های یکپارچه کشاورزی، لجستیک مواد غذایی و زنجیره سرد نیز می‌تواند حجم تجارت را به میزان چشمگیری افزایش دهد.

اما دولت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی دو کشور باید بلندپروازانه‌تر بیندیشند. هدف نباید صرفاً افزایش حجم صادرات و واردات باشد. ایران و پاکستان باید ساختاری جامع از وابستگی متقابل اقتصادی ایجاد کنند که بتواند رشد و توسعه سریع هر دو کشور را شتاب بخشد.

برای تحقق چنین هدفی می‌توان، با الهام از تجربه چین، مفهوم «کریدور اقتصادی منطقه‌ای پاکستان-ایران» (Pakistan-Iran Regional Economic Corridor-PIREC) را مطرح کرد؛ کریدوری متشکل از چهار بخش به هم پیوسته: کریدور دریایی، کریدور زمینی، کریدور انرژی و کریدور صنعتی.

• **گوا در و چابهار؛ از رقابت تا مکمل بودن**
گوا در و چابهار نباید بنادری رقیب باشند؛ این دو بندر می‌توانند به گره‌های مکمل یک شبکه لجستیکی منطقه‌ای تبدیل شوند. تفاهم‌نامه‌ای که مقامات گوا در و چابهار در مه ۲۰۲۶ امضا کردند، نشان می‌دهد حرکت در این مسیر آغاز شده است.

همکاری مشترک می‌تواند حوزه‌های گسترده‌ای را در بر گیرد: خدمات مشترک کشتیرانی، انتقال کانتینر، خطوط فیدری میان دو بندر، تأسیس شرکت‌های مشترک لجستیکی، انبارداری و توزیع کالا، خدمات مشترک دریایی، تعمیر و نگهداری کشتی‌ها، شیلات و آبی‌پروری و همچنین ایجاد سامانه‌های دیجیتال گمرکی در بنادر. در حوزه زمینی نیز تجارت ترانزیتی یکی از فوری‌ترین

و عملی‌ترین فرصت‌هاست. چارچوب جدید ترانزیتی پاکستان در آوریل ۲۰۲۶، چارچوب حمل‌ونقل جاده‌ای ایران و پاکستان مصوب سال ۲۰۰۸ را فعال کرده است. کالاهای ایرانی می‌توانند از طریق کریدور اقتصادی چین-پاکستان (CPEC) به چین و از طریق بنادر پاکستان به شرق آسیا و آفریقا دسترسی پیدا کنند. در سوی مقابل، کالاهای پاکستانی می‌توانند از مسیر ایران به آسیای مرکزی و روسیه و با عبور از خاک ایران به ترکیه و اروپا منتقل شوند. به این ترتیب، کریدور زمینی و دریایی نه رقیب، بلکه مکمل یکدیگر خواهند بود.

• **انرژی و صنعت؛ ستون‌های وابستگی متقابل**
انرژی می‌تواند یکی از مهم‌ترین ستون‌های این ساختار باشد. ایران هم‌اکنون برق گوا در را تأمین می‌کند و ظرفیت افزایش قابل توجه این همکاری، به ویژه در مناطق مرزی بلوچستان، وجود دارد.

مهم‌تر از آن، خط لوله گاز ایران-پاکستان باید هرچه سریع‌تر در طرف پاکستانی تکمیل شود و به شبکه سراسری گاز پاکستان متصل گردد. فراتر از گاز، ایران می‌تواند مقادیر قابل توجهی نفت به صورت منظم به پاکستان صادر کند و تجارت غیررسمی و گسترده سوخت در مناطق مرزی را به سازوکاری رسمی و توسعه یافته تبدیل سازد.

ایران همچنین قادر است محصولات پتروشیمی، به ویژه کودهای شیمیایی، پلاستیک و مواد شیمیایی صنعتی و کشاورزی مورد نیاز پاکستان را تأمین کند.

در حوزه صنعت نیز ظرفیت همکاری بسیار فراتر از تجارت کالاهای آماده است. ایران و پاکستان می‌توانند سرمایه‌گذاری‌های مشترک صنعتی و تولیدی در حوزه‌های نفت، گاز و صنایع شیمیایی ایجاد کنند. داروسازی - که پاکستان در آن از ظرفیت تولیدی قابل توجهی برخوردار است - تجهیزات جراحی، خدمات سلامت شامل بیمارستان‌ها و مراکز تشخیصی، زیست‌فناوری و تحقیق و توسعه و همچنین بخش معدن، از جمله مس، روی، کرومیت و مواد معدنی کمیاب، به ویژه در بلوچستان، زمینه‌های طبیعی چنین همکاری‌هایی هستند.

مناطق اقتصادی مشترک نیز می‌توانند در امتداد مرز دو کشور ایجاد شوند و میزبان سرمایه‌گذاری‌های مشترک در صنایع غذایی، مصالح ساختمانی، زنجیره سرد و انبارداری، نساجی، فرآوری محصولات کشاورزی و صنایع پتروشیمی باشند.

چنین الگویی می‌تواند معنای اقتصادی مرز ایران و پاکستان را دگرگون کند؛ مرزی که برای دهه‌ها بیش از آنکه با تجارت و تولید شناخته شود، با محرومیت، ناامنی و اقتصاد غیررسمی تعریف شده است.

امنیت مشترک؛ شرط ضروری توسعه مشترک

اما دستیابی به رشد و توسعه از مسیر همکاری متقابل و ایجاد کریدور اقتصادی منطقه‌ای پاکستان-ایران، بدون همکاری نزدیک دو کشور برای مقابله با تهدیدهای امنیت ملی و ثبات آنها امکان‌پذیر نخواهد بود.

اسلام‌آباد و تهران می‌توانند همکاری‌های اطلاعاتی و ترتیبات امنیتی خود را در امتداد مرز بلوچستان تقویت کنند تا گروه‌های شورشی نتوانند از قلمرو یک کشور برای انجام عملیات علیه کشور دیگر استفاده کنند.

دو کشور همچنین می‌توانند تلاش‌های مشترک خود را برای از میان بردن تهدید گروه‌های تروریستی فعال از خاک افغانستان، از جمله داعش، تحریک طالبان پاکستان (TTP) و ارتش آزادی‌بخش بلوچستان (BLA) افزایش دهند.

این تهدیدهای مشترک، از حمایت مالی و پشتیبانی برخی قدرت‌های خارجی و نیروهای نیابتی آنها برخوردارند. مقابله با چنین فعالیت‌های خرابکارانه و از میان بردن گروه‌هایی که امنیت و ثبات هر دو کشور را تهدید می‌کنند، باید در بالاترین سطح اولویت‌های دو همسایه قرار گیرد.

امنیت و توسعه در اینجا دو موضوع جداگانه نیستند. اگر دو کشور بتوانند امنیت مرزی را با ایجاد فرصت‌های اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها، تجارت رسمی و سرمایه‌گذاری مشترک همراه سازند، مرز مشترک می‌تواند از یکی از نقاط آسیب‌پذیر روابط دوجانبه به یکی از مهم‌ترین

دارایی‌های راهبردی آن تبدیل شود. پاکستان و ایران طی دهه‌های گذشته نتوانسته‌اند از تمام ظرفیت‌های طبیعی رابطه خود بهره ببرند. جغرافیا دو کشور را در کنار یکدیگر قرار داده، تاریخ و فرهنگ میان آن‌ها پیوند ایجاد کرده و ظرفیت‌های اقتصادی مکمل، زمینه همکاری را فراهم ساخته است؛ اما تحریم‌ها، فشارهای خارجی، مشکلات امنیتی و کمبود زیرساخت‌ها بارها مانع تبدیل این ظرفیت بالقوه به یک مشارکت راهبردی پایدار شده‌اند.

اکنون فرصت تغییر این وضعیت فراهم آمده است. اگر ایران و پاکستان بتوانند همکاری‌های امنیتی و اقتصادی خود را در قالب ساختارهایی پایدار سازمان دهند، روابط دو کشور دیگر نباید صرفاً بر مبنای حسن همجواری تعریف شود. هدف بزرگ‌تر باید ایجاد وابستگی متقابل راهبردی باشد؛ وضعیتی که در آن تجارت، انرژی، صنعت، ترانزیت و امنیت دو کشور به یکدیگر پیوند بخورند و منافع مشترکی ایجاد کنند که در برابر تحولات سیاسی و فشارهای خارجی نیز دوام آورند.

راه برای آغاز عصری پویا، مثبت و امیدبخش در روابط پاکستان و ایران گشوده شده است. اکنون مسئولیت تهران و اسلام‌آباد است که این فرصت را از سطح اعلامیه‌ها و تفاهم‌نامه‌ها فراتر ببرند و آن را به شبکه‌ای واقعی از راه‌ها، بنادر، خطوط لوله، صنایع، تجارت و همکاری امنیتی تبدیل کنند.

اگر چنین شود، ایران و پاکستان نه تنها خواهند توانست رابطه دوجانبه خود را از نو تعریف کنند، بلکه می‌توانند در شکل دادن به نظم اقتصادی و امنیتی جدید منطقه نیز نقشی تعیین‌کننده ایفا کنند.

آقای منیر اکرم



از برجسته‌ترین دیپلمات‌های باسابقه پاکستان است. او در دو دوره، از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ و از ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۵، نماینده دائم پاکستان در سازمان ملل متحد بوده و در دوره نخست مأموریت خود، دو بار ریاست شورای امنیت را بر عهده داشته است. همچنین از ژوئیه ۲۰۲۰ تا ژوئیه ۲۰۲۱ رئیس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (ECOSOC) بود و در کارنامه دیپلماتیک خود، مسئولیت سفارت پاکستان در ژاپن و نمایندگی این کشور نزد اتحادیه اروپا را نیز دارد.





ایران و پاکستان؛ فاصله میان ظرفیت و واقعیت

گفت‌وگوی اختصاصی محمد حسین باقری، مدیر اندیشکده اقبال، با سید محمدعلی حسینی، سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در پاکستان



روابط ایران و پاکستان با ایران دارد؟ روابط اسلام‌آباد با قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای تا چه اندازه بر آزادی عمل آن در قبال تهران اثر می‌گذارد؟ چرا مرز مشترک، هم‌زمان یک فرصت اقتصادی و یک چالش امنیتی باقی مانده است؟ و چرا سرمایه چندصدساله زبان و فرهنگ فارسی در پاکستان نتوانسته است به قدرت نرم متناسب با ظرفیت تاریخی خود تبدیل شود؟

برای بررسی این پرسش‌ها، محمد حسین باقری، مدیر اندیشکده اقبال، با سید محمدعلی حسینی، سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد، به گفت‌وگو نشسته است؛ دیپلماتی که بیش از سه سال، در یکی از پرتحول‌ترین مقاطع منطقه، روابط تهران و اسلام‌آباد را از نزدیک تجربه و مدیریت کرده است.

این گفت‌وگو تلاشی است برای عبور از توصیف‌های متعارف درباره «روابط برادرانه» ایران و پاکستان و رسیدن به پرسشی بنیادی‌تر: چه چیزی مانع تبدیل همسایگی ایران و پاکستان به رابطه‌ای راهبردی و متناسب با ظرفیت‌های واقعی دو کشور شده است؟

روابط ایران و پاکستان با تناقضی دیرپا روبه‌روست: کمتر دو کشور همسایه‌ای در منطقه از چنین پشتوانه گسترده تاریخی، تمدنی، فرهنگی و جغرافیایی برخوردارند و در عین حال، فاصله میان ظرفیت‌های بالقوه و دستاوردهای بالفعل روابطشان تا این اندازه محسوس است.

تهران و اسلام‌آباد طی بیش از هفت دهه روابط رسمی، بارها بر «برادری»، «همسایگی» و «اشتراکات تاریخی و تمدنی» تأکید کرده‌اند؛ اما حجم روابط اقتصادی، میزان وابستگی متقابل، سطح همکاری‌های راهبردی و حتی شناخت متقابل دو جامعه همچنان با ظرفیت واقعی دو کشور فاصله دارد.

پرسش، بنابراین، دیگر صرفاً این نیست که ایران و پاکستان چه اشتراکاتی دارند؛ مسئله اساسی‌تر آن است که چرا این حجم از اشتراکات هنوز نتوانسته است به یک شراکت راهبردی پایدار تبدیل شود؟

چرا اقتصاد از سیاست عقب مانده است؟ چه عواملی پروژه خط لوله گاز ایران-پاکستان را پس از سال‌ها متوقف نگه داشته‌اند؟ ساختار پیچیده قدرت در پاکستان چه تأثیری



محمد حسین باقری: جناب آقای حسینی، در ادبیات رسمی دو کشور، ایران و پاکستان همواره «دو کشور برادر، همسایه و برخوردار از پیوندهای تاریخی و تمدنی» توصیف می‌شوند. شما بیش از سه سال این رابطه را از نزدیک تجربه و مدیریت کردید. اگر از تعارفات دیپلماتیک فاصله بگیریم، چرا با وجود این همه اشتراک، تهران و اسلام‌آباد هنوز به یک شراکت راهبردی واقعی نرسیده‌اند؟ مانع اصلی را کجا می‌بینید؟



سید محمدعلی حسینی: در ساختار و زیربنای روابط دو کشور، مشکل جدی و اساسی نمی‌بینم. تعداد قابل توجه اسناد امضا شده میان دو کشور در حوزه‌های مختلف، زمینه‌های مناسبی برای توسعه و تعمیق روابط فراهم کرده است؛ لیکن همان‌گونه که مطلع هستید، توافق‌نامه‌ها و تفاهم‌نامه‌ها، چنانچه مورد توجه جدی قرار نگیرند و از سوی مسئولان دو کشور به مرحله اجرا درنیایند، راه به جایی نخواهند برد.



یکی از ویژگی‌های پاکستان، تعدد مراکز قدرت است؛ دولت، ارتش، پارلمان، احزاب سیاسی، دولت‌های ایالتی، نهادهای مذهبی و بخش خصوصی هرکدام بخشی از قدرت و نفوذ را در اختیار دارند. تجربه شما چه می‌گوید؟ سفیر ایران برای پیشبرد منافع کشور باید بیش از همه با کدام بخش از این ساختار تعامل داشته باشد؟



ارتش پاکستان و فرماندهی آن، از گذشته مؤثرترین و بانفوذترین رکن قدرت در این کشور بوده‌اند؛ هرچند بسیاری معتقدند که نقش ارتش در مقایسه با سال‌های گذشته کاهش یافته و فضای بازتری برای نقد عملکرد فرماندهی ارتش پدید آمده است.

دولت، مجلس و احزاب سیاسی و مذهبی نیز هر یک، متناسب با میزان آرا و حضور افراد ذی‌نفوذ خود در هسته اصلی قدرت یا «استبلیشمنت»، در ساختار قدرت نقش ایفا می‌کنند. در همین چارچوب، میزان قدرت و توانمندی هر دولت نیز تا حد زیادی به هماهنگی و حمایت ارتش از یک سو و میزان نفوذ و پشتوانه حزب یا احزاب ائتلافی درون دولت از سوی دیگر بستگی دارد.

به نظر بنده، سفیر باید با تمامی لایه‌های قدرت، متناسب

با جایگاه، میزان نفوذ و نقش آنان، در تعامل و ارتباط باشد. تجربه نشان داده است که گاه رایزنی با یک شخصیت ذی‌نفوذ می‌تواند به حل و فصل یک مشکل یا ارائه راهکاری مناسب منجر شود؛ راهکاری که شاید دستیابی به آن از طریق لایه‌های معمول و رسمی قدرت امکان‌پذیر نبوده باشد.



سال‌هاست درباره افزایش تجارت، همکاری‌های انرژی، تجارت تهاتری، توافق تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری مشترک صحبت می‌شود؛ اما اقتصاد همچنان یکی از ضعیف‌ترین حلقه‌های روابط دو کشور است. با وجود مرز زمینی طولانی و بازار بزرگ پاکستان، مهم‌ترین موانع توسعه روابط اقتصادی را چه می‌دانید؟



از جمله موانع تقویت مناسبات میان دو کشور، تحریم‌های گسترده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران و تأثیرپذیری پاکستان از فشارها و محدودیت‌های اعمال شده از سوی این کشور است. جریمه‌های ناشی از نقض یا دور زدن تحریم‌ها نیز برای طرف‌های دولتی و خصوصی پاکستان هزینه‌های سنگینی به همراه دارد.

مانع دوم، وضعیت دو کشور در چارچوب FATF است. قرار داشتن ایران در فهرست سیاه و تلاش پاکستان برای تغییر وضعیت خود، موجب شده است طرف پاکستانی از ورود جدی به همکاری‌های بانکی و مالی با ایران پرهیز کند.

مانع سوم، ضعف اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی به بخش‌های خصوصی دو کشور درباره ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و مزیت‌های موجود در ایران و پاکستان است. شاید به همین دلیل باشد که بخش‌های خصوصی دو کشور ترجیح می‌دهند با هم‌تایان خود در سایر کشورها همکاری کنند.

عدم اجرای سازوکار تجارت تهاتری میان دو کشور، تغییرات پی‌درپی در برخی قوانین و مقررات تجاری و همچنین نبود مشوق‌ها و تسهیلات لازم برای تجار دو کشور، از دیگر موانع رشد مناسبات در حوزه‌های بازرگانی و اقتصادی است.

علاوه بر این، موانع دیگری نیز از سوی پاکستان وجود دارد که ریشه در وابستگی این کشور به برخی کشورهای خارجی

شبانه‌روزی، بازارچه‌های ریمدان-گبد و پیشین-مند، به ترتیب در آذرماه ۱۳۹۹ و اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰ احداث شدند. فعال‌سازی و افتتاح رسمی بازارچه پیشین نیز در سال ۱۴۰۲ و با حضور مقامات عالی دو کشور انجام شد.

گشایش و راه‌اندازی بازارچه‌های مرزی با هدف بهبود روند رو به رشد همکاری‌های تجاری میان دو کشور و همچنین ارتقای وضعیت معیشتی ساکنان مناطق مرزی مورد توجه قرار گرفته است.

با این حال، این شش بازارچه، حتی در صورت تکمیل و فعال‌سازی کامل، از ظرفیت کافی برای هدایت حجم قابل توجه قاچاق و تجارت غیررسمی موجود در مناطق مرزی به کانال تجارت رسمی برخوردار نیستند. تحقق این هدف مهم، مستلزم مجموعه‌ای از اقدامات گسترده و ترکیبی، متناسب با شرایط اجتماعی، فرهنگی، امنیتی، اقتصادی و معیشتی مناطق مرزی دو کشور است؛ امری که اهتمام و هماهنگی جدی‌تر نهادهای ذی‌ربط در دو طرف مرز را می‌طلبد.

 خط لوله گاز ایران-پاکستان شاید مشهورترین پروژه اقتصادی ناتمام میان دو کشور باشد. بر اساس تجربه شما، علت واقعی اجرا نشدن این پروژه چیست؟ تحریم‌های آمریکا، ضعف اقتصادی پاکستان، ملاحظات ژئوپلیتیکی، مشکل تأمین مالی یا مجموعه‌ای از این عوامل؟ و آیا هنوز باید این پروژه را واقع‌بینانه دانست؟

 اهمیت اجرایی شدن این پروژه در چارچوب همکاری‌های راهبردی میان دو کشور و آثار مثبت آن در ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی بر کسی پوشیده نیست. عزم و اراده سیاسی طرف ایرانی برای آغاز و تکمیل این پروژه کاملاً روشن و مشهود بوده و در میدان عمل و نیز در پیشرفت عملیات اجرایی در خاک ایران به خوبی قابل مشاهده است.

به نظر می‌رسد طرف پاکستانی نیز با توجه به نیاز مبرم خود به تأمین گاز، حمایت از کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، ایجاد فرصت‌های متنوع شغلی و تحقق سایر اهداف اقتصادی، از عزم و اراده جدی برای تکمیل این پروژه برخوردار است.

و بازیگران مداخله‌گر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همچنین وابستگی شدید به نهادهای پولی و بانکی بین‌المللی دارد. نیاز جدی پاکستان به دریافت وام‌ها و کمک‌های مالی از این نهادها موجب شده است دولت این کشور ناگزیر به رعایت برخی الزامات و خطوط قرمز آنها باشد.

روندهای بوروکراتیک و کند اداری در هر دو کشور و نیز وجود شبکه‌های ناسالم و مافیایی در برخی بخش‌ها، از دیگر موانع جدی در مسیر توسعه روابط است.

با این حال، نکته مهم و قابل تأکید آن است که علی‌رغم تمامی این موانع، ظرفیت‌ها و فرصت‌های متعدد و متنوعی در حوزه‌های دولتی و بخش خصوصی دو کشور وجود دارد که با پیگیری مستمر مسئولان ذی‌ربط، امکان بهره‌برداری از آنها فراهم خواهد شد.

اگر بخواهم انتقادی را متوجه خودمان، یعنی طرف ایرانی، کنم، باید عرض کنم که ما سیاست همسایگی را آن‌چنان که شایسته و بایسته است جدی نگرفته‌ایم. در مقاطعی و در دولت‌های مختلف، به کشورهای همسایه بی‌اعتنایی کرده و تعامل با دیگران را بر تعامل با همسایگان ترجیح داده‌ایم. این رویکرد موجب شده است نتوانیم پیوندهای مناسب و پایدار با همسایگان را آن‌گونه که باید تقویت و تعمیق کنیم تا در بزنگاه‌های مختلف، جزو نخستین گزینه‌های آنها برای همکاری باشیم، نه آخرین گزینه.

 بنابراین، موانع توسعه روابط را باید هم در تهران و هم در اسلام‌آباد جست‌وجو کرد تا با کاهش یا رفع آنها بتوانیم بر مانع اساسی‌تر، یعنی دخالت‌های خارجی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که منافع ملی دو کشور همسایه را هدف گرفته‌اند، فائق آییم.

یکی از تحولات ملموس دوره مأموریت شما، گشایش گذرگاه‌های جدید و پیگیری بازارچه‌های مشترک مرزی بود. با فاصله‌ای که امروز از آن دوره داریم، آیا این زیرساخت‌ها واقعاً توانستند تجارت غیررسمی و قاچاق را به سمت تجارت رسمی هدایت کنند، یا ایجاد زیرساخت از شکل‌گیری معماری اقتصادی لازم برای بهره‌برداری از آن جلوگیری کرد؟

 همان‌طور که اطلاع دارید، ایران و پاکستان بر سر احداث شش بازارچه مرزی توافق کردند که با پیگیری‌های

صرف نظر از باورهای نادرست، توهم آلود و افراط‌گرایانه گروهک‌های تروریستی فعال در منطقه، تحریک و حمایت برخی طرف‌های ثالث و به‌طور مشخص رژیم صهیونیستی نیز در ایجاد و استمرار این ناامنی‌ها نقشی مؤثر و قابل توجه داشته است.

اعتقاد شخصی و کارشناسی بنده این است که ایران و پاکستان هر دو از تبعات منفی و مخرب فعالیت این گروهک‌ها متضرر شده‌اند و هیچ‌یک از دو کشور از پیامدهای ناامنی‌های مرزی در امان نبوده‌اند.

از این رو، در چارچوب اقدامات مشترک تلاش شده است تماس‌ها، رایزنی‌ها و دیدارها میان مقامات امنیتی، سیاسی و نظامی دو کشور افزایش یابد و هماهنگی‌های لازم برای مقابله مؤثرتر با تهدیدات امنیتی در مرز مشترک صورت گیرد.

 پاکستان روابط عمیقی با چین، عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس دارد؛ در عین حال به همکاری با آمریکا نیازمند است و با هند نیز رقابتی ساختاری دارد. این روابط تا چه اندازه آزادی عمل اسلام‌آباد برای توسعه مناسبات با تهران را محدود می‌کند؟ آیا پاکستان در قبال ایران از استقلال راهبردی کافی برخوردار است؟

 در دوره‌ای که در مأموریت پاکستان بودم، روابط دیپلماتیک ایران و عربستان، بنا به دلایلی که مطلع هستید، در پایین‌ترین سطح ممکن قرار داشت و تنش‌هایی میان دو کشور در جریان بود. شاید بتوان آن مقطع را برای اسلام‌آباد دوره‌ای ناخوشایند و دشوار دانست.

پاکستان، از یک سو، عربستان را کشوری مهم در جهان اسلام می‌دانست که به حمایت‌های سیاسی و مالی آن نیازمند بود و تعداد زیادی از شهروندان پاکستانی نیز در آن کشور حضور و اشتغال داشتند؛ و از سوی دیگر، ایران را کشوری بزرگ و همسایه‌ای مهم می‌دانست که همواره از روابط حسنه با آن برخوردار بوده و اشتراکات فراوانی در حوزه‌های مختلف با آن دارد.

از این رو، تنش میان تهران و ریاض برای طرف پاکستانی ناخوشایند بود و اسلام‌آباد همواره تلاش می‌کرد در مسیر عادی‌سازی روابط ایران و عربستان نقش مؤثری ایفا کند.

با این حال، فشارها و تحریم‌های آمریکا و مانع‌تراشی برخی رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از یک سو، و ضعف ساختاری اقتصاد پاکستان، نگرانی‌های اقتصادی و وابستگی به کمک‌ها و وام‌های خارجی از سوی دیگر، موجب شده است پاکستان نتواند گام‌های مؤثری در جهت تکمیل این پروژه بردارد. این ناتوانی در دولت‌های مختلف پاکستان نیز به‌طور ملموس مشاهده شده است.

در دیدارهای متعددی که برای پیگیری این پروژه با شخصیت‌های سیاسی، اقتصادی و ذی‌نفوذ در دولت و ارتش پاکستان داشتم، آنان به برخی از همین مشکلات اشاره می‌کردند. یکی از مسائل اصلی که در این رایزنی‌ها نمایان می‌شد، این بود که پاکستان، برخلاف برخی کشورهای منطقه و فرامنطقه، از اهرم فشار مؤثری برای چانه‌زنی با طرف آمریکایی و دریافت معافیت موقت جهت تأمین نیازهای خود در حوزه انرژی از ایران برخوردار نیست.

گفتنی‌ها در این خصوص بسیار است؛ با این حال، به نظر می‌رسد کمیته‌های کارشناسی و تخصصی که طی سال‌های گذشته شکل گرفته‌اند، در حال تعیین تکلیف همکاری‌های دو کشور در حوزه انرژی هستند. اگر تکمیل پروژه خط لوله صلح همچنان با موانع، مشکلات و ملاحظات مختلف مواجه است، باید همکاری‌های دو کشور در این حوزه از مسیرها و روش‌های دیگر نیز پیگیری و اجرایی شود تا منافع ملی مشترک دو کشور و روند رو به رشد همکاری‌های فی‌مابین، معطل این موانع نماند.

 با وجود افزایش همکاری‌ها و تماس‌های امنیتی، مرز ایران و پاکستان همچنان در مقاطع مختلف شاهد فعالیت گروه‌های مسلح، قاچاق و ناامنی بوده است. مشکل اصلی کجاست؟ و برای تبدیل مرز از یک مسئله امنیتی به یک فرصت اقتصادی چه باید کرد؟

 مرز مشترک و طولانی ایران و پاکستان همواره مورد سوءاستفاده گروهک‌های تروریستی، جدایی‌طلب و تجزیه‌طلب قرار داشته و فعالیت این گروه‌ها موجب بی‌ثباتی و ناامنی در دو سوی مرز شده است. در این مسیر، تعداد زیادی از اتباع دو کشور و نیروهای حافظ مرزها نیز به شهادت رسیده‌اند.



ظرفیت‌ها و فرصت‌های قابل بهره‌برداری برای گسترش زبان فارسی، اگرچه نسبت به گذشته کاهش یافته، اما همچنان موجود و در دسترس است. رواج زبان فارسی، به دلایل مختلف، از جمله رقابت جدی زبان‌هایی مانند انگلیسی، چینی، عربی و ترکی و همچنین برخی عوامل مرتبط با کم‌توجهی و کم‌کاری خودمان، از رونق سابق برخوردار نیست.

با این حال، آنچه مایه امیدواری است، وجود ظرفیت‌های قابل توجهی در پاکستان است؛ از جمله کرسی‌های زبان فارسی در دانشکده‌ها و مراکز آموزش عالی، شاعران و نویسندگانی که مشتاقانه به زبان فارسی می‌سرایند و می‌نگارند، علاقه‌مندی در سطح مدارس برای یادگیری زبان فارسی و اشتیاق بسیاری از اهالی فرهنگ و ادب و حتی برخی شخصیت‌های سیاسی و اجرایی به زبان، فرهنگ و هنر فارسی.

اما مشکلات و چالش‌هایی نیز پیش روی ماست که موجب شده نتوانیم آن‌چنان که شایسته جایگاه و منزلت زبان فارسی است، به توفیقات مورد نظر در پاکستان دست یابیم.

نخست، در مقایسه با رقبای خود در این کشور، در حوزه‌هایی همچون سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، تأمین مالی و حمایت از استادان عملکرد ضعیف‌تری داشته‌ایم. دوم، برای جایگزینی استادان بازنشسته به اندازه کافی استادان جوان تربیت نشده‌اند.

سوم، در روش‌های تدریس نوآوری لازم صورت نگرفته و شیوه‌های آموزشی متناسب با نیازها و سلیقه مخاطبان در گروه‌های سنی مختلف روزآمد نشده است. چهارم، هماهنگی لازم میان نهادهای ذی‌ربط در ایران وجود ندارد. پنجم، دولت‌های مختلف در جمهوری اسلامی ایران اهتمام و توجه جدی و مستمری نسبت به تقویت و ترویج زبان فارسی نداشته‌اند. ششم، کتب و منابع آموزشی مناسب برای آموزش زبان فارسی در مراکز آموزشی و در اختیار علاقه‌مندان به یادگیری این زبان در پاکستان به اندازه کافی وجود ندارد.

هفتم، فرصت‌های شغلی مناسبی برای فارغ‌التحصیلان

گرچه عربستان همواره از بهبود و گسترش روابط میان ایران و پاکستان خرسند نبود، این حساسیت و ناخرسندی در آن دوره مضاعف بود و احیاناً فشارها و محدودیت‌هایی نیز برای طرف پاکستانی ایجاد می‌کرد.

دخالت‌های دولت آمریکا در مسیر بهبود روابط ایران، نه تنها با پاکستان بلکه با کشورهای دیگر نیز آشکار است. این دخالت‌ها که بعضاً با تهدید، اعمال فشار و جریمه همراه است، کشوری مانند پاکستان را که از ضعف اقتصادی شدید رنج می‌برد و با چالش‌های مختلف سیاسی داخلی و امنیتی مواجه است، به رعایت ملاحظات در مسیر گسترش روابط با ایران وادار می‌کند.

با وجود این، عزم و اراده جدی سیاسی مقامات دو کشور، در کنار سابقه و تاریخ روابط فیما بین و تعلقات و پیوندهای دو ملت با یکدیگر، می‌تواند بر این محدودیت‌ها و موانع فائق آید.

از سوی دیگر، نوع مناسبات هند و پاکستان و جنگ‌ها و تنش‌های قدیمی و مزمین میان دو کشور موجب شده است که هر یک نسبت به تقویت جایگاه و اعتبار دیگری در سطح منطقه و جهان دغدغه‌مند باشد. توسعه روابط ایران با هر یک از این دو کشور تا حدی حساسیت طرف دیگر را برمی‌انگیزد؛ اما در عمل به نظر نمی‌رسد این موضوع مانعی جدی و غیرقابل مدیریت برای گسترش روابط ایران با هند یا پاکستان باشد.

گسترش و توسعه روابط میان ایران و پاکستان و تقویت همکاری‌های دو کشور تاکنون با مانعی از سوی چین مواجه نبوده است. افزون بر روابط دوجانبه، در حوزه‌های خاصی نیز می‌توان زمینه‌های همکاری و تعامل سه‌جانبه میان ایران، پاکستان و چین را فراهم کرد.



ایران در پاکستان از سرمایه فرهنگی کم‌نظیری برخوردار است؛ از قرن‌ها حضور زبان فارسی تا میراث اقبال لاهوری و پیوندهای عمیق تمدنی. با این حال، نسل جدید پاکستان کمتر از گذشته با زبان فارسی و ایران معاصر آشناست. چرا نتوانسته‌ایم این سرمایه تاریخی را به یک ابزار مؤثر و پایدار در دیپلماسی فرهنگی تبدیل کنیم؟

به اعتقاد بنده، در هر مأموریت و در هر کشوری، به‌ویژه کشورهای همسایه، نباید هیچ‌یک از ابعاد متعدد و متنوع روابط دچار رکود شده یا معطل بماند. همکاری‌ها و روابط دوجانبه با کشورها در تمامی ابعاد آن حائز اهمیت است و جمهوری اسلامی ایران نیز از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فراوانی در عرصه‌های مختلف برخوردار است.

در ارتباط با پاکستان نیز ظرفیت‌ها و فرصت‌های مشترک در حوزه‌های گوناگون وجود دارد؛ از حوزه سیاسی، تجاری و اقتصادی گرفته تا حوزه‌های ادبی، علمی و فرهنگی، رسانه‌ای و فضای مجازی. همچنین در حوزه قرآنی و هنری و نیز در عرصه‌های نظامی، دفاعی و امنیتی، ظرفیت‌های قابل توجهی برای همکاری میان دو کشور وجود دارد.

شخصیتی که در جایگاه سفیر قرار می‌گیرد، نباید اجازه دهد هیچ‌یک از ابعاد روابط دو کشور به بهانه تمرکز بر حوزه‌ای دیگر معطل بماند. نگاه به روابط دوجانبه باید جامع، متوازن و هم‌زمان در همه حوزه‌ها باشد.

و نکته آخر اینکه، به نظر من، شرط موفقیت در پاکستان یک چیز است:

پیگیری، پیگیری و پیگیری.

و آموزش دیدگان زبان فارسی در بازار کار پاکستان وجود ندارد. یکی از دلایل رونق مراکز آموزش زبان‌های خارجی در پاکستان، نگاه دانش‌آموختگان به فرصت‌های شغلی آینده و امکان تأمین معاش از طریق مهارت‌های زبانی است. بنابراین، چنانچه آموزش زبان فارسی نتواند چشم‌اندازی از فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای پیش روی علاقه‌مندان قرار دهد، طبیعی است که در رقابت با زبان‌های دیگر با دشواری مواجه شود.

اگر مسئولان ذی‌ربط برای رفع این مشکلات اقدامات جدی و مؤثر انجام ندهند، وضعیت گسترش زبان، فرهنگ و ادبیات فارسی، که یکی از مهم‌ترین ارکان دیپلماسی فرهنگی ماست، نه تنها در پاکستان بلکه در سایر کشورهایی که زبان فارسی در آنها قدمتی چندصدساله دارد، به تدریج رو به وخامت خواهد گذاشت.

 اجازه دهید گفت‌وگو را با پرسشی شخصی‌تر به پایان ببریم. اکنون که با فاصله‌ای چندساله به دوره مأموریت خود نگاه می‌کنید، اگر فردا دوباره سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد شوید، چه سیاستی را ادامه می‌دهید و چه کاری را این بار در اولویت قرار می‌دهید؟ مهم‌تر از آن، تجربه شما چه توصیه‌ای برای دیپلماسی ایران در پاکستان دارد؟

 از آنجا که اهمیت روابط حسنه میان دو کشور و ضرورت تقویت و گسترش آن همچنان به قوت خود باقی است، تلاش می‌کنم برنامه‌های گذشته را ادامه دهم؛ برنامه‌هایی که هم‌زمان ابعاد مختلف مناسبات دو کشور، اعم از سیاسی، تجاری و اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و رسانه‌ای را دربر می‌گرفت.

سید محمد علی حسینی

دیپلمات ارشد و سخنگوی اسبق وزارت امور خارجه؛ سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و ایتالیا و دارای سابقه سرپرستی معاونت آسیا و اقیانوسیه و معاونت امور حقوقی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. مسلط به زبان‌های فارسی، انگلیسی و عربی.





پیمان دفاعی سه جانبه و الزامات آن برای مناسبات تهران-اسلام آباد نوشته نوذر شفیعی



مقدمه

به تهدیدات ناشی از نابرابری قدرت و هراس از تسلط دیگر کشورها است. این نوشتار بر پایه همین چارچوب نظری، پیمان دفاعی تازه‌ای را که میان پاکستان، ترکیه و عربستان منعقد شده، مورد واکاوی قرار می‌دهد و تأثیرات احتمالی آن را بر روابط دیرپای تهران و اسلام‌آباد مورد مذاقه قرار می‌دهد.

نظریه موازنه قوا و منطق ائتلاف‌سازی در نظام آنارشیکی

نظریه موازنه قوا، در ساده‌ترین بیان، ناظر بر گونه‌ای از توزیع قدرت است که از سلطه یک دولت بر نظام بین‌الملل جلوگیری می‌کند. با این حال، سادگی ظاهری این تعریف، پیچیدگی‌های نظری ژرفی را در پس خود پنهان داشته است. پرسش اساسی آن است که «قدرت» چگونه سنجیده می‌شود؟ آیا توان نظامی، شاخص تعیین‌کننده است یا عواملی چون ظرفیت اقتصادی، نفوذ فرهنگی، و ژرفای جمعیتی نیز در آن دخیل‌اند؟ رئالیست‌های کلاسیک، همچون مورگنتا، بر عناصر ملموس و ناملموس قدرت تأکید دارند و ادراک تصمیم‌گیرندگان از قدرت خود و رقیب

در عرصه نظری روابط بین‌الملل، اندک انگاره‌ای به پایداری و فراگیری "نظریه موازنه قوا" رسیده است. این انگاره، نه تنها وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن قدرت میان کنش‌گران به گونه‌ای توزیع شده که هیچ یک توان چیرگی یا تحمیل اراده خود بر دیگری را ندارند، بلکه خود به مثابه راهبردی برای دولت‌هاست تا در غیاب حاکمیت مرکزی جهانی، از هویت و استقلال خویش حراست کنند. نظریه موازنه قوا، ریشه در سنت رئالیستی دارد و با آثار برجسته‌ای همچون «سیاست میان ملل» مورگنتا و «نظریه سیاست بین‌الملل» والتز، به بلوغ نظری دست یافت. آنچه این نظریه را از سایر نظریه‌ها، متمایز می‌سازد، تأکید دوگانه آن بر «وضعیت» (توزیع نسبی قدرت) و «سیاست» (اقدامات فعالانه دولت‌ها برای حفظ آن وضعیت) است. موازنه، چه از سنخ داخلی (تقویت توان ملی از راه افزایش بودجه نظامی، توسعه فناوری‌های دفاعی و تحکیم بنیان‌های اقتصادی) و چه از نوع خارجی (تشکیل ائتلاف و انعقاد معاهدات دفاعی با دیگر کنش‌گران)، پاسخی ساختاری

را به اندازه قدرت عینی مهم می‌دانند.

از سوی دیگر، نئورئالیست‌هایی همچون والتز، با تأکید بر ساختار آنارشیک نظام، قدرت را بیشتر با معیارهای کمی و قابل اندازه‌گیری (تعداد نیروها، بودجه نظامی، تولید ناخالص داخلی) می‌سنجند. در غیاب یک دولت فراملی، دولت‌ها ناگزیرند با دوسازوکار اصلی (افزایش توان خویش و انعقاد معاهدات دفاعی با دیگر کشورها) از سلطه یک‌جانبه یک دولت خاص بر نظام بین‌الملل جلوگیری کنند. مورگنتا این فرایند را محصول عقلانیت سیاسی و تمایل طبیعی انسان برای حفظ قدرت می‌داند، حال آنکه والتز آن را برخاسته از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل تلقی می‌کند و معتقد است که حتی اگر دولت‌ها خواهان صلح باشند، معمای امنیت و عدم قطعیت نیت دیگران، آنان را به رفتار موازنه‌گرانه وا می‌دارد. در هر دو رویکرد، حاصل کار «واکنش موازنه‌گرانه» در برابر قدرت‌یابی رقیب است که به شکل‌گیری ائتلاف‌هایی برای خنثی‌سازی تهدیدات احتمالی می‌انجامد.

بسترهای شکل‌گیری پیمان مکه

"مایکل برچر"، در تحلیل خود از بحران‌های بین‌المللی، با رویکردی گام‌به‌گام به تبیین مراحل آغاز، تصاعد، کاهش و پیامدهای بحران می‌پردازد. او یکی از مهم‌ترین پیامدهای بحران‌ها را «بازآرایی ائتلاف‌ها» و دگرگونی در اتحادهای موجود می‌داند.

پیمان دفاعی مکه که اخیراً میان آنکارا، اسلام‌آباد و ریاض منعقد شده، به روشنی مصداق عینی این قاعده تاریخی است. این همکاری نوپدید، زاییده سه دگرگونی اساسی در محیط امنیتی خاورمیانه است: نخست، افزایش توان نظامی رژیم صهیونیستی که به واسطه داشتن روابط راهبردی با واشنگتن، به بازیگری با قابلیت‌های نظامی و فناوریانه در منطقه تبدیل شده است. دوم، ارتقای چشمگیر نفوذ منطقه‌ای و توان نظامی جمهوری اسلامی ایران که موجب نگرانی‌های عمیقی در میان کشورهای منطقه شده است. سوم، تزلزل اعتماد کشورهای منطقه به پوشش امنیتی ایالات متحده، به ویژه پس از خروج نسبی

واشنگتن از تعهدات تاریخی خود در سوریه، افغانستان و عراق، و همچنین تغییر اولویت‌های راهبردی این کشور از خاورمیانه به شرق آسیا برای مهار چین. این سه متغیر، کشورهای یادشده را به تکاپوی ایجاد یک موازنه نوین واداشته است. آنکارا که خود را در محاصره یونان، قبرس و ارمنستان می‌بیند، ریاض که از حملات حوثی‌های یمن و تهدیدهای موشکی ایران به ستوه آمده، و اسلام‌آباد که همواره نگران برتری نظامی هند در شبه‌قاره است، در این پیمان فرصتی برای بازتعریف امنیت خویش یافته‌اند.

پیامدهای راهبردی پیمان مکه برای روابط تهران و اسلام‌آباد

اگرچه امضاکنندگان پیمان، آن را صرفاً دفاعی و غیرتهاجمی توصیف می‌کنند و بر مقابله با تروریسم و همکاری‌های نظامی تأکید می‌ورزند، اما در روابط بین‌الذنهانی کنش‌گران، پیمان‌ها هرگز در خلأ شکل نمی‌گیرند و همواره با تفسیرهای چندگانه و گاه متعارض روبه‌رو می‌شوند. تهران، تل‌آویو و واشنگتن (هر یک از منظر منافع ملی خود) این ائتلاف را در افق تهدیدهای خویش تعبیر خواهند کرد. هند، یونان، قبرس و ارمنستان نیز که با اضلاع این مثلث مناقشات تاریخی یا مرزی دارند، ممکن است آن را اخطاری راهبردی و هشدار برای بازبینی سیاست‌های خود تلقی کنند. چنین برداشت‌هایی، به نوبه خود، می‌توانند باعث ایجاد موجی از موازنه‌سازی داخلی (مسابقه تسلیحاتی گسترده) و خارجی (ائتلاف‌های متقابل با کنش‌گران فرامنطقه‌ای) گردند؛ روندی که به گفته "الکساندر ونت"، فرهنگ «هابزی» (جنگ و ناامنی فراگیر) را در منطقه بازتولید می‌کند و خاورمیانه را به بحران‌ها و درگیری‌های تازه می‌کشانند.

با این حال، آنچه اهمیت مضاعف دارد، جایگاه پاکستان در معادله راهبردی تهران-اسلام‌آباد است. فارغ از اینکه مقامات پاکستان چه خوانشی از این پیمان دارند، واقعیت ژئوپلیتیک انکارناپذیر آن است که هیچ کشوری به اندازه ایران برای پاکستان سودمند و حیاتی نیست.

امنیتی و اقتصادی خویش است.

با این حال، مسئله محوری این پیمان، در معمای کلاسیک «درگیر شدن» (entrapment) نهفته است؛ مفهومی که در ادبیات ائتلاف‌ها، به وضعیتی اطلاق می‌شود که تعهدات متقابل، یکی از اعضا را ناخواسته به مسیری می‌کشاند که با منافع بنیادین او سازگاری ندارد. اتحادها، ذاتاً کشورها را در معرض این خطر قرار می‌دهند که تفسیر یک طرف از تعهدات، با تفسیر طرف دیگر هم‌خوانی نداشته باشد. تشخیص مرز میان اقدامات تهاجمی و تدافعی، بسیار دشوار و مناقشه‌برانگیز است. ممکن است عملی از سوی یک کشور کاملاً تدافعی و برخاسته از حق مشروع دفاع تعبیر شود، حال آنکه از سوی کشور دیگر، تهاجمی و به منزله نقض حاکمیت خود قلمداد گردد.

در چنین فضای مبهمی، پاکستان ناگزیر خواهد بود میان تفسیر ایران از یک اقدام نظامی (مثلاً واکنش به حضور پایگاه‌های آمریکا در خاک متحدان خود) و برداشت متحدان عرب و ترک، یکی را برگزیند. "رابرت جرویس" این پدیده را «برداشت و سوء برداشت» می‌نامد و آن را عامل بسیاری از منازعات بین‌المللی و حتی جنگ‌های تمام‌عیار می‌داند؛ چرا که در غیاب ارتباط شفاف، کنش‌گران تمایل دارند رفتار دیگران را بر اساس بدترین سناریوها تفسیر کنند.

چشم‌انداز آینده

برای گریز از این بن‌بست تحلیلی و عملیاتی، پاکستان می‌تواند نقش یک میانجی تحول‌آفرین را ایفا کند و به جای دامن‌زدن به تقابل، همه کشورهای مسلمان خاورمیانه را به سوی همکاری، همگرایی و دوستی پایدار سوق دهد. "الکساندر ونت"، از نظریه‌پردازان برجسته نظریه سازه‌نگاری، از این وضعیت آرمانی با عنوان «فرهنگ کانتی» یاد می‌کند که در آن، کنش‌گران به جای بازتولید آتارشی‌هازی (همه در برابر همه)، به سوی هنجارهای همکاری‌جویانه، اعتماد متقابل و منافع مشترک حرکت می‌کنند.

"باری بوزان"، نظریه‌پرداز مکتب کپنهاگ، نیز با طرح مفهوم

این سودمندی، تنها به همسایگی جغرافیایی محدود نمی‌شود، بلکه ریشه در همبستگی‌های تاریخی، فرهنگی و اقتصادی عمیقی دارد که طی سده‌ها شکل گرفته است. حتی چین، نزدیک‌ترین متحد راهبردی اسلام‌آباد، نمی‌تواند در تمامی ابعاد (جمعیتی، فرهنگی، دینی، جغرافیایی و انرژی) جایگزین ایران شود.

تاریخ مناسبات دو کشور، همواره از ساختاری مستحکم و مقاوم برخوردار بوده و در برابر تلاطم‌های سیاست بین‌الملل تاب‌آوری شگرفی از خود نشان داده است. حضور مستقیم ایران در جنگ‌های پیشین پاکستان با هند (آن هم در غیاب هرگونه پیمان امنیتی رسمی) گویای پیوندی فراتر از تعهدات مادی و مبتنی بر همبستگی معنایی و ریشه‌دار است. به بیان دیگر، هرگاه دولتی فارغ از انگیزه‌های راهبردی و صرفاً بر اساس الزامات اخلاقی، به سود دولت دیگر وارد معرکه شود، این امر نمود اوج همبستگی و اعتماد راهبردی میان دو کشور است.

راز این پیوند ناگسستنی را باید در اشعار اقبال لاهوری جست که مرزهای جغرافیایی را در برابر همبستگی‌های فرهنگی و مذهبی، کم‌اهمیت می‌داند. از این منظر، تهران به مثابه شریکی راهبردی برای اسلام‌آباد در شرایط بحرانی به‌شمار می‌آید.

موانع و چالش‌های راهبردی

با این وصف، پرسش اساسی آن است که آیا پاکستان، با درک عمیق از این مختصات، دست به اقدامی راهبردی خواهد زد که به فاصله‌افکنی میان تهران و اسلام‌آباد منجر گردد؟ بر پایه شواهد تاریخی و راهبردی، چنین سناریویی دور از انتظار است؛ کنش‌گر خردمند و آینده‌نگر هرگز مهم‌ترین برگ برنده خود را در بازی پیچیده ژئوپلیتیک از دست نمی‌دهد و میان منافع مقطعی و راهبردی تمایز روشنی قائل است. تلاش مستمر پاکستان برای میانجی‌گری میان ایران و آمریکا، خویشتن‌داری معقولانه در قبال تحولات خلیج فارس، و فراهم آوردن تسهیلات بندری برای ایران در راستای گریز از محاصره دریایی، همگی حاکی از درک عمیق اسلام‌آباد از جایگاه بی‌بدیل ایران در معادلات

«مجموعه امنیتی منطقه‌ای»، بر ضرورت شکل‌گیری ترتیبات امنیتی درون‌زا و مبتنی بر جغرافیا، تاریخ و فرهنگ مشترک تأکید می‌ورزد. چنین چارچوبی، نه تنها می‌تواند مناقشات تاریخی و مرزی را کاهش دهد، بلکه انرژی عظیم کشورهای منطقه را به جای هدررفت در رقابت‌های ویرانگر، به سمت تهدیدهای بیرونی مشترک (تروریسم، قاچاق مواد مخدر، بحران آب و تغییرات اقلیمی) بسیج می‌کند. واکنش اخیر "سید عباس عراقچی"، وزیر امور خارجه ایران، به این پیمان را در همین افق می‌توان ارزیابی کرد که با تأکید بر ضرورت وحدت کشورهای مسلمان، گفت: «هرگاه کشورهای مسلمان در کنار یکدیگر متحد و یکپارچه باشند، می‌توانند با قدرت در برابر چالش‌هایی که از سوی بیگانگان ایجاد می‌شود، ایستادگی کنند.» این گفته، فراخوانی برای بازتعریف ائتلاف در قالبی فراگیرتر، شفاف‌تر و مبتنی بر همگرایی تمدنی و منافع جمعی امت اسلامی است.

نتیجه‌گیری

پیمان دفاعی سه‌جانبه پاکستان، ترکیه و عربستان، در بستر بحران‌های نظم امنیتی نوین خاورمیانه زاده شده و واکنشی طبیعی به تغییر موازنه قوا و تزلزل تضمین‌های امنیتی آمریکای است. پیامدهای آن برای روابط دیرپای تهران و اسلام‌آباد، یک‌سویه و حتمی نیست. اگرچه این پیمان ممکن است به برداشت‌های تهدیدآمیز، سوءتعبیرهای راهبردی و رفتارهای متقابل موازنه‌گرانه دامن بزند، اما ژرفای پیوندهای تاریخی، فرهنگی، دینی و راهبردی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد را ناگزیر به پاسداری از این سرمایه‌گرانبها می‌کند. با این حال، کژتابی‌های تفسیری، برداشت‌های ناهمسان از اقدامات نظامی، و معمای کلاسیک درگیرشدن در اتحادها، چالش‌هایی جدی فراروی اسلام‌آباد در آینده خواهد گذاشت که نیازمند هوشیاری، دیپلماسی فعال و مدیریت هوشمندانه بحران است. راه برون‌رفت از این مخاطرات، عبور از منطق صرف موازنه‌سازی تقابلی و حرکت به سوی همکاری‌های منطقه‌ای فراگیر بر پایه دوستی، اعتماد متقابل و امنیت دسته‌جمعی است. چنین افقی، اگرچه دشوار و نیازمند اراده سیاسی بالا است، اما تنها مسیری است که می‌تواند از تکرار تاریخ خشونت‌آمیز و پرهزینه منطقه جلوگیری کند و انرژی عظیم کشورهای مسلمان را به جای رقابت‌های ویرانگر، به سوی ساختن آینده‌ای مشترک، مبتنی بر صلح، همکاری و شکوفایی جمعی سوق دهد.

دکتر نوذر شفیعی



دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران؛ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. سخنگوی اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و پژوهشگر برجسته حوزه سیاست خارجی، آسیا-پاسیفیک، چین، جنوب آسیا و امنیت منطقه ای با سابقه گسترده تألیف و تحلیل در مجامع علمی و رسانه‌ای



موازنه قدرت نوین در غرب آسیا:

واکاوی راهبردی پیمان دفاعی مشترک مکه و پیامدهای آن برای ایران
نوشته دکتر پیرانی



مقدمه

زمینه‌های تکوین آن، موانع فرارو، و تأثیرات چندلایه آن بر جایگاه جمهوری اسلامی ایران در معادلات نوین غرب آسیا می‌پردازد.

ریشه‌های پیمان مکه را باید در زنجیره‌ای از تحولات چند سال اخیر جست‌وجو کرد. همکاری‌های دفاعی دوجانبه میان پاکستان و عربستان سعودی پیشینه‌ای طولانی دارد که به دهه‌ها همکاری نظامی، آموزشی، و استقرار نیروهای پاکستانی در خاک عربستان بازمی‌گردد. نقطه عطف این روابط، امضای «پیمان دفاعی راهبردی مشترک» میان اسلام‌آباد و ریاض در سال ۲۰۲۵ بود که بر اساس آن، هرگونه تجاوز به هر یک از دو کشور، تجاوز به دیگری تلقی می‌شد. این توافق، چارچوبی حقوقی برای همکاری عمیق‌تر نظامی فراهم آورد و زمینه را برای گسترش آن به سایر کشورهای منطقه به‌وجود آورد.

با این حال، تحولات منطقه‌ای و زلزله در کارآمدی چترهای امنیتی فرمانطقه‌ای، ضرورت گسترش این توافق را آشکار ساخت. نخستین بارقه‌های این ایده در اظهارات "خواجه

در هفتم اوت ۲۰۲۶، شهر مکه میزبان رویدادی دیپلماتیک با پیامدهای عمیق ژئوپلیتیکی بود. امضای «پیمان دفاعی مشترک مکه» میان پاکستان، ترکیه و عربستان سعودی، که بر اساس آن هرگونه تعرض نظامی به هر یک از اعضا، به‌منزله تعرض به تمامی آن‌ها تلقی می‌گردد، در بستر تنش‌های فزاینده منطقه‌ای و به‌ویژه پیامدهای امنیتی جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران رقم خورد. ترکیب سه کشور با قابلیت‌های مکمل و بی‌نظیر (بازدارندگی هسته‌ای پاکستان، توان مالی و نفوذ منطقه‌ای عربستان، و صنایع دفاعی پیشرفته و موقعیت راهبردی ترکیه) موجودیتی نوین در معادلات قدرت این پهنه جغرافیایی پدید آورده است. این پیمان را نه صرفاً یک توافق نامه نظامی، بلکه باید به‌مثابه اعلانی برای پایان نظم امنیتی پیشین و آغاز عصری جدید در مناسبات منطقه‌ای تلقی کرد. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی به بررسی ابعاد گوناگون این پیمان،

سطح تعهد قرار می‌دهد. بیانیه مشترک کشورهای عضو نیز "تقویت بازدارندگی جمعی در برابر هرگونه عمل تجاوزکارانه" را هدف غایی این همکاری معرفی کرده و بر "تعمیق همکاری‌های دفاعی" تأکید می‌ورزد. افزون بر این، پیمان مذکور شامل بندهایی درباره تبادل اطلاعات نظامی، برگزاری رزمایش‌های مشترک، همکاری در حوزه صنایع دفاعی، و ایجاد سازوکارهای مشورتی دائمی برای مدیریت بحران‌های احتمالی است.

مقامات ترکیه بر ماهیت صرفاً تدافعی این پیمان تأکید دارند و اعلام کرده‌اند که این پیمان صرفاً در جهت تحکیم ثبات منطقه‌ای می‌باشد. همچنین تصریح شده که این توافق، ناقض هیچ‌یک از تعهدات پیشین اعضا (از جمله عضویت آنکارا در ناتو و روابط راهبردی ریاض با واشنگتن) نخواهد بود و در واقع، مکمل آن‌ها می‌باشد. این گزاره، از یک سو بیانگر رویکرد محافظه‌کارانه کشورهای عضو در مدیریت واکنش‌های بین‌المللی، و از سوی دیگر، گویای تلاش آن‌ها برای حفظ حداکثری منافع خود در چارچوب توافقات چندجانبه است. به عبارت دیگر، اعضای پیمان درصددند تا بدون تقابل با قدرت‌های بزرگ، نظم امنیتی مطلوب خود را در منطقه پی‌ریزی نمایند.

معادله قدرت در پیمان مکه

آنچه پیمان مکه را از سایر توافقات دفاعی منطقه متمایز می‌سازد، ترکیب بی‌نظیر قابلیت‌های سه کشور است که هر یک نقشی حیاتی در معادله بازدارندگی ایفا می‌کنند. نخستین رکن این پیمان، پاکستان است که به عنوان تنها کشور دارای سلاح هسته‌ای در جهان اسلام، بازدارندگی راهبردی هسته‌ای را به ائتلاف عرضه می‌دارد. نیروهای مسلح کارآزموده این کشور در نبردهای ضدشورش و عملیات‌های متعارف، سرمایه انسانی قابل توجهی برای همکاری‌های نظامی فراهم می‌آورند.

دومین رکن پیمان، عربستان سعودی است که پس از مصر، دومین اقتصاد بزرگ جهان عرب محسوب می‌شود و با منابع مالی عظیم خود، پشتوانه اقتصادی و زیرساختی این ائتلاف است. جایگاه ریاض در میان کشورهای عرب منطقه، امکان جلب حمایت دیگر کشورهای اسلامی را

آصف"، وزیر دفاع پاکستان، در ۱۳ مه ۲۰۲۵ هویدا شد که از امکان پیوستن ترکیه و قطر به این پیمان سخن گفت و آن را گامی در جهت کاهش وابستگی منطقه به قدرت‌های جهانی دانست. به موازات آن، "هاکان فیدان"، وزیر خارجه ترکیه، از تلاش آنکارا برای ایجاد "نظام همکاری امنیتی منطقه‌ای فراگیر" با هدف ارتقای همکاری‌های امنیتی خبر داده بود. این اظهارات، هرچند در آن زمان فاقد چشم‌انداز عملیاتی مشخصی بود، اما نخستین نشانه‌های عزم جدی سه کشور برای هم‌گرایی منطقه‌ای را هویدا ساخت و توجه بسیاری از تحلیلگران منطقه را به خود جلب نمود.

آنچه به این روند شتابی بی‌سابقه بخشید، تحولات منطقه متعاقب حملات نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ بود. این رویداد، نه تنها امنیت تأسیسات انرژی عربستان را با تهدیداتی مستقیم و بی‌سابقه مواجه ساخت، بلکه پرسش‌هایی جدی را درباره قابلیت اتکا بودن چتر امنیتی ایالات متحده در منطقه مطرح نمود. حملات پهپادی و موشکی به زیرساخت‌های حیاتی و تأسیسات نفتی، به روشنی نشان داد که در شرایط کنونی، الگوهای سنتی تأمین امنیت پاسخگوی نیازهای نوین منطقه نیستند. ریاض که پیش‌تر نیز تجربه تلخ حمله به تأسیسات آرامکو در سال ۲۰۱۹ و ناتوانی سپرهای دفاعی متعارف در مهار آن را از سر گذرانده بود، این بار با جدیتی افزون‌تر به سوی تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی خود حرکت کرد. از این منظر، پیمان مکه واکنشی هوشمندانه به ناکارآمدی نظم امنیتی پیشین و تلاشی برای بازتعریف مؤلفه‌های بازدارندگی در غرب آسیا به‌شمار می‌رود. این پیمان، حاصل یک سال مذاکرات فشرده میان مقامات نظامی و دیپلماتیک سه کشور است که در نهایت به امضای سندی انجامید که ماهیت امنیتی منطقه را دگرگون می‌سازد.

چارچوب حقوقی تعهدات

متن پیمان مکه که پس از نشست سه‌جانبه انتشار یافت، به‌صراحت اذعان می‌دارد که هرگونه حمله مسلحانه به هر یک از سه دولت، حمله به همه آن‌ها تلقی خواهد شد. این بند که هسته مرکزی پیمان فوق را شکل می‌دهد، توافق مذکور را در زمره پیمان‌های دفاع جمعی با بالاترین

نظامی علیه عربستان به شکلی چشمگیر افزایش یافته و احتمال ورود پاکستان و ترکیه به منازعه، به عنوان عاملی بازدارنده، کارایی تهدید علیه کشورهای حوزه خلیج فارس را کاهش داده است.

"حسام الدین آشنا"، مشاور رئیس جمهور اسبق ایران، در این باره تصریح کرده که این توافق "قواعد پیرامونی جنگ را تغییر می دهد" و "اثر فوری آن، کاهش کارایی تهدید بر علیه کشورهای منطقه خلیج فارس و افزایش احتمال ورود ترکیه و پاکستان به منازعه در صورت حمله کشورهای دیگر به عربستان است." از منظر ایران، این تحول به معنای محدودیت مضاعف در اهرم های بازدارندگی و فشار منطقه ای است. سناریوی اعمال فشار بر عربستان از طریق گروه های نیابتی یا تهدید تأسیسات نفتی، اکنون با ریسک واکنش مستقیم یا غیرمستقیم دو کشور یادشده مواجه است. پاکستان با پشتوانه هسته ای و ترکیه با توانمندی پهپادی و نفوذ منطقه ای خود، می توانند در صورت بروز تنش، معادله را به گونه ای دگرگون سازند که هزینه های هرگونه اقدام علیه عربستان را به سطحی غیرقابل تحمل ارتقا دهند.

سطح ساختاری؛ نظم امنیتی نوین و هسته مرکزی آن: در سطحی عمیق تر، پیمان مکه هسته مرکزی یک نظم امنیتی نوین را در غرب آسیا پدید آورده است. این نظم که محوریت آن با ریاض، آنکارا و اسلام آباد است، پاسخی به ناکارآمدی نظم پیشین مبتنی بر چتر حمایتی آمریکا و نیز واکنشی به سیاست های منطقه ای ایران به شمار می رود. آشنا در این زمینه خاطرنشان ساخته که "اثر ساختاری این پیمان، ایجاد هسته ای برای نظم امنیتی جدید با محوریت ریاض، آنکارا و اسلام آباد است." برای تهران، این بدان معناست که با هسته ای متشکل از سه کشور قدرتمند روبه روست که با پیمانی رسمی به هم پیوسته اند و در طول زمان، ممکن است به هماهنگی گسترده تر در حوزه های سیاسی، اقتصادی و امنیتی نیز دست یابند. این هماهنگی می تواند به شکل گیری بلوکی منسجم در برابر نفوذ منطقه ای ایران منجر شود که نه تنها از منظر نظامی، بلکه از حیث دیپلماتیک و اقتصادی نیز برای تهران هزینه آفرین خواهد بود.

از سوی دیگر، این پیمان می تواند به عنوان فرصتی برای

برای این ابتکار فراهم می آورد. سومین رکن پیمان مکه، ترکیه است که هم عضو مؤثر پیمان ناتو به شمار می رود و هم از حیث توان نظامی، با داشتن یکی از بزرگ ترین و مجهزترین ارتش های منطقه، نقشی محوری در معادلات منطقه ایفا می کند. این کشور صنایع دفاعی پیشرفته ای دارد و در حوزه تولید پهپادهای رزمی و فناوری های فضایی، پیشرفت های قابل توجهی داشته است. قرارداد خرید پهپادهای ترکیه توسط عربستان در سال ۲۰۲۳ (که بزرگ ترین قرارداد صادرات دفاعی ترکیه تا آن زمان بود)، پیش درآمدی برای شکل گیری یک ائتلاف گسترده بود.

هم افزایی این سه عامل (بازدارندگی هسته ای پاکستان، توان مالی عربستان و فناوری های دفاعی پیشرفته ترکیه) می تواند معماری امنیتی منطقه را به گونه ای بنیادین دگرگون سازد و بازدارندگی مؤثری را در برابر طیف گسترده ای از تهدیدات ایجاد کند. امکان همکاری در حوزه تولید مشترک تجهیزات دفاعی، انتقال فناوری، برگزاری رزمایش های منظم ترکیبی، و تبادل اطلاعات نظامی، ابعاد عملیاتی این پیمان را به شکلی چشمگیر تقویت می کند. همچنین، هماهنگی دیپلماتیک سه کشور در مجامع بین المللی می تواند وزن سیاسی قابل توجهی برای آن ها ایجاد کند و امکان تأثیرگذاری بیشتر آن ها در تصمیم گیری های جهانی را فراهم آورد.

پیامدهای راهبردی پیمان مکه برای ایران

شکل گیری این ائتلاف دفاعی، پیامدهایی چندلایه و بعضاً متناقض برای جایگاه و منافع جمهوری اسلامی ایران در معادلات منطقه ای به همراه دارد که در دو سطح فوری و ساختاری قابل تحلیل است.

سطح فوری؛ تغییر در قواعد بازدارندگی و تهدید: نخستین و فوری ترین اثر این پیمان، دگرگونی در قواعد جنگ و بازدارندگی در غرب آسیاست. پیش از این، هرگونه تهدید نظامی بر علیه عربستان سعودی، عمدتاً در چارچوب یک منازعه دوجانبه یا با امکان واکنش محدود از سوی متحدان فرامنطقه ای تعریف می شد. اما اکنون، حمله به ریاض به منزله حمله به آنکارا و اسلام آباد تلقی می گردد. این بدان معناست که هزینه های راهبردی هرگونه اقدام

بازتعریف مناسبات ایران با کشورهای عضو نیز تلقی گردد. حضور پاکستان به عنوان همسایه شرقی و شریک راهبردی ایران، و نیز روابط رو به گسترش تهران-آنکارا در سال‌های اخیر، می‌تواند کانال‌های دیپلماتیک مؤثری برای مدیریت تنش‌ها فراهم آورد. پیمان مکه صراحتاً از امکان پیوستن سایر کشورها سخن گفته و این روزه‌ای است که ایران با دیپلماسی فعال می‌تواند از آن به نفع خود بهره گیرد. نکته حائز اهمیت آن است که این پیمان، برخلاف برخی ائتلاف‌های پیشین، ماهیت ایدئولوژیک نداشته و بیشتر بر همکاری‌های عملیاتی و منافع مشترک امنیتی متمرکز است؛ خصیصه‌ای که می‌تواند زمینه را برای تعامل با سایر کشورهای منطقه، از جمله ایران، هموارتر سازد.

ضرورت‌های راهبردی برای ایران

در مواجهه با این تحول ژئوپلیتیک، ایران می‌تواند با اتخاذ راهبردهای فعالانه و هوشمندانه، نه تنها تهدیدات را مدیریت کند، بلکه از ظرفیت‌های آن برای ارتقای منافع ملی خود بهره گیرد. نخستین اقدام، اتخاذ دیپلماسی فعال برای پیوستن به این ائتلاف است. ایران می‌تواند پیشنهاد گفت‌وگو با سه کشور مذکور را مطرح کند تا از درون بر روندهای تصمیم‌سازی امنیتی منطقه تأثیر بگذارد. تجربه همکاری‌های پیشین ایران با ترکیه و پاکستان در قالب گفت‌وگوهای منطقه‌ای و نیز فضای نسبتاً مساعد حاکم بر روابط تهران-ریاض، بستر مناسبی برای چنین ابتکاری فراهم آورده است. اقدام دوم، تقویت همکاری‌های دوجانبه با پاکستان و ترکیه است. ایران با تمرکز بر روابط دوجانبه با این دو کشور (به عنوان اعضای کلیدی ائتلاف) می‌تواند از ظرفیت آن‌ها برای مدیریت تنش‌ها بهره گیرد و در عین حال، از نفوذ آن‌ها برای تعدیل مواضع عربستان استفاده کند.

اقدام سوم، بازتعریف راهبرد منطقه‌ای ایران با محوریت دیپلماسی و همکاری می‌باشد. پیمان مکه این پیام را به ایران می‌رساند که رویکردهای صرفاً امنیتی و مبتنی بر فشار، هزینه‌های روزافزونی در پی خواهد داشت. تجربه موفق کاهش تنش با عربستان در سال‌های اخیر، گواهی

بر کارآمدی این رویکرد است. ایران می‌تواند با گسترش همکاری‌های اقتصادی با همسایگان، عضویت در نهادهای منطقه‌ای، و مشارکت در پروژه‌های زیرساختی مشترک، جایگاه خود را به عنوان بازیگری سازنده در نظم امنیتی نوین منطقه تثبیت کند.

چهارمین اقدام، تقویت بازدارندگی‌های متعارف کشور است. ایران باید با ارتقای توانمندی‌های موشکی، پهپادی و سایبری، سطح بازدارندگی خود را در حدی نگه دارد که هرگونه اشتباه محاسباتی از سوی اعضای ائتلاف مذکور را غیرممکن سازد. حفظ و توسعه توانمندی‌های دفاعی، در کنار دیپلماسی فعال، می‌تواند از یک سو، منافع ایران را تأمین کند و از سوی دیگر، موقعیت چانه‌زنی تهران را در مذاکرات منطقه‌ای تقویت نماید.

موانع و چالش‌های فراراه پیمان مکه

با وجود پتانسیل بالای راهبردی این ائتلاف، مسیر نیل به اهداف آن با موانع متعددی روبه‌روست که می‌تواند بر کارآمدی و تداوم آن تأثیرات جدی برجای گذارد. نخستین مانع، تنوع منافع و اولویت‌های ملی متفاوت کشورهای ذکرشده است. رویکرد پاکستان عمدتاً بر رقابت با هند متمرکز است و بازدارندگی هسته‌ای آن معطوف به همین محور تعریف شده است. نگرانی اصلی عربستان، تهدیدهای محور ایران و گروه‌های نیابتی مرتبط با آن است. ترکیه نیز با چالش‌های خاص خود از جمله مناقشه با یونان در شرق مدیترانه، تنش با اسرائیل بر سر غزه، و مناقشات قفقاز جنوبی مواجه است. این واگرایی در اولویت‌ها، تصمیم‌گیری جمعی را در مواقع بحران با پیچیدگی‌های عدیده مواجه می‌سازد. مقامات ترکیه تلویحاً به این چالش‌ها اذعان نموده و تأکید نموده‌اند که امضای این توافق به معنای اعزام خودکار نیروهای این کشور به همه بحران‌های منطقه‌ای نیست.

مانع دوم، واکنش قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌باشد. شکل‌گیری بلوکی متشکل از یک عضو ناتو در کنار دو متحد کلیدی آمریکا در منطقه، موجب نگرانی واشنگتن شده است. در حالی که مقامات ترکیه بر ماهیت مکمل این

بینجامد، هرچند به معنای قطع روابط راهبردی اعضا با واشنگتن نیست. کشورهای عضو تلاش خواهند کرد تا با حفظ روابط خود با غرب، از این پیمان به عنوان اهرم فشاری برای اخذ امتیازات بیشتر بهره گیرند.

سناریوی سوم، ظرفیت میانجی‌گری و دیپلماسی کشورهای عضو ائتلاف است. هر سه کشور عضو این پیمان، در کاهش تنش‌های منطقه‌ای نقشی مهم داشته‌اند و این پیمان می‌تواند ظرفیت آن‌ها را برای ایفای نقش مثبت در ثبات منطقه افزایش دهد. تحلیلگران بر این باورند که هدف از این ائتلاف، تلفیق بازدارندگی و دیپلماسی به منظور حرکت منطقه به سوی ثبات پایدار است.

چهارمین سناریو، تعمیق همکاری‌های اقتصادی و فناورانه است. پیامدهای این پیمان فراتر از حوزه نظامی خواهد بود و می‌تواند به سرمایه‌گذاری مشترک در صنایع دفاعی، انتقال فناوری، و افزایش حجم مبادلات تجاری سه‌جانبه منجر شود. ایجاد مناطق ویژه اقتصادی مشترک و گسترش همکاری‌ها در حوزه انرژی، از دیگر افق‌های قابل تصور برای این ائتلاف به شمار می‌روند. در نهایت، چشم‌انداز این ائتلاف به میزان توانایی اعضا در نهادینه‌سازی همکاری‌ها و مدیریت منافع واگرا وابسته است.

نتیجه‌گیری

پیمان دفاعی مکه، که در بستر تحولات شتابان منطقه‌ای به امضا رسید، بیانگر اراده سه کشور شاخص جهان اسلام برای بازطراحی معماری امنیتی غرب آسیا بر اساس ظرفیت‌های درون منطقه‌ای است. این توافق با ترکیب قابلیت‌های هسته‌ای پاکستان، توان مالی عربستان، و فناوری‌های دفاعی ترکیه، موجودیتی نوین را در معادلات قدرت ایجاد می‌کند که می‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده مؤثر در برابر طیف گسترده‌ای از تهدیدات عمل کند. در ارتباط با تأثیر این توافق نامه بر ایران، می‌توان گفت که این پیمان در عین حال که محدودیت‌هایی برای این کشور ایجاد می‌کند، در عین حال، حاوی فرصت‌هایی برای بازتعریف مناسبات منطقه‌ای و گذار از رویکردهای صرفاً امنیتی به

پیمان نسبت به ناتو تأکید می‌ورزند، برخی تحلیلگران آن را نشانه‌ای از کاهش اعتماد کشورهای منطقه به چتر امنیتی آمریکا و تمایل به خوداتکایی امنیتی می‌دانند. واکنش ایالات متحده و نیز چین و روسیه به این تحول، نقشی تعیین‌کننده در آینده این ائتلاف خواهد داشت.

سومین مانع، چالش‌های عملیاتی است. هماهنگی نظامی میان سه کشور با ساختارها، تجهیزات و رویه‌های عملیاتی متفاوت، نیازمند زمان و هزینه‌های قابل توجهی است. استانداردسازی تجهیزات، یکپارچه‌سازی سیستم‌های فرماندهی و کنترل، و ایجاد رویه‌های مشترک، از موانع فنی پیش روی این همکاری به شمار می‌روند.

مانع چهارم، حساسیت‌های کشورهای منطقه است. ایران، اسرائیل و هند نگرانی‌های عمیقی از شکل‌گیری این پیمان دارند و واکنش آن‌ها می‌تواند به تشدید رقابت‌ها و قطبی‌سازی بیشتر فضا بیانجامد. دولت هند که پیش‌تر پیوستن ترکیه به این پیمان را "تحولی مهم" ارزیابی کرده بود، اعلام نموده است که پیامدهای آن را برای امنیت ملی خود، مورد بررسی قرار خواهد داد.

چشم‌انداز و سناریوهای محتمل

با نگاه به افق‌های پیش روی پیمان مکه، چند سناریو مطرح می‌گردد که هر یک می‌تواند مسیر تحولات منطقه را به گونه‌ای متفاوت رقم زند. نخستین سناریو، گسترش ائتلاف و نهادینه‌سازی آن است. توافق نامه مذکور به صراحت زمینه را برای پیوستن سایر کشورها بازگذاشته و قطر، مصر و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس، نامزدهای احتمالی پیوستن به آن هستند. در صورت توفیق در هماهنگی عملیاتی، این پیمان می‌تواند به سمت ایجاد دبیرخانه مشترک، کمیته‌های نظامی دائمی و رزمایش‌های منظم حرکت کند. این روند، زمینه‌ساز شکل‌گیری "معماری امنیتی نوین منطقه" با حضور کشورهای منطقه خواهد شد. سناریوی دوم، بازتعریف روابط با قدرت‌های بزرگ می‌باشد. این پیمان می‌تواند به کاهش وابستگی‌های امنیتی کشورهای منطقه به آمریکا و شکل‌گیری یک نظم چندقطبی

دیپلماسی چندجانبه نیز خواهد بود. راهبرد هوشمندانه تهران ترکیبی از دیپلماسی فعال برای پیوستن به چارچوب‌های همکاری منطقه‌ای، تقویت روابط با پاکستان و ترکیه، بازتعریف راهبرد منطقه‌ای با محوریت کاهش تنش‌ها، و حفظ سطحی متعارف از بازدارندگی خواهد بود.

موفقیت این پیمان به غلبه بر چالش‌هایی چون واگرایی منافع ملی، واکنش قدرت‌های بزرگ، دشواری‌های هماهنگی عملیاتی، و حساسیت‌های منطقه‌ای بستگی دارد. آنچه مسلم است، این پیمان نقطه عطفی در روند خوداتکایی امنیتی کشورهای منطقه و نشانه‌ای از کاهش اعتماد به چترهای امنیتی فرامنطقه‌ای به‌شمار می‌رود. در صورت توفیق، پیمان مکه می‌تواند الگویی برای همکاری منطقه‌ای و زمینه‌ساز ثبات پایدار در غرب آسیا باشد؛ در غیر این صورت، به توافقی نمادین و فاقد کارایی عملیاتی بدل خواهد شد. مسیر پیش‌رو هموار نیست و موفقیت این ابتکار به اراده سیاسی پایدار، مهارت دیپلماتیک، و توانایی عملیاتی سه کشور عضو در تبدیل این سند حقوقی به واقعیتی راهبردی و ملموس در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی وابسته است.

دکتر شهرام پیرانی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند با سابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست‌پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.





میانجی‌گری چین در بحران پاکستان-افغانستان:

آزمون دیپلماسی منطقه‌ای پکن

نوشته ویدا یاقوتی



چکیده

که این مداخله فاقد ظرفیت لازم برای ایجاد صلح پایدار باشد. واقعیتی که پیامدهای مستقیمی برای محاسبات امنیتی و دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران در مرزهای شرقی، به همراه دارد.

مقدمه

خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان در سال ۲۰۲۱ و استقرار مجدد حکومت طالبان، امیدهای اسلام‌آباد برای بازگشت نفوذ سنتی خود بر کابل را احیا کرد؛ امیدی که به سرعت در برابر واقعیت‌های میدانی رنگ باخت. تحریک طالبان پاکستان با بهره‌گیری از پایگاه‌های خود در خاک افغانستان، دامنه عملیات خویش را در ایالت‌های خیبرپختونخوا و بلوچستان گسترش داد و اسلام‌آباد را واداشت تا از دیپلماسی به سمت اقدام نظامی مستقیم در داخل خاک افغانستان حرکت کند. این چرخش از آتش‌بس شکننده در سال ۲۰۲۵ تا عملیات هوایی گسترده در اوایل سال ۲۰۲۶، مسیر بحران را از خصومت به جنگ

پاکستان و افغانستان از پاییز ۱۴۰۴ تا کنون شاهد یکی از خونین‌ترین ادوار خصومت مرزی خود پس از بازگشت طالبان به قدرت بوده‌اند. روندی که با حملات هوایی، درگیری‌های توپخانه‌ای و تلفات گسترده غیرنظامی همراه شده و پس از ناکامی میانجی‌گری بازیگرانی چون قطر، عربستان سعودی و ترکیه، جمهوری خلق چین را در جایگاه بازیگر اصلی میانجی‌گری قرار داده است. در این دوره پکن با تکیه بر همسایگی جغرافیایی، منافع اقتصادی کلان در چارچوب کریدور اقتصادی چین-پاکستان و دغدغه‌های امنیتی مرتبط با جنبش اسلامی ترکستان شرقی، میزبان دو دور گفت‌وگوی مستقیم میان اسلام‌آباد و کابل در اورومچی بوده است. نوشتار حاضر با پی‌گیری زنجیره علی‌رودادها از تشدید خشونت تا مداخله دیپلماتیک چین، نشان می‌دهد که به رغم آنکه میانجی‌گری پکن توانسته است از تشدید تنش‌ها جلوگیری کند، اما، لاینحل ماندن معضل بنیادین تحریک طالبان پاکستان (TTP)، باعث شده

تغییر داد. براساس گزارش سازمان ملل، تنها در سه ماهه نخست سال ۲۰۲۶، بیش از ۳۷۰ غیر نظامی افغان متعاقب حملات هوایی و زمینی جان خود را از دست داده اند؛ رقمی که بالاترین سطح تلفات ثبت شده از سال ۲۰۱۱ به این سو محسوب می شود.

در چنین بستری و پس از ناکامی نسبی میانجی‌گری کشورهای عربی و ترکیه، چین وارد میدانی شد که تا پیش از آن عمدتاً از منظر سرمایه‌گذاری و ابتکار کمربند و راه به آن نگریسته می شد و رویکرد امنیتی چندان در آن مطرح نبود. این گزارش می‌کوشد زنجیره علّی این تحولات را از منشأ بحران تا کنش‌گری دیپلماتیک پکن، بازسازی کند و دلالت‌های آن را برای سیاست‌های منطقه‌ای ایران تبیین نماید.

۱. بازسازی زنجیره رویدادها

مرز دیورند، که هیچ‌گاه از سوی هیچ حکومتی در کابل به رسمیت شناخته نشده، از دیرباز کانون بحران‌های هویتی و امنیتی میان دو کشور بوده است. اما آنچه در یک سال اخیر رخ داد، از جنس تنش‌های متعارف پیشین نبود. براساس گزارش‌های منتشر شده از سوی نهادهای پایش خشونت، در سال ۲۰۲۵ بیش از ۱۰۰۰ رویداد خشونت‌آمیز توسط تحریک طالبان پاکستان و برعلیه دولت پاکستان، صورت پذیرفته است. تشدید این حملات باعث شد اسلام‌آباد به این نتیجه برسد که حکومت طالبان افغانستان توانایی یا اراده کافی برای مقابله با این گروه را ندارد. متعاقب حمله انتحاری به مسجد شیعیان اسلام‌آباد در فوریه ۲۰۲۶، دولت پاکستان حملات خود را تشدید و ارتش این کشور در ماه‌های فوریه و مارس ۲۰۲۶، حملات هوایی گسترده‌ای را علیه مواضع این گروه در ولایت‌های ننگرهار، پکتیا و کابل انجام داد. در مقابل، طالبان نیز اقدام به تصرف چند پاسگاه مرزی پاکستان در ولسوالی "دند و پتان" نمود و دو طرف رسماً جنگ را آغاز کردند. در واقع، تشدید این بحران که وزیر دفاع پاکستان آن را یک جنگ آشکار توصیف کرد، دقیقاً همان نقطه‌ای بود که منافع راهبردی چین را به طور مستقیم به خطر می‌انداخت و زمینه ورود پکن به میدان میانجی‌گری را فراهم آورد (Al Jazeera, ۲۰۲۶).

۲. منطق راهبردی مداخله چین: از منافع اقتصادی تا دغدغه امنیت داخلی

با توجه به خصلت محافظه‌کارانه چینی‌ها، ورود این کشور به عنوان میانجی در بحران پاکستان-افغانستان، را نمی‌توان در چارچوب دیپلماسی نوع دوستانه یا صرفاً برای کسب اعتبار بین‌المللی تبیین نمود. این کنش‌گری ریشه در ترکیبی ظریف از منافع مادی و امنیتی دارد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد. نخستین و مهم‌ترین عامل کریدور اقتصادی چین و پاکستان است؛ پروژه‌های که میلیارد‌ها دلار سرمایه‌گذاری چینی را دربرمی‌گیرد و بندر راهبردی گوادر را به شبکه تجاری چین متصل می‌سازد. در صورت تداوم بی‌ثباتی‌های مرزی و قطع مسیرهای ترانزیتی، این سرمایه‌گذاری‌ها به طور مستقیم در معرض تهدید قرار خواهند گرفت. عامل دوم، حضور اعضای جنبش اسلامی ترکستان شرقی در خاک افغانستان است که پکن آن را عامل تحریک ناآرامی‌ها در سین‌کیانگ می‌داند. به این ترتیب، هر گونه تشدید بی‌ثباتی در دو سوی مرز افغانستان-پاکستان به طور بالقوه به تهدیدی علیه امنیت داخلی چین بدل می‌شود. عامل سوم، خلأ ژئوپلیتیکی برآمده از عقب‌نشینی نظامی و دیپلماتیک آمریکا از منطقه است که فرصتی کم‌نظیر برای پکن فراهم آورده تا خود را در قامت نیروی برتر و ضامن اصلی ثبات منطقه‌ای معرفی کند، نقشی که پیش‌تر واشنگتن یا ائتلاف‌های غربی ایفا می‌کردند. در واقع، این رویکرد نشانه‌ای از گذار تدریجی چین از دیپلماسی اقتصادی به کنش‌گری امنیتی فعال در همسایگی خود است، گذاری که بیش از هر جای دیگر، در انتخاب اورومچی، مرکز منطقه خودمختار سین‌کیانگ، به عنوان محل برگزاری مذاکرات، جنبه‌ای نمادین یافت (Global Security, ۲۰۲۶).

۳. سازوکار میانجی‌گری: دیپلماسی خاموش و محدودیت‌های ذاتی آن

سبک میانجی‌گری چین، برخلاف الگوی نمایشی و رسانه‌محور برخی میانجی‌های غربی یا عربی، بر پایه گفت‌وگوی محافظه‌کارانه، بی سروصدا و اجتناب از قطعنامه‌های پرطمطراق استوار است. روند گفت‌وگوها در

دارد تا فرآیندی برای حل بحران. در واقع، این نکته برای تمایز میان فهم دقیق محدودیت‌های قدرت نرم پکن در منطقه‌ای با شکاف‌های هویتی و امنیتی عمیق، اهمیتی بنیادین دارد (Arab News, ۲۰۲۶).

۵. دلالت‌های راهبردی برای موازنه منطقه‌ای و جمهوری اسلامی ایران
ورود فعال چین به معماری امنیتی جنوب و مرکز آسیا، فارغ از سرنوشت نهایی مذاکرات اورومچی، واقعیتی بنیادین است که سیاست خارجی ایران باید آن را در محاسبات بلندمدت خود لحاظ کند. نخست، تثبیت نقش پکن به عنوان میانجی اصلی می‌تواند فضای مانور دیپلماتیک سایر بازیگران منطقه‌ای، از جمله ایران، را در قبال کابل و اسلام‌آباد محدود سازد، مگر آنکه تهران بتواند از ظرفیت‌های تکمیلی خود، به ویژه در حوزه مدیریت مرزهای مشترک با افغانستان و مهار پیامدهای بحران، جایگاهی مکمل و نه رقیب برای خود تعریف کند. دوم، تداوم ناامنی‌ها در مرز دیورند، در صورت گسترش دامنه عملیات گروه‌های تندرو به سمت غرب افغانستان، می‌تواند اثرات سرریز مستقیمی بر امنیت مرزهای شرقی ایران و مسیرهای قاچاق و مهاجرت غیرقانونی داشته باشد، امری که ایجاب می‌کند نهادهای امنیتی و دیپلماتیک کشور کانال‌های اطلاعاتی خود با پکن را در این حوزه تقویت کنند. سوم، الگوی دیپلماسی خاموش چین، که بر پرهیز از فشار علنی و تکیه بر نفوذ اقتصادی استوار است، می‌تواند الگویی راهنما برای بازنگری در رویکرد ایران در میانجی‌گری‌های منطقه‌ای باشد، رویکردی که در آن، به جای بیانیه‌های پُرهیاهو، سرمایه‌گذاری و ایجاد کانال‌های پایدار ارتباطی با هر دو طرف، اولویت می‌یابد. در نهایت، این تجربه نشان می‌دهد که حتی بازیگری با نفوذ اقتصادی گسترده همچون چین نیز در برابر شکاف‌های هویتی عمیق منطقه ناتوان است. بر همین اساس، ایران باید از هرگونه انتظار مبالغه‌آمیز از ظرفیت میانجی‌گری برون منطقه‌ای در بحران‌های مشابه صرف نظر کند.

اورومچی، که از یکم تا هفتم آوریل ۲۰۲۶ میان هیئت‌های میان‌رتبه پاکستانی و طالبان برگزار شد، به توافقی کلی بر سر عدم تشدید تنش‌ها و کاوش راه‌حل جامع انجامید، بی‌آنکه سازوکار اجرایی الزام‌آوری را برای پایش تعهدات ایجاد کند. بر همین اساس، نماینده ویژه چین در امور افغانستان، "یوئه شیائویونگ"، در ماه‌های پس از آن با سفر به کابل، دوحه و اسلام‌آباد کوشید زمینه دور دوم مذاکرات را فراهم آورد، در حالی که وزیر خارجه چین آقای وانگ‌یی نیز از طریق تماس‌های مستقیم تلفنی با هم‌تایان افغانستانی و پاکستانی خود بر ضرورت خویشتنداری دوطرف و پرهیز از توسل به زور تأکید کرد. با این حال، این الگوی دیپلماسی پشت‌پرده که در کوتاه‌مدت از شدت درگیری‌ها کاسته و مانع از فروپاشی کامل مسیر گفت‌وگو شده، در تبدیل آتش‌بس موقت به توافقی دائمی و پایدار ناکام مانده است، چرا که مسئله محوری، یعنی حضور و فعالیت تحریک طالبان پاکستان در خاک افغانستان، همچنان لاینحل باقی مانده و کابل هرگونه مسئولیت مستقیم در قبال این گروه را نمی‌پذیرد (The Diplomat, ۲۰۲۶).

۴. ارزیابی واقع‌بینانه از کارآمدی میانجی‌گری چین
ارزیابی صادقانه از دستاوردهای دیپلماسی پکن مستلزم تفکیک میان توانایی مهار تشدید بحران و ظرفیت حل ریشه‌ای آن است. از یک سو، باید پذیرفت که فشار دیپلماتیک چین، به ویژه در بازه‌های حساس چند ماه اخیر، از وقوع یک جنگ تمام‌عیار جلوگیری کرده و کانالی معتبر برای تبادل پیام میان دو طرفی فراهم آورده که اعتماد متقابل میان آنان به کمترین سطح خود در دو دهه اخیر رسیده است. از سوی دیگر، همان‌گونه که ناظران منطقه‌ای به درستی اشاره کرده‌اند، اعتماد هر دو طرف به چین به معنای تمایل آنان برای پذیرش مصالحه‌ای بنیادین نیست. اسلام‌آباد همچنان اقدام نظامی علیه تحریک طالبان پاکستان را در حکم پیش‌شرط هرگونه عادی‌سازی روابط قلمداد می‌کند و کابل نیز از پذیرش این پیش‌شرط، که به معنای جنگ با گروهی هم‌کیش و تا حدی هم‌پیمان است، سر باز می‌زند. بدین ترتیب، میانجی‌گری چین بیشتر به سازوکاری برای مدیریت بحران شباهت

جمع‌بندی و پیشنهادهای سیاستی

میانجی‌گری چین در بحران پاکستان-افغانستان، آزمونی جدی برای سنجش ظرفیت واقعی پکن در ایفای نقشی امنیتی فراتر از حوزه سنتی دیپلماسی اقتصادی است. آزمونی که نتایج اولیه آن حکایت از موفقیت نسبی در مهار بحران و ناکامی نسبی در دستیابی به صلح پایدار دارد. در همین راستا، به نهادهای تصمیم‌ساز جمهوری اسلامی ایران، پیشنهاد می‌شود که: نخست، رصد مستمر و تحلیلی روند مذاکرات اورومچی و دور دوم آن در دستور کار قرار گیرد. دوم، کانال‌های گفت‌وگوی موازی با هر دو طرف کابل و اسلام‌آباد، فارغ از میانجی‌گری چین، حفظ و تقویت شود تا تهران در معماری آتی امنیت منطقه‌ای، بازیگری حاشیه‌ای نباشد. سوم، هماهنگی راهبردی با پکن در حوزه‌های منافع مشترک، از جمله مهار تروریسم فرامرزی و مدیریت مسیرهای ترانزیتی منطقه‌ای، به عنوان مکملی برای دیپلماسی دوجانبه ایران با کابل و اسلام‌آباد، در دستور کار قرار گیرد.

دکتر ویدا یاقوتی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان-پاکستان و تعاملات منطقه‌ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه‌های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه‌قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.





پیمان دفاعی پاکستان و کویت؛

معاوضه امنیت در برابر نفت یا گامی به سوی نظم نوین خلیج فارس؟

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در نظم امنیتی نوین منطقه ارتقا بخشیده است. دوم، هم‌زمانی این توافق با تشدید تنش‌های ایران و آمریکا و حملات اخیر علیه کویت، بر پیچیدگی‌های ژئوپلیتیکی آن افزوده است. سوم، پاکستان با راهبرد «معاوضه بشکه‌های نفت در برابر چکمه‌های نظامی» به دنبال تأمین نیازهای فوری اقتصادی و انرژی خود است. با این حال، پرسش بنیادین آن است که با توجه به محدودیت‌های نظامی پاکستان، اجرای این توافق خطر کشیده شدن این کشور به مناقشات منطقه‌ای و تضعیف نقش میانجی‌گرانه آن میان ایران و آمریکا را در پی خواهد داشت یا متن فعلی به گونه‌ای تدوین شده که چنین مخاطراتی را بی‌اثر کرده است؟

میدان کنش؛ فرصت‌ها و موانع ژئوپلیتیکی

نهایی شدن توافقنامه دفاعی پاکستان و کویت در بستر تحولات امنیتی منطقه خلیج فارس شکل گرفته است. بر اساس گزارش‌های معتبر، کویت که در سال جاری

در ژوئیه ۲۰۲۶، دولت کویت با صدور فرمان قانونی شماره ۷۳، توافق‌نامه همکاری‌های دفاعی با پاکستان را که در ژوئن ۲۰۲۳ امضا شده بود، رسماً تصویب و در روزنامه رسمی «الکویت الیوم» منتشر کرد. این اقدام، توافق را وارد مرحله اجرایی و لازم‌الاجرا نمود. این تحول راهبردی در شرایطی رخ می‌دهد که تنها یک سال از امضای پیمان دفاعی پاکستان و عربستان سعودی در سپتامبر ۲۰۲۵ می‌گذرد و تنش‌های فزاینده میان ایالات متحده و ایران، نظم امنیتی سنتی منطقه خلیج فارس را به چالش کشیده است. پاکستان که تا پیش از این تنها یک توافق محدود در حوزه آموزش و رزمایش مشترک با کویت داشت، اکنون با نهایی شدن این توافق، نقش پررنگ‌تری در معادلات امنیتی کویت پیدا کرده است. این توافق از چند جهت برای تحلیل سیاست خارجی پاکستان حائز اهمیت است: نخست، نقش پاکستان به‌عنوان تأمین‌کننده امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس را تثبیت کرده و جایگاه آن را

با این حال، عدم گنجاندن بند دفاع متقابل در توافق، تا حدی این نگرانی را کاهش داده است.

چالش‌های راهبردی پیش روی توافق

نگاه نقادانه به توافق دفاعی پاکستان با کویت، چندین مانع ساختاری را آشکار می‌سازد که می‌توانند اجرای موفق آن را با چالش‌هایی جدی مواجه سازند. نخستین و مهم‌ترین مانع، محدودیت‌های راهبردی و عملی پاکستان است. اسلام‌آباد اگرچه در گفتار بر تعهد خود به همکاری با کشورهای عربی خلیج فارس تأکید دارد، اما در عمل، بسیاری از معادلات راهبردی خود را بر پایه روابط دوجانبه با چین و عربستان بنا نهاده است. برخلاف رابطه تاریخی و عمیق پاکستان با عربستان سعودی که در بستر همکاری‌های دیرپای نظامی-امنیتی شکل گرفته است، رابطه پاکستان با کویت در حدی نیست که توان توجیه تعهدات دفاعی کلان این کشور در قبال کویت را داشته باشد. تأکید مکرر مقامات پاکستانی بر عدم امکان استقرار نیروهای رزمی در کویت که در متن نهایی توافق نیز منعکس شده، نشان‌دهنده آگاهی اسلام‌آباد از این محدودیت‌هاست.

مانع دوم، ابهام در معادله اقتصادی این همکاری است. رویکرد «بشکه در برابر چکمه» اگرچه در ظاهر یک معامله برد-برد به نظر می‌رسد، اما در عمل با این پرسش اساسی مواجه است که آیا کویت حاضر است در ازای تعهدات امنیتی موجود (که عمدتاً در حوزه آموزش، لجستیک و فناوری تعریف شده)، اقدام به سرمایه‌گذاری کلان و بلندمدت در اقتصاد بحران‌زده پاکستان نماید؟ شواهد حاکی از آن است که تاکنون هیچ تضمین عملی روشنی در این زمینه ارائه نشده است و تحقق این بخش از اهداف پاکستان، به مذاکرات تکمیلی موکول شده است.

سومین مانع ساختاری، تأثیرات ژئوپلیتیکی این پیمان بر جایگاه پاکستان به عنوان بازیگر میانجی در منطقه است. پاکستان طی ماه‌های اخیر نقش فعالی در کاهش تنش‌های میان ایران و آمریکا ایفا کرده و این امر، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای دیپلماتیک این کشور در سال

شاهد تشدید تنش‌های امنیتی با ایران بوده، به دنبال دریافت تعهدات امنیتی گسترده‌ای از سوی اسلام‌آباد بود. درخواست کویت، که از سوی یک مقام پاکستانی تحت عنوان «لیست آرزوها» توصیف شده، شامل استقرار هزاران نیروی نظامی پاکستانی، جنگنده‌ها، پهپادها، سامانه‌های پدافند هوایی و سایر تسهیلات نظامی (مشابه پیمان دفاعی پاکستان و عربستان سعودی) در خاک کویت بود. با این حال، متن نهایی توافق نشان می‌دهد که مقامات امنیتی پاکستان بر موضع پیشین خود پافشاری کرده‌اند و استقرار نیروهای رزمی این کشور در خاک کویت در این توافق گنجانده نشده است. در مقابل، پاکستان به دنبال بهره‌برداری اقتصادی از این همکاری است و خواهان همکاری‌های گسترده در حوزه انرژی، از جمله ایجاد تأسیسات ذخیره‌سازی سوخت در خاک پاکستان و سرمایه‌گذاری کویت در زیرساخت‌های انرژی این کشور است.

این رویکرد که تحلیل‌گران مسائل منطقه آن را «بشکه در برابر چکمه» نامیده‌اند، به خوبی نشان‌دهنده راهبرد پاکستان برای استفاده از قابلیت‌های نظامی خود به عنوان اهرمی برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی در شرایط بحران اقتصادی مزمن است. در این میان، پاکستان در میان کشورهای عرب خلیج فارس به عنوان «گزینه امن» تلقی می‌شود؛ زیرا پیش از این با عربستان معاهده نظامی مشابهی را منعقد نموده، سابقه‌ای طولانی در توسعه توانایی‌های دفاعی خویش دارد، کشوری مسلمان و سنی‌مذهب محسوب می‌شود، و در عین حال روابط مطلوبی نیز با آمریکا دارد، از این رو به اندازه برخی گزینه‌های دیگر حساسیت برانگیز نیست.

با این وجود، چالش اساسی در اجرای این توافق، تنش‌های فزاینده میان آمریکا و ایران است که می‌تواند هرگونه همکاری عملی را با چالش‌هایی جدی مواجه سازد. پاکستان که اخیراً به ایران اعلام کرده هرگونه حمله به عربستان را حمله به خود تلقی خواهد کرد، در صورت اجرای کامل تعهدات مشابه با کویت، ممکن است به طور مستقیم درگیر مناقشات منطقه‌ای شود و نقش خود به عنوان میانجی میان تهران و واشنگتن را از دست بدهد.

پاکستان که در شرایط بحرانی قرار دارد، به شدت نیازمند سرمایه‌گذاری خارجی است و توافق با کویت می‌تواند بخشی از این نیاز را تأمین کند. ایجاد تأسیسات ذخیره‌سازی سوخت و مشارکت در پروژه‌های انرژی، در زمره نیازهای بنیادین اسلام‌آباد است و یکی از اهداف پاکستان از انعقاد معاهده دفاعی با کویت، جذب سرمایه لازم برای این پروژه‌ها در ازای تعهدات امنیتی است.

سومین فرصت راهبردی به سطح منطقه‌ای بازمی‌گردد؛ زیرا این پیمان می‌تواند سرآغاز شکل‌گیری یک نظم امنیتی نوین در منطقه خلیج فارس باشد که در آن کشورهای عربی به دنبال تنوع بخشی به شرکای امنیتی خود هستند. پاکستان با طراحی توافقی که ضمن تأمین نیازهای امنیتی کویت، بار تعهدات نظامی سنگینی را بر دوش این کشور نگذاشته، توانسته است الگویی برای سایر کشورهای منطقه ارائه دهد که در عین همکاری عمیق، از مخاطرات درگیری مستقیم پرهیز می‌کند.

بر اساس واکاوی تحولات کنونی، سه سناریوی محتمل برای آینده اجرای این توافق قابل تصور است. در سناریوی نخست یا بهینه، پاکستان و کویت موفق می‌شوند توافقی متوازن را به مرحله اجرا درآورند که شامل همکاری دفاعی عمیق در حوزه‌های آموزشی، لجستیکی، اطلاعاتی و تسلیحاتی باشد، اما استقرار گسترده نیروهای رزمی پاکستان در کویت را در بر نگیرد. چنین توافقی می‌تواند ضمن پاسخ به نیازهای امنیتی کویت، پاکستان را وارد مناقشات منطقه‌ای نکند و نقش میانجی‌گرانه این کشور حفظ شود. این سناریو با توجه به متن نهایی توافق، محتمل‌ترین گزینه به نظر می‌رسد.

در سناریوی دوم یا واقع‌گرایانه، اجرای کامل توافق با کندی پیش می‌رود و سرنوشت آن به تحولات ژئوپلیتیکی منطقه، به‌ویژه کاهش تنش‌های آمریکا و ایران، گره خواهد خورد. در این سناریو، ممکن است بخش‌هایی از توافق که نیازمند همکاری عملیاتی گسترده‌تر است، به تعویق بیفتد یا با محدودیت مواجه شود.

در سناریوی سوم یا بدبینانه، تشدید تنش‌های آمریکا و ایران و حملات بیشتر علیه کویت، پاکستان را در موقعیتی قرار می‌دهد که یا اجرای توافق را به کلی متوقف سازد، یا

جاری به شمار می‌رود. هرگونه تعهد دفاعی گسترده به کویت، که خود هدف حملات ایران بوده، این نقش را با تردیدهایی جدی مواجه می‌سازد. هرچند که نداشتن بند دفاع متقابل، تا حدی این نگرانی را مرتفع ساخته، اما همکاری در حوزه‌های لجستیک، اطلاعات و فناوری نیز می‌تواند در شرایط بحران، پاکستان را در موقعیتی قرار دهد که مجبور شود میان متحدان عربی خود و ایران، یکی را انتخاب کند.

چهارمین مانع، هم‌پوشانی این توافق با روندهای مشابه در منطقه است. هم‌زمانی نهایی شدن این توافق با تمایل برخی کشورهای منطقه به گسترش همکاری‌های دفاعی با پاکستان (از جمله علاقه بحرین به انعقاد پیمانی مشابه، درخواست اردن برای خرید تجهیزات نظامی، و تهیه پیش‌نویس «پیمان دفاعی سه‌جانبه ترکیه، پاکستان و عربستان»)، ممکن است باعث افزایش تعهدات نظامی پاکستان در حدی گردد که فراتر از توان نظامی این کشور باشد و این نگرانی را ایجاد کند که اسلام‌آباد بدون برنامه‌ریزی راهبردی روشن، در حال ورود به یک بازی امنیتی پرهزینه در منطقه است.

چشم‌انداز پیش‌رو: افق‌های نوین و راهبردها

از منظر آینده‌پژوهی، نهایی شدن پیمان دفاعی پاکستان و کویت، زمینه‌ساز فرصت‌های راهبردی متعددی برای دو کشور خواهد بود که مدیریت کارآمد و آینده‌نگرانه آن، منافع قابل توجهی را برای دوطرف به همراه خواهد آورد. نخستین دستاورد راهبردی نصیب کویت می‌شود؛ زیرا این پیمان می‌تواند جایگزین یا مکمل مناسبی برای چتر حمایتی آمریکا باشد. کشورهای حوزه خلیج فارس که نسبت به تداوم تعهدات آمریکا تردید دارند، به دنبال شرکای امنیتی جدیدی هستند و پاکستان با داشتن یکی از بزرگ‌ترین نیروهای مسلح منطقه و توانایی در تولید جنگنده‌های بومی، گزینه اصلی محسوب می‌شود.

دومین فرصت راهبردی، متوجه پاکستان خواهد بود. این پیمان می‌تواند زمینه‌ساز جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان و تأمین امنیت انرژی برای این کشور باشد. اقتصاد

مجبور به پذیرش تعهداتی گردد که فراتر از متن فعلی توافق است و منابع نظامی و جایگاه دیپلماتیک آن را به خطر می‌اندازد.

جمع‌بندی

نهایی شدن پیمان دفاعی پاکستان و کویت در ژوئیه ۲۰۲۶، به منزله یک نقطه عطف در تحولات امنیتی منطقه خلیج فارس و سیاست خارجی پاکستان محسوب می‌شود. این تحول در شرایطی رخ می‌دهد که کشورهای عرب منطقه به دنبال تنوع بخشی به شرکای امنیتی خود هستند و پاکستان نیز می‌کوشد از قابلیت‌های نظامی خود برای جذب سرمایه‌گذاری و تأمین نیازهای اقتصادی استفاده کند. با این حال، پیچیدگی‌های ژئوپلیتیکی، محدودیت‌های نظامی پاکستان و نگرانی از تعهدات بیش از حد، مسیر اجرای این پیمان را با موانعی جدی مواجه ساخته است. با استناد به شواهد موجود، کویت خواستار توافقی همانند پیمان دفاعی پاکستان و عربستان سعودی بود، اما در متن نهایی، پاکستان از پذیرش شروطی همچون استقرار نیروهای رزمی خود در خاک کویت خودداری کرده است. این اختلاف، هسته اصلی مذاکرات را شکل می‌داد و در نهایت توافقی متوازن رقم خورد که در آن همکاری در حوزه‌های آموزشی، لجستیکی، اطلاعاتی و تسلیحاتی با سرمایه‌گذاری احتمالی کویت در بخش انرژی پاکستان معاوضه خواهد شد. از میان سه سناریوی مطرح شده، سناریوی نخست (بهینه) با توجه به متن نهایی توافق که فاقد بند دفاع متقابل و تعهد به استقرار نیروهای رزمی است، محتمل‌ترین گزینه به نظر می‌رسد. با این همه، پاکستان باید از پذیرش تعهدات بیش از حد در منطقه خودداری نماید، زیرا هرگونه ورود به مناقشات منطقه‌ای می‌تواند نقش میانجی‌گرانه این کشور را تضعیف و منابع محدود آن را تحت فشار قرار دهد. آینده اجرای این توافق تا اندازه زیادی در گرو تحولات ژئوپلیتیکی منطقه، به ویژه تنش‌های آمریکا و ایران، و توانایی اسلام‌آباد در ایجاد توازن میان منافع متضاد همسایگان عربی و ایران است. آنچه مسلم است، پاکستان وارد مرحله جدیدی از نقش‌آفرینی امنیتی در خلیج فارس شده است که می‌تواند جایگاه این کشور را در نظم امنیتی نوین منطقه به کلی دگرگون سازد؛ این دگرگونی یا به تثبیت جایگاه پاکستان به عنوان ضامن امنیت منطقه منجر خواهد شد، یا باعث می‌گردد که این کشور در معادلات پیچیده منطقه، به حاشیه رانده شود.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





بازآرایی ساختار بازدارندگی پاکستان؛

از حذف ریاست ستاد مشترک تا ایجاد فرماندهی راهبردی ملی

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

زده است؟ در پاسخ بایستی گفت که تحولات منطقه‌ای، فشارهای بین‌المللی، پیدایش تهدیدات نوظهور و تحول در الگوی امنیتی این کشور باعث شده که در شرایط کنونی پاکستان اقدام به ایجاد چنین تغییراتی در ساختار فرماندهی خود نماید. پاکستان به‌عنوان کشوری که از بدو تأسیس در تقابل با هند بوده، همواره به دنبال راهکارهایی برای تضمین بقای خود از طریق بازدارندگی مؤثر بوده است. اما آیا این تغییر ساختاری، پاسخی به نیازهای جدید است یا صرفاً نوعی بازتوزیع قدرت در درون نهادهای نظامی به‌شمار می‌آید؟

پیشینه تاریخی ساختار فرماندهی نظامی پاکستان

برای درک عمق این تحول، می‌بایست پیشینه تاریخی ساختار فرماندهی نظامی پاکستان را مورد بررسی قرار داد. از زمان استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، ساختار نظامی این کشور الگویی بریتانیایی-آمریکایی داشت که در آن وظیفه هماهنگی میان نیروهای سه‌گانه (زمینی، دریایی و هوایی)

در تحولی بنیادین و بی‌سابقه در ساختار فرماندهی نظامی پاکستان، "سپهدار عامر رضا" با ارتقا به درجه ارتشبدی، به‌عنوان نخستین فرمانده "مرکز فرماندهی راهبردی ملی" منصوب گردید. این انتصاب که در پی تصویب متمم ۲۷ قانون اساسی در سال گذشته صورت گرفت، نشانه پایان دوران منصب "رئیس ستاد مشترک ارتش" و آغاز عصری نوین در مدیریت دارایی‌های راهبردی و هسته‌ای این کشور است. پرسش محوری مقاله کنونی این است که این تغییر ساختاری چه تأثیری بر آینده بازدارندگی هسته‌ای پاکستان و موازنه قدرت در منطقه دارد و "ژنرال عامر رضا" به‌عنوان نخستین متصدی این جایگاه، دارای چه خصیصه‌هایی بود که برای ایفای چنین نقشی انتخاب شد. این نوشتار با رویکردی تحلیلی-توصیفی در پی واکاوی ابعاد حقوقی، نظامی و راهبردی این تحول و ترسیم چشم‌انداز پیش روی آن است. اما شاید پیش از هر چیز، این سؤال مطرح گردد که چرا پاکستان در مقطع کنونی دست به چنین اقدامی

بر عهده "رئیس ستاد مشترک ارتش" بود. این منصب اگرچه از جایگاه تشریفاتی بالایی برخوردار بود، اما در عمل، فرمانده کل ارتش به دلیل وزن سنگین نیروی زمینی در سیاست‌گذاری‌های دفاعی، نقش تعیین‌کننده‌تری ایفا می‌کرد.

با این حال، پس از آزمایش‌های هسته‌ای پاکستان در سال ۱۹۹۸ و تبدیل این کشور به یک قدرت هسته‌ای، مدیریت دارایی‌های هسته‌ای به یکی از حساس‌ترین حوزه‌ها تبدیل شد. در دو دهه گذشته، پاکستان ساختارهای متعددی را برای مدیریت و حفاظت از تسلیحات هسته‌ای طراحی کرده بود که از جمله آن‌ها می‌توان به "مرجع فرماندهی هسته‌ای" اشاره کرد که زیر نظر نخست‌وزیر فعالیت می‌کند. اما همواره این نگرانی وجود داشت که هماهنگی میان نهادهای مختلف در زمان بحران، با کندی یا اختلاف نظر مواجه شود. از سوی دیگر، فشارهای بین‌المللی بر پاکستان برای شفاف‌سازی برنامه هسته‌ای و همچنین رقابت تسلیحاتی با هند، ضرورت ایجاد ساختاری متمرکز را بیش از پیش نمایان ساخت. بنابراین، متمم ۲۷ قانون اساسی را می‌توان نقطه اوج سال‌ها بحث و گفت‌وگو در نهادهای نظامی و سیاسی پاکستان برای یافتن الگوی بهینه مدیریت بازدارندگی دانست، هرچند که زمان و نحوه اجرای آن، نشان از تفوق نهادهای نظامی بر نهادهای سیاسی دارد.

تحلیل حقوقی و نهادی متمم ۲۷ قانون اساسی

متمم ۲۷ قانون اساسی پاکستان که در اواخر سال گذشته به تصویب پارلمان این کشور رسید، نه تنها ساختار فرماندهی نظامی را دگرگون کرد، بلکه به بازتعریف نسبت قدرت میان نهادهای نظامی و غیرنظامی پرداخت. بر اساس مفاد این متمم، پست رئیس ستاد مشترک که پیشتر عهده‌دار هماهنگی میان نیروهای سه‌گانه بود، به طور کامل حذف شد و جای خود را به ساختاری متمرکز بر نظارت بر تسلیحات هسته‌ای و راهبردی داد. این تغییر در شرایطی رخ داد که پاکستان به عنوان یکی از معدود کشورهای دارنده سلاح هسته‌ای در جهان، همواره با چالش مدیریت این دارایی‌ها در چارچوب یک ساختار متوازن میان نهادهای نظامی و

غیرنظامی مواجه بوده است.

نکته قابل تأمل در این متمم، نحوه توزیع اختیارات است. قانون جدید، نخست‌وزیر را به عنوان نهاد تعیین‌کننده در انتصاب و تمدید دوره "فرماندهی راهبردی ملی" معرفی می‌کند، اما این اختیار با قید "پیشنهاد فرمانده کل ارتش" محدود شده که عملاً نقش ارتش را در این فرایند تثبیت می‌کند. به عبارت دیگر، اگرچه ظاهراً نظارت نهادهای سیاسی بر این منصب حفظ شده، اما در عمل، فرمانده کل ارتش سکان هدایت این انتخاب را در دست دارد. همچنین قانون‌گذار با اعطای مصونیت مادام‌العمر به فرمانده کل ارتش، عملاً به وی آزادی عمل فراوانی داده که در قبال تصمیماتی که اتخاذ می‌کند به هیچ نهادی پاسخگو نباشد. این مصونیت قضایی، هرچند در راستای حفظ امنیت ملی توجیه می‌شود، اما پرسش‌هایی جدی درباره پاسخ‌گویی نهادهای نظامی در جامعه‌ای که همچنان با چالش‌های دموکراتیک دست‌به‌گریبان است، ایجاد می‌کند. برخی از حقوق‌دانان پاکستانی این مصونیت را نقض آشکار اصل تفکیک قوا و نظارت قضایی می‌دانند و معتقدند که این اقدام، راه را برای سوءاستفاده‌های احتمالی در مدیریت دارایی‌های هسته‌ای هموار می‌کند. در مقابل، حامیان دولت استدلال می‌کنند که حساسیت بالای اطلاعات راهبردی و لزوم رازداری نهادی، ایجاب می‌کند که این حوزه از مداخلات قضایی خارج بماند. این جدال حقوقی، نشان از وجود یک شکاف عمیق میان رویکردهای امنیتی و آرمان‌های دموکراتیک در پاکستان دارد.

عامر رضا و معماری نوین بازدارندگی

ژنرال "عامر رضا" که فارغ‌التحصیل از "دانشکده فرماندهی و ستاد کوئته" و "دانشگاه دفاع ملی اسلام‌آباد" است، مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه ناتینگهام بریتانیا در رشته علوم دفاعی دریافت کرده و پیش از این، منصب ریاست ستاد کل ارتش در مقر فرماندهی کل در راولپندی را بر عهده داشت. او که از نیروهای زرهی ارتش پاکستان است، کارنامه‌ای متنوع و پربار در حوزه‌های فرماندهی، ستادی و مدیریتی دارد. "مدیر کل تجهیزات و تسلیحات"، ریاست

نخستین و مهم‌ترین چالش، ابهام در تفکیک دقیق وظایف میان "فرمانده راهبردی ملی" و "فرمانده کل ارتش" است که هم‌زمان به‌عنوان رئیس نیروهای دفاعی نیز منصوب شده است. این هم‌پوشانی در شرایط بحرانی می‌تواند منجر به بروز تنش‌های نهادی و اختلاف بر سر سلسله‌مراتب فرماندهی گردد. به‌عنوان مثال، در صورت وقوع یک درگیری مرزی با هند که احتمال استفاده از گزینه هسته‌ای مطرح می‌شود، مشخص نیست که آیا فرمانده راهبردی ملی به‌طور مستقل عمل خواهد کرد یا باید دستورات خود را از فرمانده کل ارتش دریافت کند.

از سوی دیگر، قوانین جدید اختیارات گسترده‌ای را به فرمانده راهبردی ملی برای نظارت بر تسلیحات هسته‌ای و مدرن‌سازی ارتش متناسب با نبردهای نوظهور و جنگ‌های ترکیبی اعطا کرده است؛ وظایفی که پیشتر در قالب هماهنگی راهبردی، بر عهده رئیس ستاد مشترک بود. این تمرکز اختیارات در حالی صورت می‌گیرد که گروه‌های مخالف، این اصلاحات را اقدامی برای تمرکز بیشتر قدرت در دست نهادهای نظامی و تضعیف نظارت نهادهای غیرنظامی بر دارایی‌های راهبردی ارزیابی کرده‌اند، ادعایی که چندان بی‌اساس نیست، زیرا مصونیت قضایی این منصب، هرگونه نظارت خارج از نهادهای نظامی را عملاً غیرممکن می‌سازد. چالش دوم، به موضوع پاسخ‌گویی و شفافیت بازمی‌گردد. در غیاب نظارت مؤثر مدنی و قضایی، این نگرانی وجود دارد که تصمیمات مربوط به بازدارندگی هسته‌ای، صرفاً بر اساس ملاحظات فنی و نظامی اتخاذ شود و ابعاد سیاسی و دیپلماتیک آن نادیده گرفته شود. چالش سوم، در رابطه با فشارهای بین‌المللی است. ایالات متحده و اتحادیه اروپا سالهاست که خواستار شفافیت بیشتر در برنامه هسته‌ای پاکستان هستند؛ حال این سؤال مطرح است که شکل‌گیری این ساختار جدید، اقدامی در جهت پاسخ به این نگرانی‌ها است یا با تمرکز اطلاعات در یک نهاد نظامی مصون از نظارت، می‌تواند منجر به تشدید بدبینی جهان غرب و یا حتی اعمال تحریم‌های جدید بر علیه پاکستان گردد؟ چالش چهارم نیز، به موضوع هماهنگی با نیروهای دریایی و هوایی برمی‌گردد که با حذف منصب رئیس ستاد مشترک، ممکن است از فرایند تصمیم‌گیری در حوزه بازدارندگی حذف شوند

"صنایع سنگین تاکسیلا" در حومه اسلام‌آباد، و فرماندهی "لشکر پیاده‌نظام خاریان" از جمله سوابق او محسوب می‌شود. او در آوریل ۲۰۲۰ فرماندهی "صنایع سنگین تاکسیلا" را بر عهده گرفت که بزرگ‌ترین مرکز تولید تجهیزات دفاعی پاکستان به‌شمار می‌رود و نقش مهمی در تأمین تانک‌ها، خودروهای زرهی و ادوات سنگین برای ارتش این کشور ایفا می‌کند.

در اکتبر ۲۰۲۲، او به درجه سپهبدی ارتقا یافت و در طول خدمت نظامی خود مدال‌های افتخار "هلال امتیاز" و "ستاره بسالت" را دریافت کرده است که نشان از عملکرد برجسته او در مأموریت‌های مختلف دارد. "ماجد نظامی"، تحلیلگر مسائل سیاسی نظامی، به این نکته اشاره می‌کند که عامر رضا یکی از ۱۲ سرتیپی بود که در اکتبر ۲۰۲۲ و پیش از بازنشستگی ژنرال "قمر جاوید باجو"، فرمانده سابق ارتش، به درجه سپهبدی ارتقا یافت.

نکته جالب توجه اینکه، عامر رضا و "فیلد مارشال عاصم منیر"، فرمانده کنونی ارتش، هردو از "دانشکده افسری منگلا" فارغ‌التحصیل شده‌اند و هردو سابقه فرماندهی در نیروهای زرهی را در کارنامه خود دارند. به عقیده برخی تحلیلگران، این اشتراکات می‌تواند به هماهنگی بیشتر میان دو ساختار فرماندهی جدید (فرماندهی راهبردی ملی) و قدیم (فرماندهی کل ارتش) بینجامد، هرچند که این هماهنگی هنوز در میدان عمل سنجیده نشده است. برخی ناظران بر این باورند که انتخاب عامر رضا (که کارنامه‌ای عمدتاً اجرایی و مدیریتی دارد) نشان از آن دارد که ارتش پاکستان به دنبال یک مجری قدرتمند برای سیاست‌های از پیش تعیین‌شده و نه یک نظریه‌پرداز بازدارندگی است. اگرچه این تحلیل هنوز از سوی منابع رسمی مورد تأیید قرار نگرفته، اما می‌تواند به فهم بهتر منطق این انتصاب کمک کند.

چالش‌های فراروی فرماندهی راهبردی ملی

استقرار ساختار "فرماندهی راهبردی ملی" با چالش‌های جدی و چندلایه‌ای همراه است که هر یک می‌توانند منجر به شکست یا ناکارآمدی این ساختار در بلندمدت گردند.

و این خود می‌تواند به ایجاد نارضایتی در میان این نیروها و کاهش هماهنگی عملیاتی منجر شود.

تمرکز راهبردی؛ فرصت‌های بالقوه

با وجود چالش‌های متعدد، این تحول فرصت‌هایی را نیز ایجاد کرده است که نباید نادیده گرفته شوند. نخستین فرصت، ایجاد وحدت فرماندهی بر دارایی‌های هسته‌ای و راهبردی است که می‌تواند به افزایش کارایی، کاهش هم‌پوشانی‌های نهادی، و سرعت بخشیدن به فرایندهای تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی منجر شود. در ساختار پیشین، تصمیم‌گیری درباره تسلیحات هسته‌ای مستلزم هماهنگی میان چند نهاد مختلف بود؛ فرایندی که نه تنها به دلیل تعدد نهادهای دخیل در آن، همواره زمان‌بر بود، بلکه در شرایط بحرانی نیز می‌توانست منجر به اتخاذ تصمیمات اشتباه گردد.

دومین فرصت، تعیین دوره سه‌ساله با امکان تمدید برای فرمانده راهبردی است که امکان برنامه‌ریزی بلندمدت در حوزه بازدارندگی را فراهم می‌کند؛ مزیتی که در ساختار پیشین به دلیل جابه‌جایی‌های مکرر فرماندهان و تغییرات دوره‌ای در رأس ستاد مشترک، کمتر قابل تحقق بود. سومین فرصت، تقویت خودکفایی دفاعی است. با توجه به سابقه ژنرال "عامر رضا" در مدیریت "صنایع سنگین تاکسیلا"، انتظار می‌رود که او توجه ویژه‌ای به تولیدات داخلی تجهیزات راهبردی و کاهش وابستگی به واردات داشته باشد. این موضوع در شرایطی که تحریم‌های بین‌المللی علیه برنامه موشکی پاکستان تشدید شده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

چهارمین فرصت، امکان بازطراحی معماری بازدارندگی متناسب با تهدیدات نوظهور نظیر جنگ‌های سایبری، جنگ‌های هیبریدی و تسلیحات فراصوت است. در سال‌های اخیر، پاکستان با تهدیدات نوظهوری مواجه شده که ساختارهای سنتی قدرت پاسخگوی آنها نیست و فرماندهی راهبردی ملی می‌تواند بستری مناسب را برای تدوین راهبردهای نوین در این حوزه فراهم آورد. در نهایت، این ساختار جدید، در صورتی که شفافیت به عنوان یکی از اصول

بنیادین آن رعایت شود، می‌تواند به تقویت اعتماد جامعه بین‌المللی نسبت به نظام بازدارندگی پاکستان کمک کند. به عبارت دیگر، در این فرایند، پاکستان یک نهاد هماهنگ کننده میان نیروها را از دست داده، و در عوض، یک ساختار متمرکز برای مدیریت هسته‌ای را به دست آورده است. حال پرسش اصلی این است که آیا این تغییر ساختاری در نهایت به نفع پاکستان خواهد بود یا خیر؟ پاسخ به این سؤال هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و به نحوه اجرا و مدیریت این تحول در سال‌های آینده بستگی دارد.

پیامدهای منطقه‌ای ایجاد فرماندهی راهبردی ملی

تحول ساختاری فوق را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن پیامدهای منطقه‌ای آن تحلیل کرد. هند به عنوان رقیب اصلی پاکستان، همواره با نگرانی تحولات نظامی این کشور را زیر نظر دارد. از نگاه دهلی‌نو، ایجاد "فرماندهی راهبردی ملی" می‌تواند به معنای افزایش سرعت عمل و کارایی بازدارندگی پاکستان و در نتیجه، کاهش اثربخشی راهبردهای تهاجمی هند تلقی شود. این موضوع ممکن است به تشدید رقابت تسلیحاتی و افزایش تنش‌های مرزی در منطقه منجر گردد.

از سوی دیگر، چین به عنوان متحد استراتژیک پاکستان، از این تحول استقبال کرده است، زیرا ثبات و کارایی در سیستم بازدارندگی پاکستان، در راستای منافع چین در منطقه و به ویژه در پروژه "کمربند-راه" و "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" است. اما ایالات متحده و متحدان غربی آن، رویکرد محتاطانه‌تری دارند. آن‌ها از یک سو، از افزایش کنترل و نظارت بر تسلیحات هسته‌ای پاکستان استقبال می‌کنند، اما از سوی دیگر، نگران کاهش نظارت سیاسی و افزایش نقش ارتش در تصمیم‌گیری‌های کلان هستند.

همچنین کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که روابط نزدیکی با پاکستان دارند، این تحول را با دقت زیر نظر دارند، زیرا هرگونه تغییر در توازن قدرت در شبه‌قاره، به طور غیرمستقیم بر امنیت آن‌ها تأثیر می‌گذارد. با این حال، آنچه در این میان کمتر مورد توجه قرار گرفته، تأثیر این تغییر بر ساختار فرماندهی عملیاتی در زمان بحران

است. فرض کنید پاکستان با یک تهدید هسته‌ای محدود از سوی هند مواجه شود، آیا "فرمانده راهبردی ملی" به طور مستقل عمل خواهد کرد یا باید منتظر تأیید فرمانده کل ارتش باشد؟ این پرسشی است که پاسخ آن در قوانین جدید به صراحت نیامده و این ابهام، خود به یکی از چالش‌های جدی پیش روی این ساختار تبدیل خواهد شد. علاوه بر این، تجربه عامر رضا در صنایع سنگین تاکسیلا، نشان از درک عمیق او از زنجیره تأمین تجهیزات راهبردی دارد و این مزیتی است که در شرایط تحریم‌های بین‌المللی، می‌تواند به کار آید. اما آیا او به عنوان یک فرمانده زرهی، درک کافی از پیچیدگی‌های بازدارندگی هسته‌ای، مانند نظریه‌های موازنه وحشت، بازدارندگی گسترده، و مدیریت بحران‌های هسته‌ای دارد؟ کارنامه او پاسخ روشنی به این پرسش نمی‌دهد و این، نقطه‌ای است که ممکن است در آینده در معرض نقدهایی جدی از سوی کارشناسان هسته‌ای و دیپلمات‌ها قرار گیرد.

چشم‌انداز آینده و نتیجه‌گیری

انتصاب ژنرال عامر رضا به عنوان نخستین فرمانده "مرکز فرماندهی راهبردی ملی"، یک نقطه عطف در تاریخ نظام دفاعی پاکستان محسوب می‌شود. این تحول که با حذف منصب رئیس ستاد مشترک ارتش و ایجاد ساختاری متمرکز بر نظارت بر دارایی‌های هسته‌ای و راهبردی همراه بود، نشانگر تغییر رویکرد پاکستان از هماهنگی میان نیروهای سه‌گانه به مدیریت یکپارچه بازدارندگی هسته‌ای است. کارنامه درخشان عامر رضا در حوزه‌های فرماندهی، مدیریت تجهیزات دفاعی و ریاست صنایع سنگین تاکسیلا، او را به گزینه‌ای منطقی برای ایفای این مسئولیت کلیدی تبدیل کرده است. با این حال، ابهامات حقوقی در مورد تفکیک وظایف او با فرمانده کل ارتش و مصونیت تصمیمات مرتبط با این منصب از نظارت قضایی، چالش‌هایی را پیش روی این

ساختار جدید قرار داده است. همچنین، نگرانی‌ها در مورد تضعیف جنبه نظارتی نهادهای سیاسی و کاهش پاسخ‌گویی نهادهای نظامی، موضوعی است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت. در نهایت، موفقیت این ساختار جدید به توانایی آن در ایجاد تعادل میان کارایی نظامی و پاسخ‌گویی نهادی بستگی دارد و چشم‌انداز آینده آن تا حد زیادی به نحوه تعامل نهادهای نظامی و غیرنظامی پاکستان در سال‌های آتی وابسته خواهد بود. در سناریوی خوش‌بینانه، این ساختار می‌تواند به شفافیت بیشتر، مدیریت بهینه بازدارندگی، و کاهش هزینه‌های نظامی منجر شود و پاکستان را به الگویی برای دیگر کشورهای دارای سلاح هسته‌ای در جهان تبدیل کند. در سناریوی بدبینانه، تمرکز قدرت در نهادهای نظامی ممکن است به تضعیف نظارت مدنی، افزایش تنش‌های داخلی، و ایجاد چالش‌هایی در روابط خارجی پاکستان به ویژه با ایالات متحده و اتحادیه اروپا بینجامد. پژوهش‌های آتی می‌توانند به بررسی تطبیقی این ساختار با الگوهای مشابه در سایر کشورهای دارای سلاح هسته‌ای (مانند روسیه، چین، هند و اسرائیل) و تحلیل عملکرد عملیاتی فرماندهی راهبردی ملی در مواجهه با تهدیدات منطقه‌ای و بحران‌های احتمالی بپردازند. اما شاید مهم‌ترین نکته این است که هرگونه بازآرایی ساختاری در حوزه بازدارندگی، فارغ از مزایای فنی و نظامی آن، در نهایت به اعتماد سیاسی میان نهادهای نظامی و غیرنظامی بستگی دارد و این اعتماد، در پاکستان امروز، کالایی نایاب و گران‌بهاست. آینده نشان خواهد داد که آیا این تحول، به تقویت ثبات و امنیت پاکستان خواهد انجامید یا اینکه شکاف موجود میان ارتش و نهادهای مدنی را عمیق‌تر خواهد کرد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





واکاوی تحولات سیاسی گیلگیت-بلتستان؛ از تغییر ساختار قدرت تا چشم انداز توسعه نوشته تیم تحریریه



مقدمه

شمالی کشور به شمار می‌رود. این مقاله درصدد است با رویکردی تحلیلی-توصیفی، ابعاد مختلف این رویداد را از منظر تاریخی، اقتصادی و اجتماعی مورد واکاوی قرار داده و چشم‌انداز پیش‌روی دولت جدید را در مواجهه با چالش‌های مزمن و فرصت‌های نوین ترسیم نماید. حال این سؤال مطرح است که آیا دولت جدید با تکیه بر حمایت حزب مردم و رویکرد تکنوکراتیک خود، می‌تواند از گرداب چالش‌های ساختاری منطقه (از جمله وابستگی مالی به دولت فدرال، بحران انرژی و ناامنی‌های مرزی) عبور کند یا اینکه همچون دولت‌های پیشین، در برابر موانع ساختاری توسعه ناکام خواهد ماند؟

گیلگیت بلتستان در ترازوی توسعه و امنیت

برای فهم اهمیت انتخاب "امجد حسین" و وزن سیاسی حزب مردم در گیلگیت-بلتستان، می‌بایست سیر تحولات تاریخی این منطقه را مورد بررسی قرار داد. گیلگیت-بلتستان که تا پیش از سال ۲۰۰۹ به عنوان «مناطق شمالی»

منطقه گیلگیت-بلتستان، به عنوان یکی از حساس‌ترین و استراتژیک‌ترین مناطق پاکستان، نه تنها به دلیل نزدیکی به مرزهای چین، هند و افغانستان، بلکه به واسطه جایگاه ویژه آن در معادلات سیاسی-امنیتی شبه‌قاره هند، همواره درکانون توجه ناظران سیاسی و امنیتی بوده است. این منطقه که در میان رشته‌کوه‌های عظیم قراقروروم و هیمالیا قرار گرفته، از دیرباز به عنوان نگین اقتصادی و منبع حیاتی آب شیرین برای پاکستان شناخته شده است. در چنین شرایطی، تحولات سیاسی اخیر و روی کار آمدن دولتی جدید به رهبری "امجد حسین" از حزب مردم، نه صرفاً یک تغییر ساده، بلکه نشان از دگرگونی در معادلات قدرت و نوع نگاه به توسعه در این منطقه دارد. مراسم تحلیف امجد حسین که در تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۲۶ با حضور "بلاول بوتوزرداری"، رهبر جوان و تأثیرگذار حزب مردم پاکستان برگزار شد، نماد عزم جدی این حزب برای بازپس‌گیری جایگاه از دست‌رفته خود در مناطق

دریافت تنها ۱۴۲ میلیارد روپیه از ۲۵۸ میلیارد روپیه بودجه مصوب، نشان از یک بی‌عدالتی ساختاری عمیق دارد که سال‌هاست تداوم یافته و برنامه‌های توسعه‌گرایانه را با اختلال مواجه ساخته است. این محدودیت‌های مالی، موجب شده تا این منطقه علی‌رغم داشتن منابع طبیعی فراوان، همچنان در زمره محروم‌ترین مناطق پاکستان باقی بماند.

دومین مانع ساختاری، ناکارآمدی زیرساخت‌های حیاتی منطقه است. به‌عنوان نمونه، بحران برق به‌عنوان دردناک‌ترین مشکل روزمره مردم، به اولویت اصلی دولت جدید تبدیل شده است. قطعی ۲۲ ساعته برق در شرایطی که منطقه از پتانسیل‌های عظیمی در تولید انرژی آبی برخوردار است، نه تنها یک تناقض آشکار است، بلکه نشان از عدم سرمایه‌گذاری در شبکه‌های انتقال و توزیع برق دارد. "امجد حسین" وعده داده که تا پنج سال آینده، به شرط پرداخت قبوض برق از سوی مردم، این معضل را ریشه‌کن کند؛ وعده‌ای که تحقق آن نیاز به اجرای پروژه‌های کلان تولید برق و همچنین اصلاحات اساسی در سیستم مدیریت مصرف دارد.

سومین مانع ساختاری، ناکارآمدی زیرساخت‌های گردشگری است؛ در حالی که این منطقه با داشتن هفت هزار یخچال طبیعی و مناظر بکر، پتانسیل‌هایی کم‌نظیر برای جذب گردشگر و درآمدزایی دارد، اما نبود امنیت، فقدان فرودگاه‌های بین‌المللی مناسب در منطقه و کمبود هتل‌های استاندارد، مانع رونق صنعت گردشگری در این منطقه شده است.

چهارمین چالش بنیادین، فقدان فناوری‌های روزآمد و سرمایه کافی برای استخراج و فرآوری منابع معدنی غنی منطقه است. تغییر در رویکرد سیاسی مردم منطقه و تمایل آن‌ها به بهبود شرایط اقتصادی، به یک چالش جدید برای دولت امجد حسین تبدیل شده است؛ زیرا جمعیت جوان و تحصیل‌کرده منطقه، امروز دیگر به وعده‌های کلی اکتفا نمی‌کنند و به دنبال اشتغال پایدار و امکان استفاده از فناوری‌های نوین هستند. اگر دولت جدید نتواند در کوتاه‌مدت، تحولی ملموس در وضعیت اشتغال و دسترسی به خدمات پایه ایجاد کند، احتمالاً نارضایتی‌های

شناخته می‌شد، مطابق قانون اساسی پاکستان، هرگز به‌طور کامل به‌عنوان یک ایالت رسمی در این کشور به رسمیت شناخته نشده و از وضعیتی نیمه‌خودمختار برخوردار بوده است و این ابهام حقوقی، همواره یکی از موانع اصلی توسعه این منطقه بوده است.

در ادوار گذشته، اگرچه احزاب مختلفی مانند مسلم لیگ (نواز) و حتی "جبهه مردمی آزاد کشمیر" در این منطقه نفوذ داشته‌اند، اما حزب مردم پاکستان با اتکا بر ریشه‌های چپ‌گرایانه و شعارهای عدالت‌خواهانه خود، همواره در میان طبقات فرودست و ساکنان مناطق روستایی این ایالت محبوبیت ویژه‌ای داشته است. در گذشته، احزاب مذهبی همواره سهم قابل توجهی از کرسی‌های مجلس محلی را در اختیار داشتند و نقش مهمی در روند تصمیم‌گیری‌های کلان منطقه داشتند.

با این حال، انتخابات هفتم ژوئن ۲۰۲۶، به‌منزله یک نقطه عطف مهم در این روند تاریخی به‌شمار می‌آید. شکست نامزد‌های وابسته به نهادها و احزاب سنتی، نه تنها نشان از تغییر ذائقه سیاسی رأی‌دهندگان دارد، بلکه حکایت از روی کار آمدن نسلی جدید از مدیران اجرایی دارد که بر کارآمدی، توسعه زیرساخت‌ها و شفافیت مالی تأکید دارند. "امجد حسین"، به‌عنوان یک وکیل دادگستری و چهره‌ای غیرمذهبی، نماد این رویکرد تکنوکراتیک و عملگرایانه در سیاست منطقه محسوب می‌گردد. ائتلاف او با حزب مسلم لیگ و بخش‌هایی از اپوزیسیون که منجر به انتخاب وی به‌عنوان سروزیر گیلگیت-بلتستان شد، نشان می‌دهد که اراده جمعی بر تشکیل دولتی فراگیر و مبتنی بر اجماع عمومی برای حل مشکلات مزمن منطقه شکل گرفته است.

وارسی نقادانه راهبردهای کنونی

با نگاه به وضعیت کنونی گیلگیت-بلتستان و راهبردهای دولت جدید، می‌توان چندین شکاف ساختاری و راهبردی را در این منطقه مشاهده نمود. نخستین چالش فراروی دولت جدید، اختلاف فاحش میان بودجه مصوب و بودجه تخصیص‌یافته است؛ چالشی که "امجد حسین" ناگزیر به مدیریت صحیح آن است. اظهارات او مبنی بر

عمومی بستری برای تشدید تنش‌های اجتماعی و حتی رویکردهای قوم‌گرایانه را فراهم خواهند نمود.

در افق توسعه؛ راهبردها و چشم‌اندازها

با وجود چالش‌های متعدد، افق‌های پیش‌روی گیلگیت-بلتستان در دوران سروزیری "امجد حسین"، چندان تاریک و ناامیدکننده به نظر نمی‌رسد و بر اساس روندهای موجود، چندین عامل می‌تواند به شکوفایی اقتصاد این منطقه کمک کند. عامل نخست، حمایت "بلاول بوتو زرداری" از دولت جدید است. با عنایت به حضور تأثیرگذار "بلاول بوتو زرداری" در رأس حزب مردم و حمایت وی از دولت جدید، این احتمال وجود دارد که روابط میان اسلام‌آباد و گیلگیت-بلتستان به یک مشارکت سازنده تبدیل شود. حزب مردم می‌تواند با استفاده از اهرم فشار در پارلمان فدرال، بخشی از بودجه‌های معوقه را آزاد کرده و حتی در تخصیص بودجه سال‌های آینده، نگاه ویژه‌ای به این منطقه داشته باشد. در چنین سناریویی، با تزریق نقدینگی به پروژه‌های زیربنایی، شاهد تحولی بنیادین در شبکه راه‌ها، فرودگاه‌ها و نیروگاه‌های منطقه خواهیم بود که خود به پیشران کلیدی توسعه صنعت گردشگری و معدن تبدیل می‌شوند.

دومین عامل، بر بهره‌گیری از ظرفیت‌های کشورهای همسایه، به ویژه جمهوری اسلامی ایران، استوار است که در صورت تحقق، می‌تواند گیلگیت-بلتستان را به یکی از قطب‌های توسعه شمال پاکستان و کانونی برای همکاری‌های منطقه‌ای تبدیل کند. با توجه به رویکرد دولت جدید در توسعه صنعت گردشگری و ایجاد تسهیلات ویژه برای این امر، می‌توان گیلگیت-بلتستان را به یکی از مقاصد مهم گردشگران ایرانی تبدیل کرد. همکاری‌های مشترک در حوزه انرژی و حتی بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی ایران در صنایع معدنی، می‌تواند منافع فراوانی برای دو طرف به همراه داشته باشد.

عامل سوم، به مدیریت منابع طبیعی منطقه بازمی‌گردد. بهره‌برداری هوشمندانه از منابع طبیعی و معادن غنی منطقه، می‌تواند به منبعی پایدار برای درآمدزایی دولت

محلی تبدیل شود. با این حال، فقدان فناوری‌های روزآمد و سرمایه کافی برای استخراج و فرآوری این منابع، موجب شده تا بخش اعظم این ثروت به صورت خام و با ارزش افزوده ناچیز از منطقه خارج شود. با این حال، اگر دولت جدید بتواند در کنار جذب سرمایه‌گذاری کافی، به بومی‌سازی تکنولوژی و اشتغال‌زایی برای مردم محلی نیز توجه کند، می‌تواند این ثروت خدادادی را به موتور توسعه منطقه تبدیل کند.

بر اساس واکاوی تحولات کنونی، سه سناریوی محتمل برای آینده این منطقه قابل تصور است. در سناریوی نخست یا بهینه، با حمایت حزب مردم و تخصیص بودجه کافی به این منطقه، دولت جدید موفق می‌شود بحران انرژی را مهار کرده، زیرساخت‌های گردشگری را توسعه دهد و با جذب سرمایه‌گذاری خارجی، تحولی اساسی در اقتصاد منطقه ایجاد کند.

در سناریوی دوم یا واقع‌گرایانه، دولت جدید موفق می‌شود تا حدی به وعده‌های خود عمل کند، اما به دلیل محدودیت‌های مالی و فشارهای سیاسی، دستاوردهای آن عمدتاً به حوزه‌های فنی و غیرسیاسی محدود می‌گردد و تغییر چندانی در وضعیت عمومی منطقه ایجاد نمی‌گردد. در سناریوی سوم یا بدبینانه، ناتوانی دولت جدید در دریافت بودجه معوقه و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای، به نارضایتی‌های عمومی و اعتراضات خیابانی منجر می‌شود و ناتوانی دولت امجد حسین در عمل به وعده‌های خود، شرایط را برای بازگشت احزاب مذهبی به قدرت فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری

تحولات اخیر در گیلگیت-بلتستان، نشان از گذار از الگوهای سنتی حکومت‌ورزی به رویکردهای نوین در این حوزه دارد. انتخاب "امجد حسین"، وکیل دادگستری، به عنوان سروزیر جدید، پاسخی به نیازهای اقتصادی و زیرساختی جامعه‌ای است که سال‌ها از کمبود امکانات اساسی رنج برده است. دولت جدید، با تکیه بر حمایت‌های حزب مردم و با اتکا به ائتلافی فراگیر، خود را برای مقابله

با چالش‌های عمده‌ای همچون بحران بدهی‌های مالی، ناترازی انرژی و رکود صنعت گردشگری آماده می‌کند. با این حال، سرنوشت این حرکت اصلاح‌گرایانه، بیش از هر چیز به توانایی این دولت در تعامل مثبت با دولت فدرال و جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی وابسته است. از سوی دیگر، تغییر در رویکرد سیاسی مردم منطقه و گرایش فزاینده آن‌ها به سوی گفتمان توسعه‌گرایانه، نشان از عزم آن‌ها برای بهبود وضعیت معیشتی و مشارکت در فرایند توسعه دارد؛ رویکردی که می‌تواند در چارچوب ارزش‌های اسلامی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های محلی، منجر به توسعه پایدار منطقه گردد.

امجد حسین در سخنرانی‌های خود، به خوبی بر روی پتانسیل‌های منطقه همچون ذخایر آبی، معدنی و موقعیت ژئواستراتژیک آن تمرکز نمود و اولویت‌های خود را به صورت شفاف تبیین کرد. از میان سه سناریوی مطرح شده، سناریوی دوم (واقع‌گرایانه) محتمل‌ترین گزینه به نظر می‌رسد، زیرا با وجود حمایت حزب مردم از دولت جدید، محدودیت‌های ساختاری عمیقی بر سر راه توسعه این منطقه وجود دارد که تحقق سناریوی بهینه را دشوار می‌سازد. با این همه، تحقق چشم‌انداز میانه نیز، به هوشمندی سیاسی و مهارت در مذاکره نیازمند است و هرگونه ناآرامی در ماه‌های پیش رو، می‌تواند مسیر توسعه منطقه را به سمت سناریوی بدبینانه تغییر دهد. در صورت موفقیت دولت جدید در تحقق وعده‌های خود، گیلگیت-بلتستان می‌تواند به الگویی موفق در مدیریت منابع و تعامل با مرکز تبدیل شود و زمینه را برای تغییرات اساسی در سایر مناطق نیمه خودمختار پاکستان نیز فراهم آورد. آنچه مسلم است، این منطقه در آستانه فصلی نوین از تاریخ سیاسی خود قرار دارد؛ فصلی که در آن، وعده‌ها جای خود را به اقدامات عملی خواهند داد و کارنامه دولت جدید، نه بر اساس شعارهای انتخاباتی، بلکه بر اساس میزان موفقیت در حل معضلات مزمنی نظیر بحران برق، بیکاری و محرومیت از بودجه‌های ملی، قضاوت خواهد شد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





لایحه امنیت سایبری ۲۰۲۶ پاکستان؛ مرز باریک میان تأمین امنیت ملی و سرکوب مخالفان نوشته تیم تحریریه



مقدمه

پرویز مشرف در اوایل دهه ۲۰۰۰ می‌دانند؛ قوانینی که به بهانه مبارزه با تروریسم، به مدت یک دهه، فضای نقد را در جامعه محدود نمودند. زمینه‌های اجتماعی طرح این لایحه به رشد قابل ملاحظه جرایم سایبری در پاکستان بازمی‌گردد، اما واقعیت این است که مفاد آن فراتر از مقابله با جرایم رایج، به ابزاری بالقوه برای کنترل مخالفان سیاسی و محدودسازی فعالیت‌های مدنی تبدیل خواهد شد. آنچه که در تحلیل‌های موجود کمتر به آن اشاره شده است، نادیده گرفتن زمینه‌های اجتماعی طرح این لایحه و تأثیر بلندمدت این قانون بر سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی در جامعه‌ای است که بیش از ۶۰ درصد جمعیت آن را گروه سنی زیر ۳۰ سال تشکیل می‌دهند و شبکه‌های اجتماعی، بستر اصلی کنش اجتماعی این طیف جمعیتی به‌شمار می‌روند. هدف این مقاله، بررسی ابعاد پنهان این لایحه و پاسخ به این پرسش اساسی است که آیا لایحه امنیت سایبری ۲۰۲۶، صرفاً یک اقدام امنیتی برای مقابله با تهدیدات برخاسته از فضای مجازی است، یا ابزاری راهبردی برای بازتعریف مرزهای آزادی بیان در آستانه انتخابات سراسری پاکستان به‌شمار می‌آید؟

در پانزدهم ژوئیه ۲۰۲۶، زمانی که مجلس ملی پاکستان لایحه امنیت سایبری را با اکثریت آرا به تصویب رساند، کمتر کسی گمان می‌کرد که این قانون که با شعار مقابله با حملات سایبری و جاسوسی صنعتی تدوین شده بود، تنها ۷۲ ساعت بعد با موج گسترده‌ای از انتقادات داخلی و بین‌المللی روبرو شود. این لایحه که به گفته مقامات وزارت ارتباطات، حاصل دو سال کار کارشناسی بر روی تهدیدات روزافزون فضای مجازی است، در ماده ۷ خود، به سازمان اطلاعات ارتش اجازه دسترسی مستقیم به داده‌های کاربران شبکه‌های اجتماعی، پیام‌رسان‌ها و ترافیک اینترنتی را بدون نیاز به نظارت قضایی می‌دهد. حمله سایبری به شبکه بانکی پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ که بیش از ۱۰۰ میلیون دلار خسارت بر جای گذاشت، مهم‌ترین بهانه‌ای بود که دولت را ترغیب نمود تا هرچه سریع‌تر این لایحه را به تصویب برساند. این حال، فعالان حقوق بشر و نهادهای بین‌المللی، این قانون را یادآور قوانین سرکوبگرانه دوران حکومت نظامی

تحلیل وضعیت کنونی جرائم سایبری

با "حزب تحریک انصاف" باشد، چرا که این حزب به شدت از شبکه‌های اجتماعی برای بسیج هواداران خود استفاده می‌کند. اما این محاسبه، نادیده گرفتن این واقعیت است که محدودسازی فضای مجازی، ممکن است به جای تضعیف مخالفان، موجی از خشم نسل جوان را علیه دولت برانگیزد؛ نسلی که هویت سیاسی خود را در تعامل با شبکه‌های اجتماعی شکل داده‌اند.

لایحه امنیت سایبری؛ چالش‌ها و فرصت‌ها

مهم‌ترین چالش پیش روی لایحه امنیت سایبری، تعارض میان الزامات امنیتی و موازین حقوق بشری است. ماده ۲۲ این لایحه که به نیروهای امنیتی اجازه می‌دهد بدون دستور قضایی، به سرورها و داده‌های کاربران دسترسی داشته باشند، به صراحت با اصل ۱۴ قانون اساسی پاکستان مبنی بر مصونیت حریم خصوصی، در تعارض قرار دارد. شورای وکلای پاکستان در بیانیه‌ای که در ۲۲ ژوئیه صادر کرد، به صراحت این ماده را "نقض آشکار حقوق شهروندی" توصیف کرد و تهدید به طرح شکایت از آن در دادگاه عالی نمود.

چالش دوم، نبود شفافیت در فرآیند تدوین لایحه است؛ فعالان جامعه مدنی از عدم دعوت از کارشناسان مستقل حقوقی و نمایندگان بخش خصوصی برای مشارکت در نگارش این قانون انتقاد کرده‌اند و این امر، مشروعیت آن را با تردید جدی مواجه ساخته است. در سطح بین‌المللی، ایالات متحده و اتحادیه اروپا که پاکستان با آن‌ها تبادلات فناورانه گسترده‌ای دارد، در یادداشت‌های دیپلماتیک خود نسبت به تبعات این لایحه برای همکاری‌های فناورانه هشدار داده‌اند.

با وجود تمامی نقدهایی که به این لایحه وارد است، این لایحه در بطن خود، حاوی فرصت‌هایی نیز است که نباید از نظر دور بماند. نخستین و شاید مهم‌ترین فرصت، پتانسیل این قانون برای شکوفایی صنعت امنیت سایبری در پاکستان است. این قانون می‌تواند به عنوان محرکی برای بومی‌سازی صنعت امنیت سایبری عمل کند و زمینه اشتغال هزاران متخصص جوان را در حوزه‌هایی مانند

تصویب لایحه امنیت سایبری در شرایطی صورت می‌گیرد که در سال‌های اخیر، پاکستان با رشد تصاعدی جرائم سایبری و فعالیت گروه‌های تروریستی در فضای مجازی مواجه بوده است. بر اساس گزارش "مرکز ملی پاسخگویی به حوادث سایبری"، حملات سایبری به زیرساخت‌های حیاتی پاکستان در شش ماه نخست سال ۲۰۲۶ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۴۷ درصد افزایش یافته است؛ این آمار، استدلال دولت برای ضرورت تدوین قانونی جامع برای مقابله با این جرائم را تقویت می‌کند. با این حال، متن نهایی لایحه که در اختیار رسانه‌ها قرار گرفته، حاوی بندهایی است که نگرانی‌هایی جدی درباره حقوق شهروندی ایجاد می‌کند. ماده ۱۲ این لایحه، جریمه‌های سنگینی (تا سقف ۵۰ میلیون روپیه) را برای انتشار مطالبی که "مخل امنیت ملی" باشد، تعیین کرده، بدون آنکه تعریف روشنی از این مفهوم را ارائه دهد. به عبارت دقیق‌تر، این ابهام حقوقی، عملاً به مقامات امنیتی اجازه می‌دهد که هرگونه نقد سیاسی یا گزارش درباره فساد را در زمره محتوای مخل امنیت ملی طبقه‌بندی و با آن برخورد کنند.

از سوی دیگر، شرکت‌های فناوری اطلاعات و فعالان حوزه استارت‌آپ‌ها هشدار داده‌اند که الزامات سنگین این لایحه برای ذخیره‌سازی داده‌های کاربران در داخل کشور، هزینه‌های کسب‌وکارهای دیجیتال را به شدت افزایش خواهد داد و ممکن است به خروج سرمایه‌گذاران خارجی از این بخش منجر شود. نمونه عینی این نگرانی، واکنش شرکت متا در ۲۰ ژوئیه بود که اعلام کرد در صورت اجرای کامل این لایحه، ممکن است خدمات خود را در پاکستان محدود کند.

داده‌های اتاق بازرگانی کراچی نشان می‌دهد که بخش فناوری اطلاعات پاکستان در سال ۲۰۲۵ بیش از ۲/۳ میلیارد دلار صادرات داشته و هرگونه محدودیت جدید، این صنعت رو به رشد را با چالش‌هایی جدی روبرو خواهد ساخت. از منظر سیاسی، دولت ائتلافی شهباز شریف با این محاسبه استراتژیک پیش رفت که تصویب این لایحه در آستانه انتخابات سال ۲۰۲۷، می‌تواند به منزله برگ برنده آن در رقابت

رمزنگاری، تحلیل داده و امنیت شبکه فراهم آورد. دومین فرصتی که این لایحه پیش روی دولت پاکستان می‌گذارد، به مقوله زیرساخت‌ها بازمی‌گردد. در صورت مدیریت صحیح، ایجاد زیرساخت‌های متمرکز برای داده‌های کاربران، می‌تواند به بهبود خدمات الکترونیکی دولت و کاهش فساد در فرآیندهای اداری منجر گردد.

فرصت سوم را می‌بایست در تجربه دیگر کشورها جست؛ کشورهایی که با رویکردی متوازن توانسته‌اند میان امنیت و آزادی تعادل برقرار کنند. تجربه کشورهایی نظیر آلمان و کانادا که قوانین مشابهی را با رویکردی متوازن تدوین کرده‌اند، نشان می‌دهد که می‌توان میان امنیت و آزادی تعادل ایجاد نمود و قوانینی وضع کرد که هم تهدیدات سایبری را کنترل کند و هم حقوق شهروندی را محترم شمارد. اما تحقق این فرصت‌ها، مستلزم ایجاد سازوکارهای نظارتی مستقل و اصلاح موادی از لایحه است که در شکل فعلی، بیش از آنکه به امنیت ملی کمک کنند، به اهرم فشاری بر علیه رقبای سیاسی و منتقدان اجتماعی تبدیل خواهند شد.

چشم‌انداز آینده، سناریوهای پیش‌رو

با توجه به فضای سیاسی و حقوقی کنونی، سه سناریوی محتمل برای آینده لایحه امنیت سایبری قابل تصور است. سناریوی نخست، اجرای کامل قانون با حداقل اصلاحات ممکن، همراه با نقد حقوقی- رسانه‌ای از سوی جامعه مدنی است. در این حالت، انتظار می‌رود که دادگاه عالی کشور با پذیرش شکایت وکلای مدافع حقوق بشر، قسمت‌هایی از لایحه را به دلیل مغایرت با قانون اساسی باطل کرده یا دستور بازنگری در آن‌ها را صادر کند. اما در بازه زمانی لازم برای رسیدگی قضایی، اجرای موقت این لایحه می‌تواند آسیب‌هایی جدی به فضای کسب‌وکار دیجیتال و فعالیت‌های مدنی وارد کند.

سناریوی دوم، تشدید اعتراضات مردمی و شکاف در دولت ائتلافی بر سر نحوه مواجهه با این قانون است. حزب مردم پاکستان که در ابتدا با این لایحه موافق بود، پس از بالاگرفتن انتقادات، موضع خود را تغییر داده و خواستار

اصلاح مجدد آن شده است؛ اختلافی که می‌تواند به کاهش محبوبیت دولت و تقویت جبهه مخالفان به رهبری عمران خان منجر شود.

سناریوی سوم، بازنگری اساسی در این لایحه از طریق مشارکت کارشناسان مستقل، نهادهای مدنی و فعالان حوزه فناوری اطلاعات است. در این سناریو، مفاد بحث‌برانگیزی مانند دسترسی بدون نظارت به داده‌ها حذف یا محدود می‌شود و تعریف "مطالب مخل امنیت ملی" به شکلی دقیق و شفاف بازنویسی خواهد شد. بر اساس تحلیل رفتار تاریخی دولت‌های پاکستان در مواجهه با قوانین مشابه، سناریوی نخست محتمل‌ترین سناریو به نظر می‌رسد؛ اما وجود متغیرهای کلیدی مانند واکنش ارتش به فشارهای بین‌المللی، موضع نهایی دادگاه عالی پاکستان و میزان هماهنگی اتحادیه‌های صنفی و فعالان مدنی با احزاب سیاسی، می‌توانند این احتمالات را به نحو بارزی تغییر دهند.

نتیجه‌گیری

لایحه امنیت سایبری ۲۰۲۶، در ذات خود، نماینده تقابل دو گفتمان رقیب در سیاست‌گذاری معاصر پاکستان است: گفتمان امنیتی که اولویت خود را بر کنترل و نظارت قرار می‌دهد و گفتمان مدنی که بر آزادی بیان و حقوق فردی تأکید دارد. پاسخ به سؤال محوری مقاله مبنی بر اینکه آیا این لایحه صرفاً یک اقدام امنیتی است یا ابزاری برای سرکوب مخالفان، به نحوه اجرای آن در ماه‌های آینده بستگی دارد؛ اما ساختار فعلی و ابهامات حقوقی موجود، احتمال دوم را تقویت می‌کند. به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران پاکستانی می‌بایست یک کمیته نظارت مستقل متشکل از نمایندگان قوه قضائیه، جامعه مدنی و بخش خصوصی تشکیل دهند تا بر نحوه اجرای این قانون نظارت کرده و در صورت لزوم، اصلاحات مورد نیاز را به سیاست‌گذاران پیشنهاد دهند.

فعالان سیاسی و حقوقی نیز به جای مخالفت با این قانون، باید بر اصلاح مواد کلیدی آن در چارچوب نهادهای قانونی متمرکز شوند؛ رویکردی که بتواند هم فضای مشارکت سیاسی را حفظ کند و هم امنیت ملی کشور را در برابر

تهدیدات واقعی مصون نگه دارد. همچنین پژوهشگران حوزه سیاست‌گذاری عمومی نیز بهتر است که در مطالعات آینده خود، مقایسه تطبیقی میان لایحه امنیت سایبری ۲۰۲۶ پاکستان با قوانین مشابه در کشورهای هم‌چون ترکیه، روسیه و هند را در دستور کار خود قرار دهند؛ زیرا این مقایسه می‌تواند چارچوبی جامع را برای شناسایی نقاط قوت و ضعف قانون فعلی فراهم آورد و به تدوین نسخه‌ای بهینه‌تر در آینده کمک کند. اگر دولت و نهادهای قانون‌گذار نتوانند از این فرصت برای ایجاد تعادل میان امنیت و آزادی استفاده کنند، پاکستان نه تنها در جذب سرمایه‌گذاری خارجی در حوزه فناوری توفیق نخواهد یافت، بلکه نسل جوان خود را (که مهم‌ترین سرمایه اجتماعی این کشور به‌شمار می‌رود) از مشارکت سازنده در فضای دیجیتال دور خواهد ساخت.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





تقابل الگوریتم و قیام؛

واکاوی تناقضات بنیادین پاکستان در ژوئیه ۲۰۲۶

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در این مقطع، پاکستان خود را در میانه شبکه‌ای درهم تنیده از بحران‌ها می‌بیند که نه صرفاً پهنه سرزمینی، بلکه ارکان مشروعیت‌بخش نظام سیاسی، کارآمدی نهادهای دولتی و انسجام اجتماعی کشور را هدف گرفته‌اند. در شرق کشور، شورش‌های گسترده و توأم با خشونت در کشمیر آزاد، کارآمدی الگوی حکمرانی از راه دور اسلام‌آباد بر این منطقه را به چالش طلبیده و نقد نظام کرسی‌های رزرو شده (که خود زمینه‌ساز فساد سیاسی و توزیع نامتوازن قدرت است) به اوج خود رسیده است. در غرب کشور، تشدید حملات "تحریک طالبان پاکستان" و ناامنی‌های روبه‌تزايد در بلوچستان (که در شرایط کنونی دو ایالت را به میدان «جنگی تمام‌عیار» تبدیل کرده) دولت را در نوعی از محاصره امنیتی قرار داده که در چند دهه اخیر کم‌سابقه بوده است.

در دل این آشوب‌ها، دولت "شهباز شریف" با رونمایی از سامانه «نخست‌وزیری مبتنی بر هوش مصنوعی» و اعلام سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری در فناوری‌های نوین تا سال ۲۰۳۰، می‌کوشد روایتی تازه از کارآمدی خویش را

از هنگامه استقلال در سال ۱۹۴۷، کشور پاکستان پیوسته با دشواری‌های زیربنایی در سامان‌دهی به هویت جمعی، اعتباربخشی به حاکمیت سیاسی و حفظ یکپارچگی سرزمینی دست‌به‌گریبان بوده است. دوگانگی ریشه‌دار در تعریف "هویت ملی" (که هم‌زمان بر مؤلفه‌های دینی و مؤلفه‌های قومی-زبانی استوار است) از دیرباز بستری برای منازعات خونین فراهم آورده است. این کشمکش‌های بنیادین، در ادوار تاریخی گوناگون، از نهضت‌های جدایی‌خواهانه در بنگال شرقی (که به استقلال بنگلادش در سال ۱۹۷۱ انجامید) تا شورش‌های مداوم ملی‌گرایان بلوچ و پشتون، همواره اقتدار حاکمیت مرکزی را به محک آزمون نهاده‌اند. اما آنچه در ژوئیه ۲۰۲۶ رخ داده، ترکیب بی‌سابقه این تضادهای دیرینه با پدیده‌های نوظهوری چون تروریسم فراملی و گسترش فناوری‌های دیجیتال است که بستری از بحران‌های هم‌پوشان و کاملاً ناآشنا را پدید آورده است.

کرد که از مردم این ایالت برای جنگ علیه تروریسم استفاده نخواهد شد؛ زیرا این وظیفه بر عهده نهادهای امنیتی است. این موضع‌گیری، آشکارا نشان از وجود شکاف‌های عمیق میان دولت مرکزی و دولت‌های ایالتی دارد و به‌وضوح حکایت از آن دارد که سیاست امنیتی مبتنی بر مشارکت اجباری مردم، با مقاومتی جدی روبرو شده است. هم‌زمان، روابط اسلام‌آباد با کابل به دلیل خودداری طالبان از برخورد قاطع با گروه‌های مسلح مخالف دولت پاکستان (به‌ویژه "تحریک طالبان پاکستان") به پایین‌ترین سطح ممکن رسیده و بسته‌شدن مرزها، دامنه اقتصادی این بحران را بیش از پیش آشکار ساخته است.

با این همه، عمیق‌ترین شکاف سیاسی در منطقه کشمیر آزاد رخ داده است. اعتراضات گسترده "کمیتة اقدام مشترک عواملی کشمیر" علیه نظام کرسی‌های رزرو شده، با واکنش خشن دولت محلی و استقرار هزاران نیروی امنیتی همراه بوده است. درگیری‌های ۱۴ ژوئیه که منجر به کشته شدن ۹ نفر شد، احزاب و گروه‌های مخالف را بر آن داشت تا فضای موجود را برای برگزاری انتخاباتی آزاد و منصفانه، کاملاً نامناسب بدانند و خواستار تعویق آن گردند. این بحران مشروعیت، در شرایطی رخ داده که دولت پاکستان به‌طور هم‌زمان در حال بررسی اعطای وضعیت ایالتی به گلگیت-بلتستان است؛ اقدامی که مفسران آن را به‌مثابه تلاش برای تغییر روایت و انحراف افکار عمومی از بحران‌های داخلی تعبیر کرده‌اند.

در میانه این بحران تمام‌عیار، دولت شهباز شریف با اعلام سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری در هوش مصنوعی تا ۲۰۳۰ و رونمایی از سامانه «نخست‌وزیری مبتنی بر هوش مصنوعی» با هدف دیجیتالی‌سازی فرایندهای اداری و افزایش شفافیت آن‌ها، می‌کوشد چهره‌ای مدرن از خویش به نمایش بگذارد. اما این پروژه‌ها با چالش‌هایی بنیادین مواجه هستند. شش ماه پس از تصویب «سیاست ملی هوش مصنوعی» در سال ۲۰۲۵، پیشرفت میدانی آن ناچیز بوده و عدم هماهنگی میان دولت مرکزی با دولت‌های ایالتی به دلیل نبود نهاد ناظر مستقل، این سیاست را به بن‌بست اجرایی کشانده است. نگرانی‌های جدی در مورد مسائلی همچون "سوگیری الگوریتمی" نبود قوانین

به تصویر کشد و راهی برای گریز از فشارهای ساختاری برای خود پیدا کند. نوشتار حاضر با اتکا به رویکردی تحلیل‌تاریخی، در پی آن است که این دو پدیده به‌ظاهر ناهمگون را در چارچوبی یکپارچه مورد بررسی قرار دهد. پرسش محوری این است که آیا پروژه «نخست‌وزیری هوشمند» در نظامی که پایه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی آن متزلزل است، می‌تواند ثمربخش باشد، یا صرفاً اقدامی برای تغییر روایت و پنهان نمودن ناتوانی دولت در مواجهه با بحران‌های بنیادین به‌شمار می‌رود؟

جغرافیای خشونت و راهبرد انکار

چالش‌های امنیتی پاکستان در ژوئیه ۲۰۲۶ به نقطه اوج خود رسیده و تحلیل‌گران ارشد این کشور اذعان دارند که هم‌زمانی بی‌ثباتی و خشونت در دو ایالت غربی، در چند دهه اخیر بی‌سابقه بوده است. در ایالت بلوچستان، تشدید حملات "ارتش آزادی‌بخش بلوچستان" و گسترش دامنه عملیات "تحریک طالبان پاکستان" به مناطق پشتون‌نشین این ایالت، از هم‌پوشانی خطرناک دو جبهه «ملی‌گرایی قومی» و «اسلام‌گرایی افراطی» حکایت دارد. به‌دنبال حملات مرگبار به پاسگاه پلیس "بند منگی" در ۱۵ ژوئیه ۲۰۲۶ که منجر به کشته شدن ۴۰ نفر شد، ائتلاف "تحریک تحفظ آیین پاکستان" رسماً خواستار استعفاى دولت محلی بلوچستان شد و آن را فاقد صلاحیت لازم برای تأمین امنیت دانست. کارشناسان امنیتی بر این باورند که رویکرد صرفاً نظامی ارتش در بلوچستان (که بر پاک‌سازی میدانی و حذف فیزیکی شورشیان متمرکز است) به دلیل غفلت از ریشه‌های سیاسی و اقتصادی ناراضی‌ها، نه تنها کارایی لازم را ندارد، بلکه بر خشم عمومی دامن می‌زند و شکاف میان مردم و نهادهای نظامی-دولتی را عمیق‌تر می‌سازد.

هم‌پای بحران در بلوچستان، ایالت خیبرپختونخوا نیز به‌سبب وجود شکاف‌های عمیق میان دولت مرکزی و دولت ایالتی، و نیز فقدان مشروعیت نهادهای امنیتی در نزد مردم، به یکی دیگر از کانون‌های بحران تبدیل شده است. رئیس "حزب عوامی ملی" در اظهاراتی صریح اعلام

بحران می‌گردد. در همین حال، اعطای احتمالی وضعیت ایالتی به گلگیت-بلتستان نه تنها موجب تعمیق بحران مشروعیت می‌شود، بلکه موجب واکنش دیپلماتیک شدید از سوی هند و تشدید اعتراضات در مناطق مجاور خواهد شد. در حوزه سیاست خارجی، نقش میانجی‌گرانه پاکستان در مناقشات خلیج فارس و تعهدات گسترده دفاعی به عربستان، این کشور را در معرض خطر ورود مستقیم به جنگی منطقه‌ای قرار داده است که در تناقض با ادعای دولت این کشور دال بر تمرکز بر بحران‌های داخلی قرار دارد.

سناریوی دوم که "بازگشت به عقلانیت سیاسی" نام دارد، مشروط به فراهم شدن پیش‌نیازهایی معین، امکان تحقق خواهد داشت. ائتلاف موسوم به «تحریک تحفظ آیین پاکستان» بر ضرورت گفت‌وگوی ملی فراگیر و راهکارهای سیاسی به جای راهکارهای صرفاً امنیتی تأکید دارد و خواستار تشکیل جلسه مشترک با اعضای پارلمان برای بررسی بحران‌ها شده است. تجربه تاریخی پاکستان نشان داده که تأکید صرف بر «سیاست باتوم و گلوله» در مناطق حساسی چون بلوچستان و کشمیر، نه تنها بی‌نتیجه بوده، بلکه باعث تشدید میزان نفرت و خشم عمومی شده است. در حوزه حکمرانی و فناوری، آگاهی فزاینده از لزوم تدوین قوانین حقوقی مناسب برای توسعه هوش مصنوعی، می‌تواند مسیر توسعه این حوزه را به سوی پاسخگویی و شفافیت هدایت کند؛ اما این مهم، مستلزم اراده سیاسی جدی، هماهنگی نهادهای مختلف و مشارکت جامعه مدنی است که در شرایط کنونی، در زمره اولویت‌های دولت این کشور نیست. به بیانی دیگر، تحقق سناریوی دوم مستلزم آن است که نخبگان سیاسی با رویکردی واقع‌بینانه با مسائل زیر برخورد نمایند: نخست، مسئله بلوچستان صرفاً یک معضل امنیتی نیست، بلکه بحرانی سیاسی-اقتصادی است؛ دوم، خواسته‌های مردم کشمیر را نمی‌توان صرفاً با سرکوب نظامی پاسخ داد؛ و سوم، پروژه‌های فناوری در شرایط بی‌ثباتی سیاسی نمی‌توانند کارکرد مطلوبی داشته باشند.

جامع حفاظت از داده‌های شخصی، و وابستگی شدید به مدل‌های خارجی، بر ابهامات این پروژه افزوده است. در این چارچوب، رونمایی از "نخست‌وزیری هوشمند" در بحبوحه ناآرامی‌ها، بیش از آنکه یک ابتکار فنی باشد، به مثابه "فرار به جلو" و تلاشی برای تغییر روایت از دل بحران‌های عمیق ساختاری تعبیر می‌شود؛ دولتی که نمی‌تواند امنیت جانی، معیشت اقتصادی و عدالت سیاسی مردم را تأمین کند، به "کارآمدی صوری" و "مدرنیته نمایشی" پناه می‌برد تا افکار عمومی را از تمرکز بر ناتوانی خویش منحرف سازد.

افق‌های پیش روی پاکستان؛ بن‌بست یا آشتی ملی؟

در نیمه دوم سال ۲۰۲۶، دو سناریوی متضاد و محتمل پیش روی پاکستان قرار دارد. سناریوی نخست، که با شتاب کنونی رویدادها همخوانی بیشتری دارد، "تعمیق شکاف میان واقعیت و روایت" و ادامه "وضعیت شکننده" است. در این سناریو، تشدید ناامنی‌ها در بلوچستان و خیبرپختونخوا (که برخی آن را «جنگ تمام‌عیار» توصیف کرده‌اند) روندی صعودی خواهد یافت. هم‌پوشانی عملیاتی گروه‌های جدایی‌طلب ناسیونالیست و اسلام‌گرایان رادیکال، پدیده‌ای نوین است که معادلات امنیتی سنتی را دگرگون ساخته و کارایی راهبرد صرفاً نظامی را با چالشی جدی مواجه ساخته است. از سوی دیگر، روابط تنش‌آمیز اسلام‌آباد با کابل بر سر حمایت طالبان افغانستان از "تحریک طالبان پاکستان"، مرزهای غربی کشور را به شدت بحرانی نموده و بسته شدن گذرگاه‌های مرزی، ابعاد اقتصادی این بحران را آشکار ساخته است؛ هزاران کامیون حامل کالاهای اساسی در دو سوی مرز معطل مانده و قیمت مواد غذایی در دو سوی مرز به شدت افزایش یافته است.

در کشمیر نیز، اصرار دولت بر برگزاری انتخابات در شرایطی که مخالفان آن را "فاقد شرایط حداقلی برای یک رقابت آزاد" می‌خوانند، می‌تواند منجر به تشدید ناآرامی‌ها گردد. شواهد تاریخی نشان داده که برگزاری انتخابات در فضای سرکوب و توأم با رعب و وحشت، تنها منجر به تشدید

نتیجه‌گیری

در ژوئیه ۲۰۲۶، پاکستان در یک نقطه عطف تاریخی ایستاده است که تقابل «الگوریتم» (به عنوان نماد مدرنیته نمایشی) و «آشوب» (به عنوان نماد بحران‌های ساختاری)، چهره واقعی بحران حاکمیت را آشکار ساخته است. "نخست وزیر مبتنی بر هوش مصنوعی" در چنین وضعیتی، نه یک راهکار عملی، که نمادی از گسست عمیق دولت از واقعیت‌های میدانی و تلاش برای نشنیدن فریادهای اعتراضی است که از چهار گوشه این سرزمین به گوش می‌رسد. دولت شهباز شریف که خود در کوچه‌های تنگ بحران‌های اقتصادی (تورم افسارگسیخته، بیکاری فزاینده و کسری بودجه مزمن) و امنیتی گرفتار آمده، با تکیه بر راهکارهای نظامی و نمایشی از کارآمدی فناورانه، به دنبال مهار بحران‌های چندگانه‌ای است که هرکدام برای سقوط یک دولت کفایت می‌کنند.

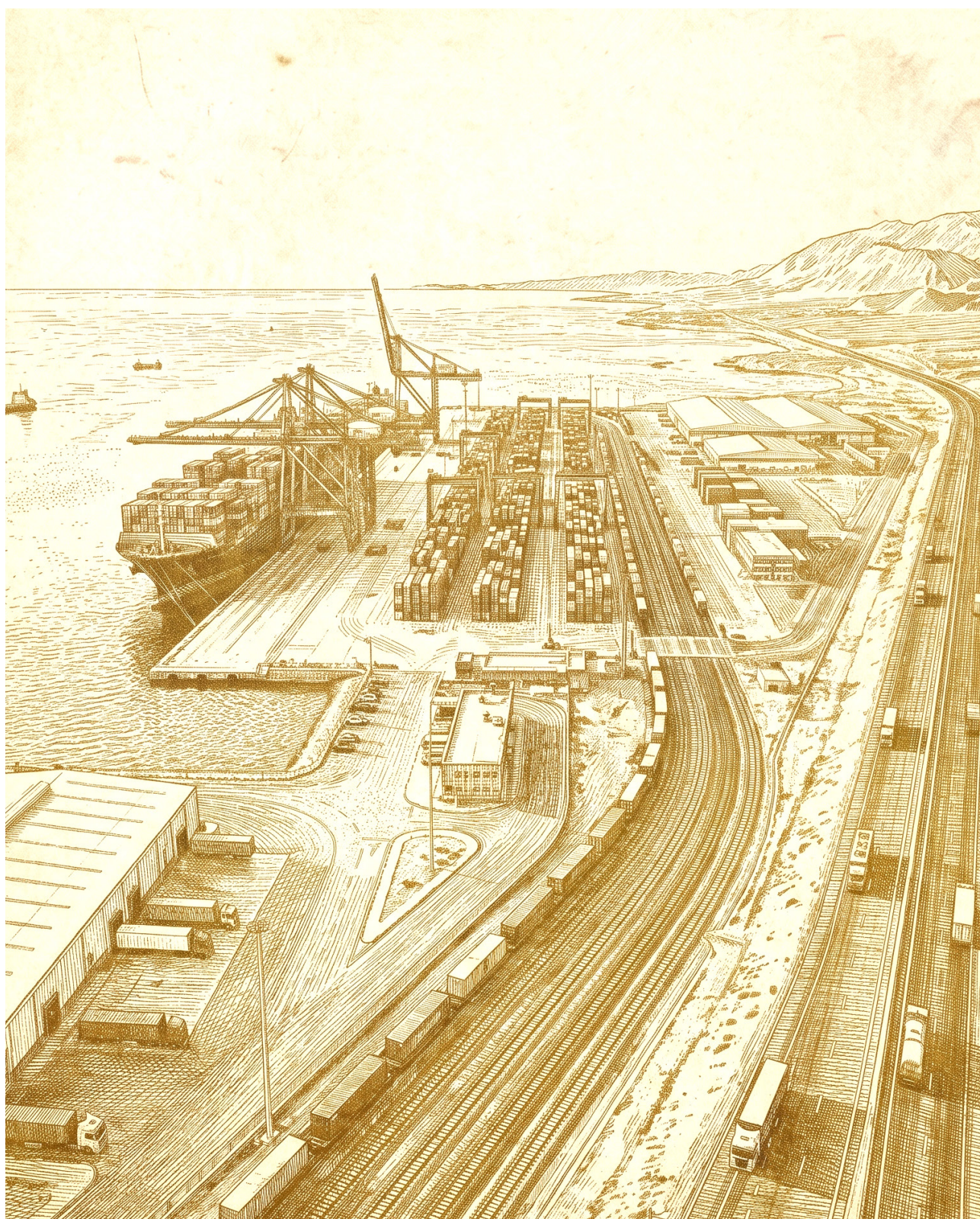
ریشه‌های سیاسی و اقتصادی نارضایتی‌ها (محرومیت سیستماتیک در بلوچستان، دستکاری ساختارهای قدرت در کشمیر، نبود عدالت در خیبرپختونخوا، و تبعیض‌های قومی و زبانی) نه با الگوریتم حل می‌شوند و نه با گلوله. تا زمانی که اراده سیاسی جدی برای گفت‌وگوی واقعی با گروه‌های معترض، اصلاح ساختارهای دستکاری شده و ایجاد چارچوبی شفاف برای حاکمیت فناوری شکل نگیرد، هرگونه پروژه "نوسازی" صرفاً به "تغییر روایت" از سوی دولتی بدل خواهد شد که در حال فرسایش تدریجی و ازدست دادن مشروعیت خویش است.

چشم‌انداز آینده پاکستان، بیش از آنکه به توانمندی‌های الگوریتمی یا توان نظامی بستگی داشته باشد، به ظرفیت نخبگان برای بازشناسی و حل سه واقعیت بحرانی گره خورده است: اعتماد ازدست‌رفته میان مردم و دولت، امنیت متلاشی شده در دل شهرها و روستاها، و عدالت به حاشیه‌رفته که خود را در قالب اعتراضات و شورش‌ها آشکار می‌سازد. پاکستان در ژوئیه ۲۰۲۶، به «بازاندیشی بنیادین» در سیاست‌های امنیتی، اقتصادی و حکمرانی نیاز دارد؛ نوعی بازاندیشی که در آن، به جای الگوریتم‌های سرد و بی‌روح، گرمای گفت‌وگوی انسانی، شفافیت نهادی و عدالت اجتماعی در کانون سیاست‌گذاری قرار گیرد. بدون چنین تحولی، فاصله نمایش مدرنیته و واقعیت فروپاشی بیش از پیش گسترده‌تر خواهد شد و پاکستان را به ورطه‌ای تاریک‌تر سوق خواهد داد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





تجارت



تلاش پاکستان برای برون رفت از بحران اقتصادی؛ واکاوی درخواست وام ده میلیارد دلاری از آمریکا نوشته ماشاالله شاکری



مقدمه

می شود، می تواند گذرگاهی به سوی ثبات پایدار بگشاید یا صرفاً مسکنی مقطعی بر زخم های ساختاری اقتصاد این کشور خواهد بود.

پیش زمینه و بستر دیپلماتیک درخواست

آنچه درخواست یادشده را از بستر صرفاً مالی خارج می کند، هم زمانی آن با تحولاتی در حوزه سیاست خارجی پاکستان است. اسلام آباد به تازگی نقشی میانجی گرانه را در مذاکرات غیرمستقیم میان تهران و واشنگتن ایفا کرده و از این رهگذر، سرمایه ای دیپلماتیک برای خویش فراهم آورده است. در چنین بستری، مطرح سازی پیشنهاد درخواست تسهیلات تجاری جداگانه از بانک صادرات-واردات آمریکا نیز قابل تأمل است؛ تسهیلاتی که به خریداران پاکستانی امکان می دهد تا پرداخت بهای کالاهای صادراتی آمریکا

در ماه های اخیر، اسلام آباد در مسیری گام نهاده که می توان آن را تلاشی راهبردی برای گریز از تنگنای مزمن مالی و ارزی تعبیر کرد. خبر درخواست تسهیلات ده میلیارد دلاری پاکستان از وزارت خزانه داری ایالات متحده، از مجرای «صندوق تثبیت نرخ ارز» نه فقط در محافل اقتصادی شبه قاره، بلکه در میان ناظران سیاست مالی بین الملل بازتابی چشمگیر یافته است. وزیر دارایی پاکستان، "اورنگ زیب"، در سفری کاری به واشنگتن، این پیشنهاد را با سررسید حداکثر پنج سال مطرح کرده است تا بدین وسیله ذخایر ارزی را تقویت کند، تعهدات بین المللی را پوشش دهد و بر تلاطم بازار ارز که نرخ روپیه را به مرز ۲۹۰ دلار کشانده، چیره شود. پرسش بنیادین آن است که آیا این منبع مالی، که در قامت یک ضربه گیر نقدینگی ظاهر

را یک تا سه سال به تأخیر اندازند. شماری از تحلیلگران بر این باورند که دولت ترامپ، با رویکرد «اول آمریکا»، در پی آن است تا با چنین ابزارهایی، سهم خویش را در بخش مواد معدنی حیاتی پاکستان، به ویژه در قراردادهای احتمالی آتی، استحکام بخشد. از این منظر، درخواست کنونی نه یک اقدام خیرخواهانه، بلکه حلقه‌ای از زنجیره معاملات ژئوپلیتیکی دو کشور به شمار می‌رود.

برخلاف وام‌های متعارف نهادهای چندجانبه، سازوکار "صندوق تثبیت نرخ ارز" ماهیتی دوجانبه و مستقیم دارد و در صورت تصویب، به بانک مرکزی پاکستان این امکان را می‌دهد تا بدون قید و شرط‌های معمول برنامه‌های تعدیل ساختاری، به نقدینگی اضافی دست یابد. روزنامه «داون» به نقل از یک اقتصاددان پیشین صندوق بین‌المللی پول، این کمک را «یک ضربه‌گیر مالی مهم» توصیف کرده که در شرایط بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی خاورمیانه و نوسان شدید قیمت انرژی، می‌تواند به مدیریت فشارهای ارزی و پرداخت به موقع بدهی‌ها یاری رساند. اقتصاددان دیگری نیز این تسهیلات را «ضربه‌گیر حیاتی نقدینگی» می‌خواند که برخلاف برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، با شرایط انضباطی سنگین همراه نیست و نیازی به تمهیدهای مکرر مانند سپرده‌های چین و عربستان ندارد.

کمک‌های مالی آمریکا به پاکستان؛ ابزاری در خدمت راهبردهای کلان

مرور کمک‌های مالی واشنگتن به اسلام‌آباد در هفت دهه گذشته، پرده از یک واقعیت آشکار برمی‌دارد: این کمک‌ها هرگز در خلا یا صرفاً بر پایه نیازهای توسعه‌ای پاکستان تخصیص نیافته‌اند، بلکه پیوندی تنگاتنگ با منافع ملی و راهبردهای ژئوپلیتیک ایالات متحده داشته‌اند. در دوران جنگ سرد، پاکستان به عنوان یک متحد راهبردی در مقابل نفوذ شوروی در جنوب آسیا، از حمایت‌های نظامی و مالی کلانی برخوردار شد و پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۷۹، این جریان به اوج خود رسید؛ به گونه‌ای که اسلام‌آباد به مثابه پیش‌قراول مقابله با کمونیسم، کمک‌های فراوانی را دریافت کرد. اما

به محض فروپاشی شوروی و عدم نیاز راهبردی واشنگتن به پاکستان، در سال ۱۹۹۰ کمک‌های نظامی ۵۶۴ میلیون دلاری قطع شد؛ نمونه‌ای گویا از این که هم‌پیمانی پاکستان تا زمانی برای آمریکا ارزش داشت که پاسخگوی نیازهای راهبردی آن بود.

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بار دیگر شرایط را به نفع پاکستان تغییر داد و این کشور را در کانون جنگ بر علیه تروریسم قرار داد. میلیاردها دلار کمک مالی و نظامی دیگر به اسلام‌آباد سرازیر شد، اما این بار نیز با کاسته شدن از میزان تعهدات پاکستان در مبارزه با گروه‌های افراطی (از نگاه واشنگتن)، دریچه کمک‌ها بسته شد. در دسامبر ۲۰۲۴، دولت بایدن تحریم‌هایی را علیه چهار نهاد پاکستانی مرتبط با برنامه موشک‌های بالستیک اعمال کرد و در ژانویه ۲۰۲۵، با دستور وزارت امور خارجه آمریکا، بسیاری از برنامه‌های عمرانی، آموزشی و بهداشتی پاکستان متوقف شد. یک کارشناس مسائل شبه‌قاره در این باره می‌نویسد: «نگاه سوداگرانه آمریکا به کمک‌های خارجی، به روشنی در روابط واشنگتن و اسلام‌آباد قابل مشاهده است؛ کمک‌ها نه به دلیل نیاز پاکستان، بلکه به دلیل نیاز آمریکا به پاکستان تخصیص می‌یابد و به محض رفع آن نیاز یا ناکارآمدی پاکستان، جریان کمک قطع می‌شود. این رویکرد، پاکستان را در موقعیتی وابسته و آسیب‌پذیر قرار داده و هرگونه کمک جدید، از جمله تسهیلات "صندوق تثبیت نرخ ارز"، را باید در چارچوب معامله‌ای راهبردی تحلیل کرد، نه اقدامی خیرخواهانه.»

این رویکرد در دوران ریاست جمهوری ترامپ و با شعار «اول آمریکا»، پررنگ‌تر شد. ترامپ آشکارا خواستار دریافت غرامت برای حمایت‌های مالی آمریکا از پاکستان در جنگ علیه تروریسم شده و این کشور را به جای شریک، «باری بر دوش آمریکا» توصیف کرده است. از این رو، تسهیلات ده میلیار دلاری "صندوق تثبیت نرخ ارز" را باید در بستر معادلات ژئوپلیتیک وسیع‌تری سنجید که فراتر از ملاحظات اقتصادی است.

کارایی کمک‌های مالی آمریکا در افزایش توان اقتصاد پاکستان

با وجود دریافت میلیاردها دلار کمک مالی از آمریکا در ادوار گوناگون، اقتصاد پاکستان همچنان با کاستی‌های ساختاری عمیقی دست‌به‌گریبان است. نسبت مالیات به تولید ناخالص داخلی حدود ۱۰٫۲ درصد است که در زمره پایین‌ترین نرخ‌های منطقه جای می‌گیرد و پس از دهه‌ها دریافت کمک‌ها، تغییری محسوس در آن پدید نیامده است. واقعیت آن است که کمک‌های آمریکا، چه در قالب برنامه‌های عمرانی و چه در شکل تسهیلات اضطراری مانند "صندوق تثبیت نرخ ارز"، بیشتر به‌سان ابزاری برای مدیریت بحران‌های کوتاه‌مدت عمل کرده‌اند تا موتور محرکه رشد پایدار. به عبارت دقیق‌تر، «نقدینگی تازه می‌تواند وقت بخرد، اما نمی‌تواند رشد ایجاد نماید.»

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در پاکستان همچنان در سطح نازلی باقی مانده و عواملی چون بحران‌های مالی مکرر، عدم قطعیت سیاسی، ریسک‌های امنیتی و محدودیت‌های پیشین در بازگشت سود، سرمایه‌گذاران خارجی را دلسرد کرده است. رتبه اعتباری این کشور با وجود ارتقای اخیر به سطح 'B'، همچنان در قلمرو سفته‌بازی قرار دارد و هزینه استقراض را بالا نگه داشته است. از این رو، کمک‌های مالی آمریکا، از جمله تسهیلات کنونی، هرچند می‌توانند به‌طور موقت ذخایر ارزی را تقویت و فشار بر روپیه را کاهش دهند، به‌تنهایی قادر به حل مشکلات بنیادین اقتصاد پاکستان نیستند. آنچه کشور را به‌سوی پایداری اقتصادی سوق می‌دهد، اصلاحات اساسی در نظام مالیاتی، کاهش هزینه‌های غیرمولد دولت، خصوصی‌سازی شرکت‌های زیان‌ده دولتی و توسعه پایه صادراتی است.

تجربه مکانیزم صندوق تثبیت نرخ ارز در دیگر کشورها

سازوکار «صندوق تثبیت نرخ ارز» که پاکستان خواستار بهره‌مندی از آن شده، پیش‌تر در بحران‌های مالی مکزیک، آرژانتین و اروگوئه به‌کار گرفته شده و نتایج متفاوتی برای نهاده است. این تجارب نشان می‌دهند که موفقیت این

صندوق در گرو همراهی با اصلاحات اقتصادی عمیق، شفافیت در سیگنال‌دهی و انعطاف‌پذیری در سیاست‌های ارزی است؛ در غیر این صورت، تسهیلات مذکور صرفاً مسکنی موقتی خواهند بود. صندوق تثبیت نرخ ارز خزانه‌داری آمریکا، که بر اساس گزارش یک نهاد پژوهشی مستقل در کنگره، از اختیارات گسترده برای عملیات ارزی، اعطای اعتبارات کوتاه‌مدت و انعقاد توافقات سوآپ با دولت‌های خارجی و بانک‌های مرکزی برخوردار است، از منابع داخلی خود تأمین مالی می‌شود و وزیر خزانه‌داری را قادر می‌سازد تا در شرایط اضطراری و بدون نیاز به تأیید کنگره، تصمیم‌گیری کند. این ویژگی، هرچند سرعت عمل را افزایش می‌دهد، اما ممکن است به غفلت از الزامات اصلاحی در کشور گیرنده تسهیلات بینجامد.

ابعاد بحران بدهی پاکستان؛ ریشه‌ها و واقعیت‌ها

برای درک ضرورت و اهمیت درخواست یادشده، بررسی وضعیت بدهی‌های خارجی پاکستان اجتناب‌ناپذیر است. بر اساس گزارش دکتر سمیه مروتی، مجموع بدهی خارجی پاکستان تا پایان ژوئن ۲۰۲۶ به ۱۳۰٫۸ میلیارد دلار رسیده که نسبت به ۱۲۴٫۴ میلیارد دلار در ۲۰۲۳ افزایشی محسوس یافته و معادل ۳۴٫۷ درصد از تولید ناخالص داخلی است. با احتساب بدهی‌های داخلی، مجموع بدهی‌های کشور از مرز ۳۴۲ میلیارد دلار عبور کرده که برابر با ۹۰٫۷ درصد تولید ناخالص داخلی است. ۴۴ درصد از بدهی خارجی به نهادهای چندجانبه و ۴۷ درصد به وام‌دهندگان دوجانبه تعلق دارد. چین با ۳۳٫۵ میلیارد دلار (۲۵٫۶ درصد) بزرگ‌ترین بستانکار دوجانبه پاکستان است و پس از آن عربستان با ۹٫۲ و امارات با ۵٫۸ میلیارد دلار قرار دارند. حدود ۱۱٫۸ میلیارد دلار از بدهی‌های مربوط به چین، به پروژه‌های "کریدور اقتصادی چین-پاکستان" اختصاص دارد که بخش عمده آن به‌صورت وام‌های تجاری با نرخ بهره ۴ تا ۶ درصد تأمین مالی شده، حال آن‌که بسیاری از این پروژه‌ها بازده اقتصادی کافی برای پوشش هزینه‌های مالی خود نداشته‌اند. در شش ماه نخست سال ۲۰۲۶، پاکستان ۲۶٫۵ میلیارد

خارجی همچون افزایش قیمت نفت در پی تنش های جاری در خاورمیانه، کاهش حواله های ارزی کارگران پاکستانی و افزایش جهانی نرخ بهره، همچنان پابرجا هستند. در عین حال، ریسک های داخلی مانند ناتوانی در تحقق اهداف مالیاتی، فشار کاهشی بر ارزش روپیه و بحران حل نشده بدهی های چرخه ای بخش انرژی به ارزش ۵٫۲ میلیارد دلار، همچنان تهدیداتی اساسی به شمار می آیند. یک مقام پیشین وزارت خزانه داری آمریکا به صراحت اعلام کرده که این وزارت خانه باید هرگونه خط سوآپ برای پاکستان را رد کند، زیرا این کشور با وجود سال ها شرایط سخت وام دهی، به «بیمار دائمی» صندوق بین المللی پول تبدیل شده است.

چشم انداز آینده و الزامات پایداری اقتصادی

با وجود تمامی این تلاش ها (درخواست ۱۰ میلیارد دلاری از آمریکا، پیشنهاد تسهیلات تجاری از "بانک صادرات-واردات آمریکا"، تمدید بدهی های دوجانبه با چین و کشورهای عربی، و اجرای برنامه اضطراری صندوق بین المللی پول) باید بر این نکته تأکید کرد که عبور از بحران به معنای پایداری اقتصادی نیست. تسهیلات ۱۰ میلیارد دلاری "صندوق تثبیت نرخ ارز" و پیشنهادات مالی دیگر، در صورت تصویب، صرفاً یک ضربه گیر موقتی و پلی برای تنفس اقتصادی (و نه راه حلی بنیادین) خواهند بود. پایداری اقتصادی پاکستان در گرو اجرای اصلاحات ساختاری دردناک اما ضروری است؛ اصلاحاتی که تاکنون به دلیل موانع سیاسی و اقتصادی به تعویق افتاده است. مسیری که پاکستان را از مدیریت بحران به افق اقتصادی پایدار هدایت می کند، اصلاحات عمیق در نظام مالیاتی، کاهش هزینه های غیرمولد دولت، خصوصی سازی شرکت های زیان ده دولتی و افزایش صادرات غیرنفتی است. بدون این اصلاحات، چرخه «استقراض-تمدید-استقراض» ادامه خواهد یافت و هرگونه تنش منطقه ای یا افزایش قیمت انرژی، کشور را دوباره به لبه پرتگاه نکول بازخواهد گرداند.

دلار از بدهی های خود را پرداخت کرده است؛ رقمی که در مقایسه با درآمدهای صادراتی کشور، بسیار سنگین است. این کشور در سال ۲۰۲۵ موفق شد ۱۱٫۲ میلیارد دلار از بدهی های خود را تمدید کند و پیش بینی می شود در سال جاری نیز ۷٫۳ میلیارد دلار دیگر نیز تمدید گردد؛ به گونه ای که تنها ۳٫۵ میلیارد دلار به طور کامل بازپرداخت خواهد شد. برنامه ۷ میلیارد دلاری صندوق بین المللی پول که در سپتامبر ۲۰۲۴ به تصویب رسید، تاکنون در چهار مرحله و به ارزش ۴٫۴ میلیارد دلار پرداخت شده است. شرط اصلی ادامه این برنامه، حفظ مازاد اولیه معادل ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی برای سه سال متوالی است؛ شرطی که دولت را به افزایش شدید درآمدهای مالیاتی و کاهش هزینه های جاری ملزم می کند، اما نسبت مالیات به تولید ناخالص داخلی در پاکستان حدود ۱۰٫۲ درصد است و رسیدن به هدف ۱۰٫۶ درصدی در سال جاری، بسیار دشوار است. دکتر مروتی در پایان به این نتیجه می رسد که "هزینه های بهره بدهی ها به همراه هزینه های دفاعی، ۹۴ درصد از درآمد خالص فدرال پاکستان را می بلعند و تنها ۶ درصد برای امور عمرانی، آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی باقی می ماند. نسبت هزینه بهره به درآمد در پاکستان ۳۹٫۱ درصد است، در حالی که این نسبت در کشورهای هم رتبه به طور متوسط ۱۲٫۱ درصد است. این فشار سنگین، هرگونه سرمایه گذاری در زیرساخت های مولد و توسعه انسانی را با محدودیت هایی جدی مواجه ساخته است."

چالش های پیش رو؛ ریسک های داخلی و خارجی

اقتصاد پاکستان از منظر بدهی های خارجی در وضعیت "بحران کنترل شده" به سر می برد. رشد اقتصادی ۳٫۵ تا ۴ درصدی برای پرداخت بدهی ها کافی نیست و برای این امر، به نرخ حداقل ۶ تا ۷ درصدی نیاز است، اما با ساختار فعلی اقتصاد و محدودیت های بودجه ای، دستیابی به چنین رشدی در کوتاه مدت تقریباً غیرممکن است. ریسک های

نتیجه‌گیری

درخواست ده‌میلیارد دلاری پاکستان از آمریکا از مجرای "صندوق تثبیت نرخ ارز"، در عین حال که بیانگر هوشیاری اقتصادی و دیپلماتیک اسلام‌آباد برای مهار بحران‌های ارزی و بدهی‌ها است، نباید به عنوان راه‌حل نهایی، بلکه به عنوان گامی مقطعی در مسیری پرپیچ‌وخم تلقی شود. تجارب تاریخی نشان داده که کمک‌های آمریکا به پاکستان پیوندی ناگسستنی با منافع راهبردی واشنگتن داشته و در غیاب اصلاحات ساختاری درون‌زا، این گونه تسهیلات نه تنها راهگشا نیستند، بلکه ممکن است وابستگی را بازتولید کنند و هزینه فرصت‌های ناشی از نادیده‌گرفتن اصلاحات بنیادین را افزایش دهند. پاکستان در گذار از وضعیت «بیمار دائمی» صندوق بین‌المللی پول، ناگزیر به انجام اقداماتی همچون بازسازی نظام مالیاتی، شفاف‌سازی بودجه‌ای، کارآمدسازی بنگاه‌های دولتی و گسترش پایه صادراتی است. تنها در پرتو چنین دگرگونی‌هایی است که کمک‌های خارجی، از جمله تسهیلات یادشده، می‌توانند نقشی مکمل و نه جانشین را در مسیر ثبات پایدار ایفا کنند. در غیر این صورت، هرگونه تأمین نقدینگی موقت از سوی منابع خارجی، تنها به تعویق (و نه حل) بحران می‌انجامد.

ماشالله شاکری

دیپلمات با سابقه و سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان. سرپرست سابق سفارت ایران در توکیو و ساریوو. مشاور دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. ایشان پیش‌تر مدیرکل حوزه هیأت عامل و تحقیقات سازمان بنادر و دریانوردی بوده و تجربه طولانی در حوزه‌های ترانزیت، اقتصاد دریایی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد. او فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه رورکی هند و مسلط به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی می‌باشد.





سواحل مکران؛

ظرفیت‌ها و چشم‌اندازهای همکاری ایران و پاکستان

نوشته مهدی هندی دوست



مقدمه

با وجود این پتانسیل‌های کم‌نظیر، بهره‌برداری کامل از ظرفیت‌های مکران در گرو همکاری نظام‌مند و استراتژیک میان دو کشور همسایه، یعنی ایران و پاکستان است. این همکاری نیازمند اراده سیاسی پایدار، رفع موانع تاریخی و ساختاری، و ایجاد بسترهای حقوقی-مالی و زیرساختی مناسب است. تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، محدودیت‌های سرمایه‌گذاری، ناامنی‌های مرزی و رقابت‌های ژئوپلیتیک، از جمله عواملی هستند که تاکنون مانع از شکل‌گیری یک همکاری جامع و پایدار در این منطقه شده‌اند. با این حال، در صورت اتخاذ رویکردی مبتنی بر منافع مشترک و چشم‌اندازهای بلندمدت، مکران می‌تواند به یکی از قطب‌های توسعه جنوب غرب آسیا تبدیل شود و ضمن افزایش رفاه اقتصادی ساکنان دو سوی مرز، جایگاه ژئوپلیتیکی ایران و پاکستان را در نظام بین‌الملل ارتقا بخشد. تاریخ نشان داده است که مناطق

اقتصاد دریامحور در اندیشه توسعه ملی کشورهای ساحلی، همواره نقشی بنیادین ایفا کرده است. در میان پهنه‌های ساحلی خاورمیانه، سواحل مکران به دلیل موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی خود، یکی از ارزشمندترین سرمایه‌های طبیعی و راهبردی منطقه به شمار می‌روند. این کرانه‌ها که در امتداد مرزهای آبی ایران و پاکستان قرار گرفته‌اند، محل تلاقی خلیج فارس، دریای عمان، اقیانوس هند و کریدورهای ارتباطی آسیای مرکزی هستند. چنین موقعیتی، مکران را به کانونی حساس در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل کرده است. نزدیکی این سواحل به کریدورهای انتقال انرژی جهان و تنگه هرمز، بر اهمیت راهبردی آن‌ها افزوده و به عرصه‌ای برای رقابت و همکاری قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای مبدل ساخته است.

لازم راندارند و این ناهماهنگی، فرصت‌های ترانزیتی منطقه را کاهش داده است.

در عرصه اقتصادی، ظرفیت‌های مشترک فراوانی وجود دارند که برخی از آنها عبارت‌اند از: توسعه متوازن بنادر چابهار و گوادر به عنوان دو بندر مکمل، ایجاد مناطق آزاد تجاری-صنعتی مشترک، گسترش صنایع پتروشیمی، ترانزیت و صادرات مجدد کالا، کشتی‌سازی و تعمیرات دریایی، آبی‌پروری و فرآوری محصولات شیلاتی، صنایع تبدیلی مواد معدنی، گردشگری ساحلی، و افزایش سهم منطقه از مناسبات بازرگانی اقیانوس هند.

در حال حاضر، در بندر چابهار با تکیه بر موافقت‌نامه‌های سه‌جانبه با هند و افغانستان، گام‌هایی در جهت توسعه برداشته شده است. بندر گوادر نیز به واسطه سرمایه‌گذاری‌های کلان چین، روند روبه‌رشدی را تجربه می‌کند. این دو بندر در مسیری متفاوت حرکت می‌کنند. این دوگانگی، نشان‌دهنده فقدان یک استراتژی مشترک برای توسعه منطقه است. با وجود پتانسیل بالای همکاری، سهم دو کشور از تجارت منطقه‌ای بسیار ناچیز است. زیرساخت‌های لازم برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، به ویژه در بخش‌های صنعتی و خدماتی، هنوز فراهم نشده است. بسیاری از سرمایه‌گذاران خارجی به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب و ریسک‌های سیاسی، از ورود به منطقه خودداری می‌کنند.

در حوزه انرژی، ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دارندگان ذخایر گاز طبیعی جهان و پاکستان به عنوان کشوری با کمبود مزمن انرژی، مکمل یکدیگر به شمار می‌روند. زمینه‌های همکاری گسترده در این بخش عبارت است از: صادرات گاز طبیعی از طریق خطوط لوله، توسعه تجارت فرآورده‌های نفتی و گاز مایع، احداث نیروگاه‌های تولید برق به صورت سرمایه‌گذاری مشترک، انتقال برق از طریق شبکه‌های سراسری دو کشور، مشارکت در احداث و نوسازی پالایشگاه‌ها، و ایجاد زیرساخت‌های ذخیره‌سازی سوخت در سواحل مکران.

با این حال، پروژه خط لوله صلح به عنوان مهم‌ترین طرح همکاری انرژی، به دلیل تحریم‌ها و محدودیت‌های مالی، هنوز به مرحله بهره‌برداری نرسیده است. این

مرزی در صورت همکاری دو سویه، می‌تواند از حاشیه به مرکز تحولات اقتصادی و امنیتی تبدیل شوند. سواحل مکران نیز از این قاعده مستثنی نیستند و در صورت ایجاد بستر مناسب، می‌توانند الگویی برای سایر مناطق مرزی در غرب آسیا باشند.

جستار پیش‌رو می‌کوشد تا با نگاهی تحلیلی، ابتدا وضعیت کنونی سواحل مکران را در ابعاد مختلف ژئوپلیتیکی، اقتصادی، انرژی، ترانزیتی و امنیتی مورد بررسی قرار دهد. سپس موانع و چالش‌های فراروی همکاری دو کشور را واکاوی نماید و در ادامه، چشم‌اندازی راهبردی برای توسعه این منطقه ترسیم کند. در پایان نیز با جمع‌بندی یافته‌ها، پیشنهادهایی برای تحقق همکاری مؤثر و پایدار ارائه دهد.

مکران امروز؛ بایسته‌ها و بسترهای همکاری

وضعیت کنونی سواحل مکران را می‌توان در پنج محور اصلی تحلیل کرد: ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی، اقتصادی، انرژی، ترانزیتی و امنیتی. هر یک از این محورها، به تنهایی و در تعامل با یکدیگر، تصویری از توانمندی‌ها و نیز کاستی‌های موجود در این منطقه را برای ما ترسیم نمایند. برای درک بهتر وضعیت موجود، لازم است هر یک از این ابعاد به طور جداگانه و با دقت مورد بررسی قرار گیرند.

از منظر ژئوپلیتیکی، مکران حلقه اتصال خاورمیانه، آسیای مرکزی، شبه‌قاره هند و شرق آفریقا به شمار می‌رود. این موقعیت منحصر به فرد، پتانسیل تبدیل این منطقه به یکی از مهم‌ترین مراکز ترانزیتی جهان را در خود دارد. همکاری تهران و اسلام‌آباد در توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل، می‌تواند هزینه‌های ترانزیتی را کاهش دهد و کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی را به آب‌های آزاد متصل سازد. با این حال، در شرایط کنونی، این ظرفیت‌ها به دلیل نبود هماهنگی کافی میان نهادهای دو کشور و نیز تأثیرگذاری بازیگران فرامنطقه‌ای، تا حد زیادی مغفول مانده است. به عنوان مثال، کریدور شمال-جنوب که از داخل ایران عبور می‌کند، با کریدورهایی که از طریق پاکستان به اقیانوس هند متصل می‌شوند، هم‌پوشانی

شده است. بسیاری از فعالان اقتصادی، سرمایه‌گذاری در مکران را با ریسک بالایی همراه می‌دانند و ترجیح می‌دهند سرمایه‌های خود را به مناطق امن‌تری منتقل نمایند. بنابراین، وضعیت کنونی مکران، ترکیبی از پتانسیل‌های عظیم و موانع ساختاری است. در حالی که ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی، اقتصادی، انرژی، ترانزیتی و امنیتی، این منطقه را به یکی از راهبردی‌ترین مناطق آسیا تبدیل کرده است، فقدان یک اراده سیاسی مشترک، ضعف زیرساخت‌ها، تحریم‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای، از بهره‌برداری کامل از این فرصت‌ها جلوگیری کرده است. برای تغییر این وضعیت، باید رویکردهای جدیدی در پیش گرفته شود که در بخش موانع و چالش‌ها به تفصیل به آنها اشاره خواهد شد.

چالش‌های پیش‌روی توسعه مکران

همکاری ایران و پاکستان در سواحل مکران با مجموعه‌ای از موانع و چالش‌های چندوجهی مواجه شده است. برخی از این موانع ریشه در مسائل داخلی دو کشور دارند، برخی دیگر ناشی از روابط دوجانبه و برخی نیز ناشی از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. شناخت دقیق این موانع، پیش‌نیاز هرگونه برنامه‌ریزی موفق برای توسعه مشترک این منطقه محسوب می‌شود.

نخستین و آشکارترین چالش، کمبود زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی در مناطق مرزی است. شبکه‌های جاده‌ای، ریلی و بندری در سواحل مکران، از نظر کمیت و کیفیت، فاصله قابل‌توجهی با استانداردهای بین‌المللی دارند. این کمبود نه تنها هزینه‌های حمل‌ونقل را افزایش می‌دهد، بلکه زمان ترانزیت را نیز به طور چشمگیری طولانی می‌کند و قابلیت رقابت‌پذیری منطقه را در مقایسه با مسیرهای جایگزین کاهش می‌دهد. همچنین نبود زیرساخت‌های ذخیره‌سازی و نگهداری کالا در بنادر، از دیگر موانع جدی به شمار می‌رود. بسیاری از کالاهای وارداتی یا صادراتی، به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب در بنادر مکران، با تأخیر جابجا می‌شوند. دومین مانع بزرگ، محدودیت‌های مالی و سرمایه‌گذاری

پروژه پیشرفت چشمگیری نداشته و افتتاح آن همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. در عین حال، نیاز فزاینده پاکستان به انرژی و موقعیت ممتاز ایران در تأمین آن، نشان می‌دهد که در بلندمدت، همکاری در این حوزه نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. پاکستان با بحران جدی انرژی دست و پنجه نرم می‌کند و ایران می‌تواند بخش قابل‌توجهی از این نیاز را تأمین کند. در زمینه کریدورهای ترانزیتی، اتصال ریلی و جاده‌ای میان چابهار، ریمدان و گوادر و پیوند آن با شبکه حمل‌ونقل پاکستان، می‌تواند یکی از مهم‌ترین کریدورهای منطقه را شکل دهد. این کریدور قابلیت اتصال به آسیای مرکزی، افغانستان، چین، روسیه و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس را دارد. در حال حاضر، بخش‌هایی از این مسیرها احداث شده است. با این حال، فقدان یک شبکه یکپارچه، استانداردهای متفاوت فنی و تشریفات پیچیده مرزی، مانع از بهره‌برداری کامل از این ظرفیت‌ها شده است. همچنین هماهنگی ضعیف میان سیاست‌های حمل‌ونقل دو کشور، باعث شده است که کریدورهای رقیب در خارج از منطقه، سهم بیشتری از ترانزیت کالا را به خود اختصاص دهند. به عنوان مثال، کریدور چین-پاکستان که از گوادر می‌گذرد، با کریدور شمال-جنوب که از چابهار عبور می‌کند، هیچ گونه هم‌پوشانی استراتژیکی ندارد و این امر، فرصت‌های هم‌افزایی را از بین برده است.

در بعد امنیت دریایی، همکاری ایران و پاکستان در زمینه‌هایی همچون مبارزه با قاچاق کالا و مواد مخدر، مقابله با تروریسم دریایی، تأمین امنیت خطوط کشتیرانی، حفاظت از منابع زیستی دریا و مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی، اهمیت حیاتی دارد. در شرایط کنونی، هر دو کشور با چالش‌های مشترکی چون قاچاق سوخت و مواد مخدر و فعالیت گروه‌های معارض در مرزهای آبی و خاکی روبه‌رو هستند. با وجود برگزاری رزمایش‌های مشترک و تبادل اطلاعات راهبردی، همکاری‌های امنیتی دو کشور هنوز به سطحی نرسیده است که بتواند به طور کامل از سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی در منطقه حمایت کند. ناامنی در برخی نقاط مرزی، ریسک سرمایه‌گذاری را افزایش داده و مانع از حضور جدی بخش خصوصی در این منطقه

است. همچنین وجود قوانین متناقض یا مبهم در دو طرف مرز، بر مشکلات افزوده است. به عنوان مثال، قوانین گمرکی ایران و پاکستان در بسیاری از موارد با یکدیگر تطابق ندارند و همین امر، فرایند ترانزیت کالا را با مشکل مواجه می‌سازد.

پنجمین مانع، ملاحظات ژئوپلیتیکی و رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. برخی از قدرت‌های بزرگ، گسترش همکاری‌های ایران و پاکستان را به مثابه‌ی تهدیدی برای منافع راهبردی خود تلقی می‌کنند و از طریق اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی، سعی در محدود کردن دامنه این همکاری‌ها دارند. تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا علیه ایران، و همچنین رقابت‌های هند و چین در منطقه، نمونه‌هایی از این تأثیرگذاری کشورهای فرامنطقه‌ای هستند که بر همکاری‌های دوجانبه سایه افکنده‌اند. این فشارها، گاه به صورت مستقیم و گاه از طریق کانال‌های غیرمستقیم، بر تصمیم‌گیری‌های دو کشور تأثیر می‌گذارد و فضای همکاری دوجانبه را با چالش‌هایی جدی مواجه می‌سازند.

افق‌های پیش‌روی توسعه مکران

علی‌رغم وجود موانع متعدد، چشم‌انداز همکاری ایران و پاکستان در سواحل مکران، در صورت اتخاذ رویکردهای هوشمندانه و عمل‌گرایانه، روشن و امیدوارکننده است. تحولات جهانی و منطقه‌ای به گونه‌ای پیش می‌رود که ضرورت همگرایی اقتصادی را بیش از پیش آشکار می‌سازد. تغییر الگوهای تجارت جهانی، افزایش تقاضا برای انرژی، و اهمیت روزافزون کریدورهای ترانزیتی، همگی عواملی هستند که می‌توانند در راستای گسترش همکاری‌های دو کشور در این منطقه عمل کنند.

مهم‌ترین پیش‌نیاز تحقق این چشم‌انداز، عبور از نگاه رقابتی و روی آوردن به رویکردی مبتنی بر هم‌افزایی و توسعه مشترک است. این به معنای آن است که ایران و پاکستان باید به جای رقابت بر سر جذب سرمایه یا تسلط بر مسیرهای ترانزیتی، به دنبال تعریف پروژه‌های مکمل و هم‌افزا باشند. بنادر چابهار و گوادر نباید رقیب یکدیگر

است. تحریم‌های بین‌المللی علیه کشورمان، همکاری‌های بانکی و تجاری ایران با پاکستان را با اختلالات جدی مواجه ساخته است. بسیاری از نهادهای مالی بین‌المللی از سرمایه‌گذاری در پروژه‌های مرتبط با ایران خودداری می‌کنند. این امر، جذب سرمایه‌های خارجی را به شدت محدود کرده است. از سوی دیگر، وضعیت اقتصادی پاکستان نیز به گونه‌ای است که این کشور توان تأمین مالی پروژه‌های کلان زیرساختی را به تنهایی ندارد. در نتیجه، پروژه‌های مشترک که با کمبود جدی منابع مالی مواجه هستند، یا به طور کلی متوقف شده‌اند و یا با سرعت بسیار اندکی پیش می‌روند. این چرخه معیوب، باعث شده است که بسیاری از سرمایه‌گذاران بالقوه، این منطقه را برای سرمایه‌گذاری نامناسب ارزیابی کنند.

سومین چالش، ناامنی‌های مرزی و فعالیت گروه‌های معارض در دو سوی مرز است. وجود گروه‌های مسلح، قاچاقچیان و شبکه‌های سازمان‌یافته جرایم فراملی، امنیت مناطق مرزی را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است. این ناامنی‌ها، سرمایه‌گذاران و فعالان اقتصادی را از ورود به منطقه باز می‌دارد و هزینه‌های بیمه‌ای و امنیتی را به طور قابل‌توجهی افزایش می‌دهد. علاوه بر این، رقابت‌های ژئوپلیتیک بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به ویژه نفوذ کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و حضور فعال چین، هند و ایالات متحده در منطقه، بر پیچیدگی معادلات افزوده است. هر یک از این بازیگران، منافع و راهبردهای خاص خود را در منطقه دنبال می‌کنند که لزوماً با منافع دو کشور هم‌سو نیست و گاه به ایجاد اصطکاک و رقابت می‌انجامد. این رقابت‌ها، فضای همکاری را تحت تأثیر قرار داده و تصمیم‌گیری‌های مشترک را دشوار ساخته است.

چالش چهارم، ضعف هماهنگی نهادی و فقدان ساختارهای حقوقی-اجرایی مشترک است. دستگاه‌های اجرایی دو کشور در زمینه‌های مختلف، از گمرک و ترانزیت گرفته تا سرمایه‌گذاری و مقررات زیست‌محیطی، هماهنگی لازم را با یکدیگر ندارند. این پراکندگی و ناهماهنگی، باعث سردرگمی فعالان اقتصادی، اتلاف زمان و هزینه، و در نهایت، کاهش جذابیت منطقه برای سرمایه‌گذاری شده

با اجرای این راهبردها، مکران می‌تواند به کانونی برای جذب سرمایه‌های خارجی، انتقال فناوری، ایجاد اشتغال پایدار و افزایش درآمدهای ارزی دو کشور تبدیل شود. همچنین توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی، تجارت و امنیت دریایی، ضمن افزایش رفاه اقتصادی ساکنان منطقه، جایگاه ژئوپلیتیکی دو کشور را در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی به طور قابل‌توجهی ارتقا خواهد داد. در بلندمدت، موفقیت در این امر می‌تواند الگویی برای سایر همکاری‌های منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای باشد و نشان دهد که چگونه دو کشور همسایه می‌توانند با اتکا به ظرفیت‌های مشترک خود، به توسعه‌ای پایدار و فراگیر دست یابند.

نتیجه‌گیری

بی‌گمان، سواحل مکران در زمره گران‌مایه‌ترین سرمایه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ایران و پاکستان به‌شمار می‌آیند. در صورت طراحی الگویی هوشمندانه و مشارکت جویانه، این سواحل می‌توانند نقشی سرنوشت‌ساز در آینده اقتصادی - امنیتی منطقه ایفا نمایند. مکران با برخورداری از موقعیت ممتاز جغرافیایی، منابع طبیعی غنی و ظرفیت‌های قابل‌توجه در حوزه‌های حمل‌ونقل، انرژی، تجارت و صنایع دریایی، پتانسیل تبدیل شدن به یکی از قطب‌های مهم توسعه جنوب غرب آسیا را دارد. با این حال، بهره‌برداری کامل از این ظرفیت‌ها، مستلزم عبور از نگاه‌های صرفاً رقابتی و روی آوردن به پارادایم هم‌افزایی و توسعه اشتراکی است. این گذار نیازمند اراده سیاسی پایدار در بالاترین سطوح دو کشور، سرمایه‌گذاری هدفمند و هوشمندانه، مشارکت جدی بخش خصوصی، و بهره‌گیری از ظرفیت‌های نهادهای علمی، پژوهشی و اندیشکده‌هاست. همچنین رفع موانعی همچون کمبود زیرساخت‌ها، محدودیت‌های مالی و تحریم‌ها، ناامنی‌های مرزی، ضعف هماهنگی نهادی و رقابت‌های فرامنطقه‌ای، باید در اولویت برنامه‌های اجرایی دو کشور قرار گیرد. توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی، تجارت و امنیت دریایی، افزون بر ارتقای سطح رفاه ساکنان دو سوی مرز،

تلقی شوند. آنها می‌توانند به عنوان دو بندر مکمل در یک زنجیره تأمین منطقه‌ای عمل کنند و با تقسیم کار هوشمندانه، سهم خود را از تجارت اقیانوس هند افزایش دهند. به عبارت دیگر، چابهار می‌تواند بر ترانزیت کالاهای خاص و گوا در بر صنایع سنگین و انرژی متمرکز شود. در این راستا، چندین راهبرد کلیدی قابل طرح است. نخستین راهبرد، تشکیل شورای عالی همکاری مکران میان ایران و پاکستان است. این شورا می‌تواند به عنوان نهاد عالی تصمیم‌گیری و هماهنگی، نقشی محوری در تدوین و اجرای برنامه‌های مشترک ایفا کند. راهبرد دوم، تدوین سند جامع توسعه مشترک با افق بیست‌ساله میان دو کشور است. در این سند باید اهداف کمی و کیفی، شاخص‌های ارزیابی و جدول زمانی اجرا مشخص شده باشد. چنین سندی می‌تواند از ناهماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها جلوگیری کند. راهبرد سوم، ایجاد صندوق سرمایه‌گذاری مشترک با مشارکت بخش‌های دولتی، خصوصی و بانک‌های توسعه‌ای است. این صندوق می‌تواند بخش بزرگی از مشکل کمبود منابع مالی را حل کند و بستر مناسبی برای جذب سرمایه‌های خارجی فراهم آورد.

راهبرد چهارم، توسعه مناطق آزاد مشترک با تسهیلات ویژه برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی می‌باشد. این مناطق می‌توانند زمینه را برای انتقال فناوری و ایجاد ارزش افزوده در منطقه فراهم آورند. همچنین تسهیل تجارت مرزی و گمرکی از طریق سامانه‌های یکپارچه الکترونیکی و کاهش تشریفات اداری، از دیگر اقدامات ضروری می‌باشند. این اقدامات می‌تواند زمان و هزینه ترانزیت را به طور قابل‌توجهی کاهش دهد. تقویت همکاری‌های دانشگاهی و پژوهشی در زمینه‌های اقتصاد دریامحور، مهندسی سواحل، انرژی و محیط‌زیست نیز باید در دستور کار قرار گیرد. توسعه همکاری‌های زیست‌محیطی و مدیریت پایدار منابع ساحلی با بهره‌گیری از دانش بومی و فناوری‌های نوین، از دیگر اولویت‌هاست. در نهایت، تقویت دیپلماسی بندری و هماهنگی میان بنادر چابهار و گوا در در زمینه‌های تعرفه‌گذاری، بازاریابی و خدمات دریایی، می‌تواند کارایی این دو بندر را به طور چشمگیری افزایش دهد.

جایگاه ژئوپلیتیکی دو کشور را در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی اعتلا خواهد بخشید. در نهایت، آنچه این همکاری را از یک توافق صوری به یک همگرایی راهبردی مبدل می‌سازد، نهادینه‌سازی گفت‌وگوی مستمر، شفافیت در تصمیم‌گیری‌ها، تعهد به اجرای تعهدات فرادولتی و فرابخشی، و همچنین نگاه بلندمدت به منافع ملی در چارچوب منافع مشترک منطقه‌ای است. تنها در این صورت است که مکران نه در حاشیه، بلکه در مرکز تحولات اقتصادی و امنیتی غرب آسیا جای خواهد گرفت و به نمادی از همکاری موفق دو کشور همسایه در عرصه بین‌المللی تبدیل خواهد شد.

مهدی هندروست

دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه، سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و یونان. تجربه‌ی مسئولیت‌های کلیدی از جمله مدیرکل تشریفات، معاون مدیرکل اروپا، مدیرکل اداری و ریاست اداره شرق آسیا. همچنین سرکنسول ایران در بمبئی و کاردار و معاون سفیر در پکن بوده است.





ژئوپلیتیک انرژی پاکستان؛

امنیت و چشم انداز

نوشته دکتر مریم وریج کاظمی؛ تحلیلگر مسائل ژئوپلیتیک



مقدمه

سیاسی فرامرزی، تلاطم‌های بازار جهانی انرژی و رقابت‌های قدرت‌های جهانی که هریک به نوبه خود، می‌توانند ثبات این حوزه را در معرض مخاطره قرار دهند.

از یک سو، افزایش ناامنی‌های سیاسی، بی‌ثباتی در بازار جهانی انرژی و مناقشات منطقه‌ای، ثبات انرژی پاکستان را تهدید می‌کنند؛ از سوی دیگر، فقدان زیرساخت‌های مناسب و تنوع اندک در سبد انرژی، آسیب‌پذیری این کشور را در قیاس با بسیاری از کشورهای هم‌تراز بیشتر می‌کند. در فضای ژئوپلیتیکی جدید و با تغییر موازنه قدرت در منطقه، مفاهیمی همچون امنیت انرژی (شامل تنوع بخشی به منابع، اتکا به فناوری و تاب‌آوری زیرساختی)، به همراه دسترسی به منابع استراتژیک، به محور اصلی دستورکار سیاسی پاکستان تبدیل شده‌اند. مسئولان پاکستانی می‌کوشند از این رهگذر، تاکتیک‌هایی برای پیشبرد اهداف

سیاست‌گذاران پاکستانی در پیش‌بینی بحران‌های ژئوپلیتیکی و تدوین استراتژی‌هایی برای تاب‌آوری در برابر بحران‌های انرژی عملکردی ضعیف داشته‌اند؛ این کاستی، موجب بروز نگرانی‌هایی جدی درباره امنیت انرژی این کشور شده است، زیرا پاکستان نزدیک به ۷۰ درصد از انرژی موردنیاز خود را از طریق واردات تأمین می‌کند. اقتصاد این کشور به دلیل وابستگی شدید به خاورمیانه و منابع انرژی آن، در برابر تنش‌های ژئوپلیتیکی (از جمله جنگ روسیه و اوکراین، بحران تنگه هرمز و افزایش وابستگی به زیرساخت‌های احداث شده توسط کشورهای خارجی) به شدت آسیب‌پذیر است. به عبارت دیگر، امنیت انرژی پاکستان محصول تعامل سه مؤلفه است: شوک‌های

وابستگی به زنجیره‌های تأمین مالی و فناوری و نیز اتکا به بازیگران خارجی، قرار می‌دهد.

ژئوپلیتیک و امنیت انرژی

فرآیندهای ژئوپلیتیکی از طرق گوناگون بر امنیت انرژی پاکستان تأثیر می‌گذارند. پژوهش‌های جدید نشان می‌دهند که ژئوپلیتیک نقشی تعیین‌کننده در سامان‌دهی به جریان جهانی انرژی دارد؛ به‌گونه‌ای که رقابت میان قدرت‌های بزرگ، پویایی‌های گذار به نظام نوین انرژی و گسست‌های پدیدآمده در زنجیره‌های تأمین جهانی، همگی برون و تأثیرگذاری ژئوپلیتیک در معادلات انرژی افزوده‌اند. در این میان، شکنندگی ساختاری تأمین انرژی (به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه‌ای که شدیداً به واردات انرژی وابسته‌اند) بیش از پیش به متغیرهایی همچون نقاط استراتژیک ترانزیتی، رقابت‌های ژئواستراتژیک، ائتلاف‌های منطقه‌ای و شوک‌های سیاسی مشروط شده است.

تحقیقات اخیر حاکی از آن است که که اشکال تازه‌ای از شکنندگی ژئوپلیتیکی نیز در نتیجه گذار به نظام‌های نوین انرژی پدیدار شده‌اند. از جمله این شکنندگی‌ها برای اقتصادهای در حال توسعه، می‌توان به وابستگی حیاتی به مواد معدنی کلیدی (نظیر لیتیوم و کبالت)، انحصار زنجیره‌های تأمین فناوری‌های مورد نیاز برای تولید انرژی‌های تجدیدپذیر (که در انحصار شمار محدودی از کشورها هستند)، و وابستگی به بازارهای جهانی گاز طبیعی اشاره کرد. در کنار این مسائل، بی‌ثباتی‌های سیاسی در مناطق نفت‌خیز خاورمیانه، آسیای مرکزی و اروپای شرقی نیز باعث ایجاد شوک‌های عرضه‌ای می‌گردند که در نهایت به مجموعه جهانی انرژی سرایت می‌یابند.

بر این اساس، می‌توان ابعاد گوناگون شکنندگی ساختار انرژی در پاکستان (شامل امنیت عرضه، ترانزیت، زیرساخت‌ها و قابلیت‌های اقتصادی) را در قالب مجموعه‌ای از متغیرهای مخاطره‌آمیز ژئوپلیتیکی مورد بررسی قرار داد؛ زیرا چارچوب‌های ژئوپلیتیکی زنجیره‌های تأمین انرژی، تأمین مالی، همکاری‌های فناورانه و

و منافع ملی و همچنین سیاست خارجی خود طراحی کنند. پیوند ژئوپلیتیک و انرژی

پاکستان موردی منحصربه‌فرد برای تحلیل پیوند میان ژئوپلیتیک و انرژی به شمار می‌رود. نخست آنکه این کشور در تقاطع استراتژیک سه منطقه جنوب آسیا، خاورمیانه و آسیای مرکزی قرار گرفته و بنابراین به‌طور هم‌زمان درگیر تنش‌های ژئوپلیتیکی افغانستان، منازعه دیرینه با هند و ناامنی‌های خلیج فارس است. دوم، ناامنی انرژی در پاکستان با بحران‌های حاد داخلی (نظیر چرخه بدهی‌ها، معضلات حاکمیتی و زیرساخت‌های فرسوده) گره خورده و این عوامل، اثر شوک‌های خارجی را تشدید می‌کنند. سوم، حضور راهبردی پاکستان در "کریدور اقتصادی چین و پاکستان"، باعث وابستگی عمیق این کشور به چین (هم از نظر زیرساخت‌های انرژی و هم از حیث امتیازات استراتژیک) شده است؛ به نحوی که این میزان از وابستگی، در بسیاری از کشورهای واردکننده انرژی مشاهده نمی‌شود.

تنش‌های ژئوپلیتیکی حاکم بر منطقه جنوب آسیا، خود عاملی مضاعف در تضعیف جایگاه پاکستان در برابر اختلالات عرضه انرژی و نوسانات قیمت به‌شمار می‌رود. این رویدادها ضرورت بررسی دقیق‌تر سازوکارهایی را آشکار می‌سازند که از طریق آن‌ها، ژئوپلیتیک بر ارزان بودن، پایداری و ثبات درازمدت انرژی در پاکستان تأثیر می‌گذارد.

بنابراین، ژئوپلیتیک به‌طور مستقیم با امنیت انرژی پاکستان گره خورده است. موقعیت استراتژیک این کشور در تقاطع جنوب آسیا، خاورمیانه و آسیای مرکزی، آن را در شبکه‌ای پیچیده از کریدورهای انرژی رقیب، ائتلاف‌های منطقه‌ای و فشارهای امنیتی جای داده است. علاوه بر آن، تحولات جهانی حوزه انرژی، این مسائل را پیچیده‌تر کرده‌اند؛ زیرا کشورها هم‌زمان با تلاش برای گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر و کاهش ریسک‌های اقلیمی، به دنبال متنوع‌سازی منابع تأمین انرژی خود هستند. هرچند این تحولات (به‌ویژه از طریق پروژه‌هایی نظیر کریدور اقتصادی چین و پاکستان) حاوی فرصت‌هایی برای پاکستان نیز می‌باشند، اما هم‌زمان این کشور را در معرض گونه‌ای دیگر از آسیب‌های ژئوپلیتیکی، یعنی

اهرم‌های سیاسی، همگی می‌بایست برای تعیین میزان شکنندگی ساختار انرژی پاکستان مورد توجه قرار گیرند. برای نمونه، تغییر مسیر محموله‌های گاز جهانی در اروپا به دنبال جنگ اوکراین، موجب افزایش قیمت واردات گاز برای پاکستان شد. این مثال به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رویدادهای ژئوپلیتیکی در مناطق دیگر، می‌توانند توانایی این کشور را برای تأمین انرژی به طور مستقیم تهدید کنند.

به طور مشابه، تشدید تنش‌ها در خاورمیانه (که تأمین‌کننده اصلی نفت خام پاکستان است) معمولاً زنجیره‌های تأمین را مختل کرده و هزینه‌های حمل‌ونقل و بیمه را افزایش می‌دهد. همچنین، همکاری‌های راهبردی پاکستان با چین در چارچوب "کریدور اقتصادی چین و پاکستان"، گرچه زمینه‌ساز توسعه زیرساخت‌های انرژی این کشور می‌گردد، اما در عین حال ممکن است به انباشت بدهی‌های خارجی و تشدید وابستگی فناورانه منجر شود. در مجموع می‌توان گفت که شکنندگی ساختار تأمین انرژی پاکستان اساساً ماهیتی ژئوپلیتیکی دارد و فقدان چارچوب‌های یکپارچه، توانایی سیاست‌گذاران را برای ارائه پاسخ‌های مؤثر، با موانع جدی روبه‌رو می‌سازد.

آسیب‌پذیری ژئوپلیتیکی در حوزه امنیت انرژی

تجربه پاکستان نشان می‌دهد که موضوع امنیت انرژی در این کشور، به شدت مرتبط با تحولات ژئوپلیتیکی است. چارچوب تحلیلی موجود نشان می‌دهد که شکنندگی مقوله امنیت انرژی در این کشور، ریشه در ترکیبی از وابستگی پاکستان به واردات انرژی، نارسایی‌های زیرساختی مزمین و موقعیت شکننده آن در ژئوپلیتیک مناقشه‌برانگیز منطقه‌ای دارد. یافته‌های پژوهشی حاکی از آن است که عدم تنوع بخشی به منابع تأمین انرژی، وابستگی شدید به بازارهای بین‌المللی پرنوسان و ترانزیت محموله‌های انرژی از مسیرهای ناامن، همگی در زمره عواملی هستند که باعث آسیب‌پذیری امنیت انرژی پاکستان گشته‌اند.

از سوی دیگر، کاستی‌های ساختاری داخلی نظیر نبود زیرساخت‌های لازم برای ایجاد ذخائر راهبردی انرژی،

فرسودگی زیرساخت‌های انرژی، ناکارآمدی نظام تأمین و توزیع برق و وابستگی به فناوری و سرمایه‌گذاری خارجی، همگی موجب شکنندگی هرچه بیشتر ساختار امنیت انرژی پاکستان شده‌اند. از این رو، ترکیب کاستی‌های داخلی با مناقشات ژئوپلیتیکی، موجب شده که حتی کم‌اهمیت‌ترین تنش‌های برون‌مرزی نیز منجر به ناپایداری ساختار تأمین انرژی در سراسر کشور گردد. در واقع، ناامنی انرژی در پاکستان نه تنها ریشه‌های ژئوپلیتیکی دارد، بلکه در نتیجه تصمیمات سیاستی نادرست، فقدان چارچوب‌های نظارتی جامع و مسائل حاکمیتی رخ داده است.

اکنون پاکستان در یک نقطه عطف راهبردی قرار گرفته است: تشدید بحران‌های ژئوپلیتیکی، رقابت فزاینده بر سر منابع و دگرگونی شتابان بازار جهانی انرژی، همگی فضایی پراشتاب را رقم زده‌اند. در این شرایط، بدون اتخاذ تصمیمات آگاهانه برای تنوع بخشی به منابع تأمین انرژی، افزایش همکاری‌های منطقه‌ای در این حوزه، ارتقای زیرساخت‌های داخلی و افزایش سهم انرژی‌های تجدیدپذیر در سبد تأمین انرژی، پاکستان همچنان در برابر شوک‌های سیاسی-اقتصادی خارجی به شدت آسیب‌پذیر خواهد ماند.

رویکرد قدرت‌های جهانی

از سال ۱۹۹۱، پاکستان به تدریج اقدام به آزادسازی اقتصاد خود نموده است. دولت‌های مختلف برنامه اصلاحات گسترده‌ای را اجرا کرده‌اند که منجر به تغییرات ساختاری در اقتصاد این کشور شده است. دولت کنونی نیز با خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی در بخش انرژی، این برنامه را یک گام فراتر برده است. با این حال، رشد اقتصادی پایدار و متعاقب آن، توسعه اجتماعی، متضمن عرضه کافی و مقرون به صرفه انرژی است. از این رو، پاکستان به عنوان کشوری که به شدت به واردات انرژی متکی است، با الزام جلب کمک‌های فناورانه و اقتصادی از قدرت‌های بزرگ جهانی برای تأمین نیازهای داخلی خود روبه‌روست.

پاکستان در چارچوب روابط راهبردی خود با واشنگتن و پکن و در راستای تأمین منافع ملی خویش، عملاً خود را

بلکه در نتیجه عوامل و انگیزه‌های اقتصادی، افزایش هزینه‌های انرژی و دسترسی به فناوری‌های پیشرفته بوده است؛ نتیجه نهایی آن، خودکفایی بیشتر در بخش انرژی و جایگزینی منابع وارداتی با انرژی‌های تجدیدپذیر و بومی بوده است.

هرچند پس‌لرزه‌های شوک بین‌المللی انرژی (در نتیجه جنگ ایران و آمریکا)، هنوز در اقتصاد پاکستان قابل مشاهده است (برای نمونه، قیمت تمام شده گازوئیل و بنزین حدود ۲۰ درصد افزایش یافته است)، باین‌حال، گسترش استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر، منجر به کاهش محسوس تأثیرات جنگ در حوزه انرژی شده است. به علاوه، این امر منجر به کاهش وابستگی به منابع وارداتی و متعاقباً کاهش فشارهای اقتصادی بر دولت پاکستان نیز شده است.

بنابراین، آنچه شاهد آن هستیم، نه روایت صرف تأمین امنیت انرژی، بلکه روایت شکل‌گیری گونه‌ای از تاب‌آوری انرژی است. نکته مهم‌تر آنکه در بازی‌های ژئوپلیتیکی نوین، گذارهای انرژی صرفاً به واسطه نگرانی‌های اقلیمی هدایت صورت نمی‌گیرند، بلکه عواملی همچون تثبیت و آزادسازی اقتصادی نیز نقش مهمی در شکل‌گیری و هدایت آن‌ها دارند. از این رو، برای کشوری همچون پاکستان، حرکت به سمت گسترش استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر نوعی بازتنظیم استراتژیک محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، افزایش تولید انرژی خورشیدی در داخل کشور، به مثابه یک مانع در برابر شوک‌های خارجی عمل می‌نماید.

جنگ ایران و آمریکا به خوبی شکنندگی ساختار تأمین انرژی برخی کشورها در برابر تنش‌های خارجی را نشان داد. مسیر تجربه‌شده توسط پاکستان، هرچند در مراحل اولیه خود قرار دارد، اما ممکن است سرآغاز شکل‌گیری الگوهای جایگزین باشد: الگوهایی که در آن تمرکززدایی و انرژی‌های تجدیدپذیر، کلید مدیریت بی‌ثباتی جهانی در این حوزه به شمار می‌روند. اگر این مسیر تداوم یابد، قابلیت تطابق با پیامدهایی فراتر از جنگ و بحران را دارد؛ پاکستان از محدود کشورهایی است که در آن یک کشور با تولید ناخالص ملی نسبتاً پایین، نه تنها از انرژی‌های تجدیدپذیر

به هر دو کشور وابسته نموده است. ایالات متحده نه تنها از فناوری‌های پیشرفته‌ای برخوردار است که می‌تواند نیازهای انرژی پاکستان را تأمین کند، بلکه موقعیت راهبردی ویژه‌ای نیز برای تأثیرگذاری بر چشم‌انداز منطقه‌ای انرژی، دارد. در همین حال، چین نیز به عنوان بازیگری تأثیرگذار در صحنه ظاهر شده و همکاری‌های گسترده با پاکستان در حوزه انرژی را در دستورکار خود قرار داده است. این حضور هم‌زمان دو قدرت برتر جهانی، فضای ژئوپلیتیکی پیچیده‌ای را به وجود آورده که پاکستان را ناگزیر به اتخاذ رویکردی متعادل و محتاطانه ساخته است تا ضمن حفظ روابط سازنده با هر دو طرف، از برهم خوردن روابط خود با هریک از آن‌ها جلوگیری شود.

استدلال اصلی کارشناسان آن است که رویکرد ایالات متحده برای تسهیل انتقال انرژی سبز به پاکستان، عمدتاً ناشی از منافع امنیتی راهبردی این کشور در منطقه جنوب آسیا و نه صرفاً دغدغه‌های توسعه‌ای یا زیست‌محیطی است. این تحلیل در نهایت ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که در مواجهه با تشدید رقابت از سوی چین، ایالات متحده باید همکاری‌های خود را با پاکستان در حوزه انرژی تسریع و تحکیم بخشد تا جایگاه خود را به عنوان شریکی تأثیرگذار حفظ نماید. در مقابل، شواهد حاکی از آن است که پاکستان با اتخاذ رویکردی متنوع و عمل‌گرایانه و بهره‌گیری از مشارکت با شرکای متعدد در حوزه انرژی، می‌تواند دستاوردهای فناورانه، اقتصادی و سیاسی خود را به حداکثر برساند و هم‌زمان از افتادن در دام رقابت قدرت‌های بزرگ، ممانعت به عمل آورد.

استراتژی تاب‌آوری

پاکستان برای رهایی از ناپایداری‌های امنیت انرژی، تنوع‌بخشی به سبد انرژی و کاهش وابستگی به کمک‌های خارجی، اقداماتی متعددی را در دستورکار خود قرار داده است. در چند سال اخیر، شاهد افزایش قابل توجه استفاده از انرژی خورشیدی در این کشور بوده‌ایم. استفاده گسترده از پنل‌های خورشیدی، باعث تغییر در الگوی مصرف انرژی شده است. این تغییر نه ناشی از ابتکارات دولتی،

برای پایداری و تاب‌آوری در برابر شوک‌های خارجی، بلکه برای ارتقای امنیت ژئوپلیتیکی خود بهره می‌گیرد. به هر حال، در جهانی که به طور فزاینده‌ای درگیر جنگ و بحران است و امنیت جریان انرژی نقشی تعیین‌کننده برای اقتصاد کشورهای مختلف دارد، چنین کاری، یک اقدام راهبردی برای امنیت و ثبات داخلی کشور تلقی می‌شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه بیش از ۷۰ درصد از انرژی موردنیاز پاکستان از طریق سوخت‌های فسیلی وارداتی (عمدتاً نفت و گاز طبیعی) تأمین می‌شود و این منابع در بیست سال گذشته، بخش مهمی از ساختار انرژی این کشور را تشکیل داده‌اند، بروز بحران‌های مختلف منطقه‌ای و جهانی تأثیری عمیق بر امنیت انرژی این کشور داشته‌اند. این بحران‌ها پاکستان را درگیر شوک‌های متعددی کرده‌اند که بر قیمت، جریان تأمین انرژی و در نهایت، ثبات سیاسی-اجتماعی این کشور تأثیرات مهمی برجای گذاشته‌اند. بنا به دلایلی همچون وابستگی زیاد به واردات، نوسانات قیمت و فقدان همکاری‌های منطقه‌ای، این تنش‌ها هزینه‌های سنگینی را بر اقتصاد پاکستان تحمیل کرده‌اند. به موازات این امر، رقابت قدرت‌های بزرگ در جنوب آسیا نیز تشدید شده است: از یک سو، چین با پروژه کمربند و جاده، در حال گسترش نفوذ خود در این منطقه است و از سوی دیگر، هند و ایالات متحده نیز در راستای مقابله با نفوذ روزافزون چین، یک اتحاد راهبردی را شکل داده‌اند. در این راستا، دولت‌های مختلف در پاکستان کاهش وابستگی به واردات سوخت، تأمین امنیت انرژی و رهایی از هزینه‌های فزاینده برق را در اولویت کاری خود قرار

داده‌اند. هرچند تاکنون نتیجه مطلوبی حاصل نشده و بی‌ثباتی‌های بازار انرژی، موجب تضعیف اقتصاد این کشور شده‌اند، اما مقامات بلندپایه این کشور تلاش کرده‌اند با ایجاد بستر مناسب برای استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر (خورشیدی، بادی، هیدروژن سبز و غیره) و نیز سرمایه‌گذاری و انعقاد قراردادهای بلندمدت انرژی با بازیگران مطرح این حوزه، گام‌هایی اساسی در راستای انعطاف‌پذیری و تنوع‌بخشی به منابع انرژی موردنیاز خود بردارند. به طور کلی، جایگزینی منابع انرژی مستلزم یک تفکر استراتژیک است که پاکستان آن را در ترویج استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر می‌بیند. شایان ذکر است که این امر، مدرن‌سازی زیرساخت‌های انرژی و اتخاذ رویکردی منسجم در ارتباط با این حوزه را نیز ضروری می‌سازد. با این حال، به نظر می‌رسد به دلیل تنش‌های ژئوپلیتیکی و رقابت‌های ژئواکونومیک قدرت‌های جهانی از جمله ایالات متحده و چین، پاکستان را ملزم به انعقاد توافق‌نامه‌های بلندمدت با کشورهای حوزه خلیج فارس در زمینه امنیت انرژی نماید و هم‌زمان، با ایجاد تعادل میان استراتژی‌های ژئوپلیتیکی خود، سرمایه‌گذاری‌ها را لازم را در جهت کاهش شکنندگی محیط امنیت انرژی خود انجام دهد. همچنین پس از کاهش نسبی تنش‌ها در منطقه، احیای مذاکرات تکمیل خط لوله گاز ایران و پاکستان، در کانون توجه مسئولان دو کشور قرار گرفته است؛ البته تحقق این امر منوط به آن است که موانع ژئوپلیتیکی مرتفع گردند و هر دو کشور بتوانند گفت‌وگوهای خود را تا حصول توافق، ادامه دهند. در صورت تکمیل و بهره‌برداری، این پروژه می‌تواند باعث کاهش قابل توجه واردات پاکستان در بخش انرژی گردد، تولید برق در این کشور را افزایش دهد و امنیت انرژی اسلام‌آباد را در بلندمدت تضمین نماید.

دکتر مریم وریج کاظمی

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه‌ها.





تجارت ایران و پاکستان؛ در مسیر جهش ده میلیارد دلاری نوشته تیم تحریریه



مقدمه

نشان‌دهنده عزم دو کشور برای پیشبرد همکاری‌های اقتصادی فارغ از فراز و نشیب‌های سیاسی منطقه‌ای است. داده‌های تجاری نشان می‌دهد که با وجود روند صعودی تبادلات، همچنان فاصله معناداری تا هدف تعیین‌شده وجود دارد؛ حجم مبادلات دوجانبه در سال ۲۰۲۵ در حدود ۳.۱۲۹ میلیارد دلار بوده که سهم صادرات ایران به پاکستان ۲.۴۲۳ میلیارد دلار و حجم واردات از پاکستان ۷۰۶ میلیون دلار بوده است. این مقاله درصدد است با رویکردی تحلیلی و با تکیه بر داده‌های موجود، ابعاد مختلف این هدف‌گذاری را مورد واکاوی قرار داده و به ارزیابی امکان‌پذیری، چالش‌های پیش رو و چشم‌انداز آینده این همکاری بپردازد. سؤال کلیدی آن است که آیا با وجود موانع ساختاری متعدد (نظیر تحریم‌های بین‌المللی، ناامنی‌های مرزی و ضعف زیرساخت‌ها)، تحقق هدف ده

در ژوئیه ۲۰۲۶، "اسکندر مومنی"، وزیر کشور جمهوری اسلامی ایران، در جریان سفر به اسلام‌آباد، بار دیگر بر عزم جدی دو کشور برای افزایش حجم تجارت دوجانبه از حدود سه میلیارد دلار کنونی به ده میلیارد دلار تأکید کرد. این هدف بلندپروازانه که پیش‌تر در سفر شهید آیت‌الله رئیسی (رئیس‌جمهور فقید ایران) و سپس دکتر مسعود پزشکیان به پاکستان مورد تأکید قرار گرفته بود، اکنون در بستری از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی پیگیری می‌شود که دارای پیچیدگی‌های خاصی است. سفر وزیر کشور ایران در حالی صورت می‌گیرد که تنش‌های تازه میان ایالات متحده و ایران، تلاش‌های میانجی‌گرانه پاکستان را با چالش‌هایی جدی مواجه ساخته، اما در عین حال،

میلیارد دلاری تجارت میان دو کشور در کوتاه مدت، یک آرزوی دست نیافتنی است یا با اتخاذ راهبردهایی مناسب، می توان به آن دست یافت؟

فضای کنونی؛ ظرفیت ها و تنگناها

وضعیت فعلی تجارت میان ایران و پاکستان را می توان با عنوان "نیمه فعال و ناقص" توصیف کرد که علی رغم وجود اراده سیاسی در بالاترین سطوح، همچنان با موانع ساختاری متعددی دست به گریبان است. حجم تجارت کنونی که در حدود سه میلیارد دلار برآورد می شود، فاصله قابل توجهی با هدف ده میلیارد دلاری دارد و آنچه این شکاف را عمیق تر می کند، ساختار نامتوازن آن است؛ به گونه ای که صادرات ایران به پاکستان در حدود ۳.۵ برابر واردات از این کشور است. این عدم توازن نشان می دهد که پتانسیل های صادراتی پاکستان به ایران هنوز به درستی شکوفا نشده و بازار ایران برای صادرات کالاهای پاکستانی از ظرفیت بالایی برخوردار است. در این میان، سهم عمده مبادلات از طریق مرزهای زمینی انجام می شود و نقش حمل و نقل دریایی در این زمینه با وجود بنادر مهمی همچون چابهار، گوادر و کراچی، بسیار ناچیز است. پیشینه روابط تجاری دو کشور نشان می دهد که پیش از تشدید تحریم های آمریکا بر علیه تهران، مبادلات تجاری دو کشور در سال مالی ۲۰۱۰ از مرز ۱.۲ میلیارد دلار عبور کرده بود، اما تشدید محدودیت های بانکی و مالی بین المللی، جریان تجارت رسمی را به شدت محدود ساخت و بسیاری از مبادلات به سمت کانال های غیررسمی سوق یافت. با روی کار آمدن دولت وفاق ملی در ایران (دولت دکتر مسعود پزشکیان) و اتخاذ سیاست همسایگی به عنوان محور اصلی دیپلماسی اقتصادی این دولت، گام های تازه ای برای احیای روابط تجاری با همسایگان، به ویژه پاکستان، برداشته شد. سفر رئیس جمهور ایران به پاکستان در مردادماه ۱۴۰۴ و امضای ۱۲ سند همکاری در حوزه های مختلف، نقطه عطفی در این مسیر محسوب می شود و متعاقباً، دیدارهای مقامات عالی رتبه اقتصادی دو کشور با هم، به توافق برای تشکیل کمیته ای مشترک به منظور رفع موانع تجارت مرزی

و لجستیکی انجامید. با این حال، مهم ترین مانع بر سر راه توسعه تجارت دو کشور، نبود کانال های بانکی مستقیم و کارآمد است که ناشی از اعمال تحریم های بین المللی علیه ایران می باشد و فعالان اقتصادی را ناگزیر به استفاده از سازوکارهای پیچیده مبادلات تهاتری کرده است. نمونه بارز این دشواری، ناکامی قرارداد ایران با شرکت بازرگانی دولتی پاکستان در زمینه صادرات برنج به این کشور به ارزش ۱۸.۶۷۵ میلیون یورو بود؛ قراردادی که به دلیل عدم وجود کانال های بانکی رسمی و الزام به تهاتر با واردات برق از ایران، با پیچیدگی های اجرایی غیرقابل حلی مواجه شد.

آسیب شناسی رویکردهای موجود

با بررسی رویکرد دو کشور در قبال هدف گذاری تجارت ده میلیارد دلاری، می توان چندین شکاف و مانع جدی را در مسیر تحقق آن مشاهده نمود. نخستین مانع ساختاری، آن است که اگرچه دو کشور در سطح کلان بر اراده سیاسی خود برای افزایش تجارت دوجانبه تأکید دارند، اما در عمل، بسیاری از موانع ساختاری (از جمله تشریفات گمرکی پیچیده، نبود خطوط منظم کشتیرانی، ضعف زیرساخت های حمل و نقل در دو سوی مرز و مسائل و مشکلات امنیتی در مناطق مرزی) همچنان پابرجا هستند و اراده سیاسی هرچند ضروری، اما به تنهایی برای رفع آن ها کافی نیست. وزیر کشور ایران در این سفر با اشاره به این موانع، تأکید کرد که برای تحقق هدف تجارت ده میلیارد دلاری، می بایست به طور متوسط روزانه دو هزار کامیون یا کانتینر بین دو کشور تردد کنند، در حالی که در شرایط کنونی، تنها حدود بیست درصد از این ظرفیت محقق می شود.

دومین مانع ساختاری، به ساختار نامتوازن تجارت دو کشور و سهم ناچیز صادرات پاکستان به ایران بازمی گردد که نشان دهنده عدم تناسب منافع در همکاری های اقتصادی کنونی است. تازمانی که فعالان اقتصادی پاکستانی نتوانند به طور مؤثر به بازارهای ایران دسترسی پیدا کنند، انگیزه چندانی برای سرمایه گذاری در زیرساخت های تجاری و افزایش مبادلات نخواهند داشت.

قفقاز و خاورمیانه باشد. احیای توافق هسته‌ای و رفع تدریجی تحریم‌ها می‌تواند بزرگ‌ترین گشایش را در مسیر تجارت دو کشور ایجاد کند و شواهد حکایت از آن دارد که در صورت بهبود شرایط بین‌المللی، حجم تجارت میان دو کشور می‌تواند ظرف پنج سال به ده میلیارد دلار برسد.

با این حال، نباید از راهکارهای عملی و کوتاه‌مدت نیز غافل شد. ایجاد بازارچه‌های مرزی، استفاده از سازوکار تهاتر کالا، فعال‌سازی کریدورهای ترانزیتی مانند کریدور شمال-جنوب و اتصال بنادر چابهار و گوادر از طریق کریدورهای ریلی و جاده‌ای، می‌توانند به عنوان راهکارهای عملی و کوتاه‌مدت، به افزایش تدریجی مبادلات دوجانبه کمک کنند.

با واکاوی تحولات کنونی، سه سناریوی محتمل برای آینده تجارت دو کشور قابل تصور است. در سناریوی نخست یا بهینه، با احیای توافق هسته‌ای و رفع تحریم‌ها، کانال‌های بانکی دو کشور به‌طور کامل فعال می‌شوند، پروژه خط لوله گاز به سرانجام می‌رسد و تجارت دو کشور با جهشی بی‌سابقه به هدف ده میلیارد دلاری نزدیک می‌شود. در سناریوی دوم یا واقع‌گرایانه، با بهبود تدریجی روابط ایران و غرب و اتخاذ راهکارهای جایگزین مالی، حجم تجارت میان دو کشور به تدریج افزایش می‌یابد و به رقم پنج تا شش میلیارد دلار می‌رسد، اما تحقق کامل هدف ده میلیارد دلاری نیاز به مدت‌زمان بیشتری خواهد داشت. در سناریوی سوم یا بدبینانه، تشدید تحریم‌ها و تداوم تنش‌های منطقه‌ای، نه تنها مانع افزایش تجارت دو کشور می‌شود، بلکه حتی حجم فعلی مبادلات را نیز کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

هدف‌گذاری افزایش تجارت میان ایران و پاکستان به ده میلیارد دلار، اگرچه بلندپروازانه به نظر می‌رسد، اما با توجه به پتانسیل‌های اقتصادی دو کشور، اراده سیاسی موجود در بالاترین سطوح دو کشور و مزیت‌های ژئواکونومیک منطقه، هدفی دست‌یافتنی محسوب می‌شود. اما تحقق این هدف، در گرو عبور از موانع ساختاری چندلایه‌ای است

سومین مانع، به محدودیت‌های ذاتی مکانیسم تهاتر کالا بازمی‌گردد. اگرچه تهاتر و استفاده از ارزهای ملی به عنوان راه‌کاری برای دورزدن تحریم‌ها مطرح شده، اما این روش‌ها پیچیدگی‌های عملیاتی خاص خود را دارند و نمی‌توانند به‌طور کامل جایگزین سیستم بانکی کارآمد شوند. تجربه شکست‌خورده قرارداد برنج، هشدار جدی برای فعالان اقتصادی دو کشور بود که بدون ایجاد کانال‌های مالی شفاف و مطمئن، هرگونه توافق تجاری کلان محکوم به شکست خواهد بود.

چهارمین مانع ساختاری، فقدان یک موافقت‌نامه تجارت آزاد جامع میان دو کشور است که اگرچه به عنوان یک چالش جدی مطرح شده است، اما ریشه‌های عمیق‌تری دارد؛ دو کشور سال‌هاست درباره موافقت‌نامه ترجیحی گفت‌وگو می‌کنند، اما هنوز یک موافقت‌نامه جامع تجارت آزاد را نهایی ننموده‌اند که بتواند تعرفه‌های گمرکی را به‌طور قابل‌توجهی کاهش دهد و روند مبادلات را تسهیل کند. بدون چنین چارچوب حقوقی منسجمی، فعالان اقتصادی با ابهام و هزینه‌های گمرکی بالا روبه‌رو هستند که انگیزه سرمایه‌گذاری در بازار دو کشور را کاهش می‌دهد.

افق‌های پیش رو؛ فرصت‌ها و راهبردها

با وجود چالش‌های یادشده، چشم‌انداز تحقق هدف ده میلیارد دلاری تجارت ایران و پاکستان چندان دور از انتظار نیست و با اتخاذ راهبردهایی مناسب، می‌توان به آن دست یافت. کارشناسان اقتصادی براین باورند که اقتصادهای دو کشور مکمل هم هستند و در بسیاری از حوزه‌ها، با یکدیگر رقابت ندارند. پاکستان به عنوان یک کشور با اقتصاد مبتنی کشاورزی و صنایع نساجی، به انرژی ارزان قیمت ایران دسترسی دارد و ایران نیز به عنوان یک تولیدکننده نفت و گاز و صنایع پتروشیمی، می‌تواند بسیاری از نیازهای اساسی پاکستان را تأمین کند.

از سوی دیگر، پاکستان با جمعیتی بالغ بر ۲۶۰ میلیون نفر، بازاری عظیم برای محصولات کشاورزی، صنعتی و معدنی ایران محسوب می‌شود و در مقابل، ایران نیز می‌تواند به‌منزله دروازه ورود پاکستان به بازارهای آسیای مرکزی،

که مهم‌ترین آن‌ها، تحریم‌های بین‌المللی و نبود کانال‌های بانکی کارآمد، ناامنی در مناطق مرزی، ضعف زیرساخت‌های حمل‌ونقل و فقدان موافقت‌نامه جامع تجارت آزاد میان دو کشور می‌باشند. سفر "اسکندر مومنی" به پاکستان در ژوئیه ۲۰۲۶، در بستر تحولات پیچیده منطقه‌ای و با تأکید بر ضرورت آماده‌سازی زیرساخت‌های مرزی و توسعه همکاری‌های لجستیکی، نشان داد که دو کشور مصمم‌اند تا با نگاه به فرصت‌ها و نه صرفاً موانع، گام‌های عملی برای تحقق این آرمان مشترک بردارند. از میان سه سناریوی مطرح‌شده، سناریوی دوم (واقع‌گرایانه) محتمل‌ترین گزینه به نظر می‌رسد، چراکه تحقق سناریوی بهینه به عواملی فراتر از اراده دو کشور (از جمله سرنوشت تحریم‌ها و دیپلماسی هسته‌ای) وابسته است و سناریوی بدبینانه نیز با توجه به عزم موجود در میان مقامات دو کشور، دور از انتظار است. در نهایت، موفقیت در این مسیر، علاوه بر همت و اراده دو کشور، به شدت به تحولات بین‌المللی و به‌ویژه سرنوشت تحریم‌ها و دیپلماسی هسته‌ای گره خورده است. با این حال، فعال‌سازی کریدورهای ترانزیتی، ایجاد بازارچه‌های مرزی و بهره‌گیری از سازوکارهایی همچون تهاتر و ارزهای ملی، می‌تواند به عنوان راهبردی کوتاه‌مدت و عملی، حرکت در مسیر این هدف بزرگ را تسریع بخشد و زمینه‌ساز جهشی بزرگ در روابط اقتصادی دو کشور شود؛ جهشی که در راستای منافع اقتصادی دو کشور و کل منطقه خواهد بود.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





سرشماری کشاورزی پاکستان؛

روایتی از فدراسیونی که زیر خاک مزارع پنهان است
نوشته تیم تحریریه



مقدمه

استخراج منابع و اعمال کنترل به کار می‌رفتند، کارکردی دوسویه یافته‌اند: داده‌ها اکنون می‌توانند به جامعه امکان شناخت تغییرات خویش را بدهند و خواستار پاسخگویی دولت در قبال پیامدهای این دگرگونی‌ها و سیاست‌های اتخاذ شده باشند.

هفتمین سرشماری کشاورزی پاکستان در سال ۲۰۲۴ را باید در همین چارچوب تحلیل کرد. این سرشماری که نخستین تجربه جمع‌آوری دیجیتال اطلاعات مرتبط با کشاورزی، دامداری و ماشین‌آلات مربوطه در این کشور به شمار می‌رود، در دو مرحله از سپتامبر ۲۰۲۴ تا فوریه ۲۰۲۵ به اجرا درآمد. برخلاف سرشماری‌های جامع که همه واحدهای کشاورزی شمارش می‌شوند، این مطالعه مبتنی بر نمونه‌گیری از «موضع‌ها» و بلوک‌های شهری منتخب بود؛ با این حال، زمین‌های زراعی وسیع نیز در نمونه گنجانده

سرشماری و ثبت املاک و دارایی‌های منقول و غیر منقول، در طول تاریخ، هرگز کنشی بی‌طرفانه و فارغ از مناسبات قدرت نبوده است. در هند تحت سلطه بریتانیا، سرشماری‌ها، اسناد مالکیت و نقشه‌های آبیاری، فراتر از ابزارهای شناخت جامعه، بخشی از سازوکار حکمرانی استعماری را شکل می‌دادند که به واسطه آن، جمعیت و دارایی‌ها قابل شناسایی، تفکیک و مدیریت می‌گشتند. ایجاد «مستعمرات کانالی» نیز زمین، آب و درآمدهای دولتی را به شبکه‌ای بوروکراتیک و متمرکز پیوند می‌زد که هدف نهایی آن، بهره‌کشی از منابع بود.

پاکستان پس از استقلال، میراث‌دار این دستگاه عظیم اداری گردید. اما در نظم معاصر، اعدادی که روزگاری برای

شدند. بهره‌گیری از رایانه، نقشه‌برداری مبتنی بر سامانه اطلاعات جغرافیایی و پایش لحظه‌ای داده‌ها، امکان برآوردی نسبتاً دقیق را در سطوح مختلف جغرافیایی، فراهم ساخت. این تفاوت روش شناختی، به‌ویژه در مقایسه با دوره‌های پیشین، ضرورت تفسیر محتاطانه ارقام را ایجاب می‌کند.

با این حال، داده‌های کنونی منظم‌ترین و جامع‌ترین تصویر موجود از ساختار کشاورزی پاکستان در سطح ملی را ارائه می‌دهند؛ تصویری که در ورای اعداد ثبت شده، می‌توان به‌خوبی لایه‌های پنهان تحولات اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی را مشاهده نمود.

تفرق اراضی و تغییر ساختار اقتصاد روستایی

نخستین و شاید نگران‌کننده‌ترین پیام این سرشماری، تداوم روند تفرق اراضی است. شمار واحدهای کشاورزی پاکستان که در سال ۲۰۱۰ حدود ۸٫۲۶ میلیون واحد بود، در سال ۲۰۲۴ به ۱۱٫۱ میلیون واحد بالغ گردیده و طی چهارده سال، افزایشی ۳۴ درصدی را تجربه کرده است. این در حالی است که مساحت کل زمین‌های کشاورزی در همین بازه زمانی تنها ۱۲ درصد افزایش یافته است. پیامد طبیعی این شکاف، کاهش اندازه متوسط مزارع است؛ متوسط مساحت هر واحد از ۶٫۴ ایکر در سال ۲۰۱۰ به ۵٫۳ ایکر در سال ۲۰۲۴ تنزل یافته است.

اما این پایان ماجرا نیست. تعداد واحدهایی که از چند قطعه مجزا تشکیل شده‌اند، از ۲٫۸۳ میلیون در سال ۲۰۱۰ به ۴٫۹۸ میلیون در سال ۲۰۲۴ رسیده و متوسط تعداد قطعات جداگانه در هر واحد نیز از سه به هفت قطعه افزایش یافته است. به عبارت دیگر، متوسط تعداد قطعات تشکیل‌دهنده یک مزرعه پراکنده، در فاصله دو سرشماری حدود ۱۳۳ درصد رشد داشته است. این تحولات، پیامدهایی فراتر از ثبت مالکیت داشته‌اند. کشاورزی که زمینش میان چند نقطه پراکنده است، هزینه‌های زمانی و مالی بیشتری را برای شخم، آبیاری و حفاظت از محصول خود متحمل می‌شود؛ سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌هایی چون تسطیح، انتقال آب و حفر چاه در چنین ساختاری دشوارتر می‌گردد و اختلافات

مرزی فزونی می‌یابد. مکانیزاسیون نیز تنها در صورت کاربرد در مقیاسی مناسب، توجیه اقتصادی می‌یابد. از این منظر، مزرعه‌ای با هفت قطعه پراکنده، نه فقط کوچک‌تر شده، بلکه بهره‌برداری کارآمد از آن نیز به مراتب دشوارتر شده است. نظام ارث، نیروی محرکه اصلی این فرایند محسوب می‌شود. با تغییر نسل، مالکیت زمین میان وراثت تقسیم می‌شود و در بسیاری موارد، تقسیم حقوقی به تقسیم عملیاتی اراضی نیز می‌انجامد. زمینی که زمانی یک واحد نسبتاً منسجم بود، پس از چند نسل ممکن است میان شمار زیادی از وراثت تقسیم شود و سهم هریک نیز از چند قطعه غیرمجاور تشکیل گردد. این مسئله با تناقضی دیگر همراه است: زنان در بسیاری از موارد از سهم قانونی ارث محروم می‌مانند و بدین ترتیب، پاکستان از یک سو با خردشدن مستمر مالکیت روبه‌روست و از سوی دیگر، نظام تقسیم ارث، حقوق برابر همه وارثان را تضمین نمی‌کند.

پاسخ مناسب به این معضل، محدودسازی حقوق ارث نیست، بلکه تمایز میان «مالکیت» و «بهره‌برداری» است. اعضای یک خانواده می‌توانند سهم مستقل خود از درآمد زمین را حفظ کنند، اما قطعات مجاور را از نظر عملیاتی به‌عنوان یک واحد یکپارچه اداره نمایند. تعاونی‌های تولیدکنندگان، شرکت‌های خانوادگی، استخرهای مشترک ماشین‌آلات و بازارهای دیجیتالی اجاره زمین، از جمله سازوکارهایی هستند که می‌توانند چنین الگویی را عملی سازند. دولت نیز از طریق تهیه نقشه‌های کاداستر دقیق، ثبت کم‌هزینه قراردادهای، ارائه فرم‌های استاندارد و ایجاد مراجع حل اختلاف، می‌تواند زیرساخت‌های حقوقی لازم برای این کار را فراهم آورد.

در این میان، تضمین حقوق زنان نقشی کلیدی دارد: زنان وارث باید رسماً به‌عنوان عضو واحد مالکیتی گردند، سهم درآمد خود را مستقیماً دریافت کنند و امکان قانونی خروج از ترتیبات مشترک را داشته باشند. بدین ترتیب، مشکل اصلی کشاورزی پاکستان لزوماً زیاد بودن تعداد مالکان نیست، بلکه نبود نهادهایی است که به مالکان کوچک اجازه دهند تا بدون از دست دادن مالکیت خود، در مقیاسی بزرگ‌تر و به‌صورت اشتراکی تولید کنند. تجمیع مالکیت ممکن است پیامدهای ناعادلانه‌ای داشته باشد، اما تجمیع بهره‌برداری،

است. زمین‌های آبیاری شده صرفاً با آب کانال از ۱۲,۳ به ۱۴,۵ میلیون ایکر رسیده و سهم آنها از کل اراضی آبی از حدود ۳۶ به ۳۲ درصد کاهش یافته است. اراضی بهره‌مند از کانال و چاه لوله‌ای (به‌طور هم‌زمان) نیز از ۱۳,۹ به ۱۳,۵ میلیون ایکر تنزل کرده‌اند. در مقابل، اراضی متکی به چاه‌های لوله‌ای، بیش از دو برابر شده و از ۶,۱ میلیون ایکر در سال ۲۰۰۵ به ۱۴,۱ میلیون ایکر در سال ۲۰۲۴ رسیده‌اند و سهم آنها از کل اراضی آبی از حدود ۱۸ به ۳۱ درصد افزایش یافته است. بنابراین، تحول واقعی را نباید در ناپدید شدن کانال‌ها جست؛ آنچه رخ داده، جابه‌جایی تدریجی مرکز ثقل آبیاری از آب‌های سطحی تحت مدیریت عمومی به آب‌های زیرزمینی تحت کنترل بخش خصوصی است.

افزایش تعداد چاه‌های لوله‌ای و پمپ‌های بالابر، این دگرگونی را آشکارتر می‌سازند: تعداد این چاه‌ها از حدود ۹۳۰ هزار واحد در سال ۲۰۰۴ به ۱,۸۳ میلیون واحد در سال ۲۰۲۴ رسیده‌اند. اما شاید مهم‌ترین تحول، تغییر منبع انرژی آنها باشد. در سال ۲۰۰۴، انرژی خورشیدی نقش چندانی در تأمین برق مورد نیاز چاه‌ها و پمپ‌های آب نداشت، اما امروزه نزدیک به ۹۶۰ هزار واحد از مجموع ۱,۸۳ میلیون چاه و پمپ، با انرژی خورشیدی کار می‌کنند. به بیان دیگر، حدود نیمی از این تجهیزات از انرژی خورشیدی استفاده می‌کنند و تعداد آنها حتی از مجموع واحدهای دیزلی و برقی فراتر رفته است. افزایش قیمت سوخت، استفاده از پمپ‌های دیزلی را کاهش داده و برق شبکه نیز به دلیل هزینه بالا و ناپایداری، گزینه‌ای محدود برای استفاده است. به این ترتیب، انرژی خورشیدی در فاصله‌ای کوتاه، از عاملی حاشیه‌ای به بزرگ‌ترین منبع تأمین انرژی برای آبیاری مزارع پاکستان تبدیل شده است؛ تحولی که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های فناوریانه تاریخ کشاورزی این کشور دانست.

اما این انقلاب، تقریباً بدون چارچوب سیاستی متناسب رخ داده است. برنامه‌های مالی هماهنگی برای مدیریت گذار وجود نداشته، اندازه‌گیری برداشت آب زیرزمینی هم‌پای گسترش پمپ‌های خورشیدی الزامی نشده و برنامه جامعی در سطح حوضه‌های آبریز برای مواجهه با شرایطی که میزان پمپاژ نه با قیمت سوخت، بلکه تنها با ساعات تابش خورشید محدود می‌شود، شکل نگرفته است. اهمیت این تحول

مزایای مقیاس را بدون سلب دارایی مالکان کوچک فراهم می‌آورد.

همین تغییرات را باید در کنار تحولی دیگر در اقتصاد روستایی پاکستان که همان رشد سریع دامداری‌ها است، مشاهده نمود. شمار گاو‌ها از حدود ۳۴,۳ میلیون رأس در سال ۲۰۰۶ به ۵۵,۹ میلیون رأس در سال ۲۰۲۴ (افزایش ۶۳ درصد)، گاو میش‌ها از ۲۷,۳ به ۴۷,۷ میلیون (نزدیک به ۷۵ درصد) و جمعیت بزها از ۵۳,۸ به ۹۵,۸ میلیون (حدود ۷۸ درصد) افزایش یافته است. این ارقام هنگامی معنادار می‌شوند که بدانیم جمعیت انسانی پاکستان در همین بازه حدود ۵۲ درصد رشد داشته است. به عبارت دیگر، جمعیت گاو، گاو میش و بز، سریع‌تر از جمعیت انسانی کشور افزایش یافته، حال آنکه تعداد گوسفندان تنها ۳۶ درصد رشد داشته و از نرخ افزایش جمعیت عقب مانده است.

این روند را می‌توان به افزایش تقاضا برای شیر، گوشت و دیگر محصولات دامی متعاقب رشد جمعیت، شهرنشینی و تغییر الگوهای مصرف نسبت داد که نشانه‌ای از شکل‌گیری تدریجی اقتصادی روستایی با سهم فزاینده دامداری است. این تحول در شرایطی که اندازه مزارع کوچک‌تر شده، اهمیتی مضاعف می‌یابد؛ زیرا دامداری الزاماً به مالکیت زمین‌های وسیع وابسته نیست و می‌تواند برای خانوارهای کم‌زمین یا بی‌زمین، منبع درآمد مهمی باشد. با این حال، افزایش تعداد دام به‌تنهایی به معنای بهبود بهره‌وری نیست. اگر این رشد با ارتقای ژنتیک، تغذیه، خدمات دامپزشکی، زنجیره سرد و دسترسی به بازار همراه نشود، پاکستان ممکن است صرفاً از نظر تعداد دام رشد داشته باشد، بی‌آنکه ارزش اقتصادی متناسبی از این ظرفیت عاید این کشور گردد. پرسش سیاستی محوری، از این رو، نه افزایش تعداد دام‌ها، بلکه چگونگی ساختن اقتصاد مدرن دامداری است.

انقلاب خاموش آب‌های زیرزمینی

دومین تحول بزرگ، نه بر سطح زمین، که در زیر آن جریان دارد. مساحت کل اراضی آبی از حدود ۳۴,۱ میلیون ایکر در سال ۲۰۱۰ به ۴۵,۹ میلیون ایکر در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته، اما تغییرات اساسی در منابع تأمین آب رخ داده

این تحولات حتی بر آینده شهرهای پاکستان نیز سایه افکنده اند. اگر وابستگی کشاورزی به کانال‌های آبیاری کاهش یابد، ممکن است بخشی از آب سطحی برای مصارف شهری، صنعتی یا زیست‌محیطی آزاد شود، اما چنین نتیجه‌ای به سادگی به دست نمی‌آید. پیش از آنکه استقلال آبی کشاورزان به معنای وجود آب مازاد تلقی شود، کشور به آمار جامع منابع آب در سطح حوضه‌های آبریز نیاز دارد. استقلال جدید کشاورزان تنها در صورتی پایدار خواهد بود که با قواعد جمعی تازه‌ای برای حفاظت از سفره‌های زیرزمینی همراه شود.

این مسئله با الگوی کشت کشور نیز پیوند مستقیم دارد. سطح زیر کشت برنج در مقطع زمانی ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۴ حدود ۱۵ درصد افزایش یافته و در نتیجه، زمین بیشتری به یکی از آب‌برترین محصولات اختصاص یافته است. سطح زیر کشت نیشکر، دیگر محصول بسیار آب‌بر متمرکز در پنجاب و سند، نیز تقریباً بدون تغییر باقی مانده است. این روند با الزامات سازگاری اقلیمی به سادگی قابل جمع نیست. در شرایطی که بارش‌ها بی‌ثبات‌تر و تابستان‌ها گرم‌تر می‌شوند، انتظار می‌رود کشاورزی به سوی محصولات با مصرف آب کمتر حرکت کند؛ اما پاکستان سطح زیر کشت برخی از آب‌برترین محصولات را حفظ یا افزایش داده و هم‌زمان آب مورد نیاز آن‌ها را بیش از پیش از چاه‌های لوله‌ای تأمین می‌کند. بنابراین، گسترش محصولات آب‌بر و انقلاب چاه‌های خورشیدی، دو روی یک سکه‌اند: کشاورزی پاکستان در حال برداشت از حسابی است که موجودی واقعی آن، یعنی ذخایر آب زیرزمینی کشور، هنوز به درستی محاسبه نشده است.

کشاورزی و جغرافیای پنهان پاکستان

سرشماری سال ۲۰۲۴، در کنار هشدارهای خود، پیکربندی نادیده گرفته‌شده‌ای را از کشور پاکستان آشکار می‌سازد. وحدت این کشور معمولاً از دریچه قانون اساسی، احزاب، مناسبات مرکز و ایالت‌ها یا بحران‌های سیاسی مطالعه می‌شود. اما شاید بخشی از بنیان واقعی این کشور را نه در اسلام‌آباد و مجالس ایالتی، بلکه در کیسه‌های غلات،

فقط فنی نیست. نظام کانال‌های آبیاری که ریشه در دوران استعمار دارد، دسترسی کشاورز به آب را به برنامه‌های رسمی توزیع و موقعیت مصرف‌کنندگان بالادست وابسته ساخته بود. چاه‌های لوله‌ای این رابطه را تغییر می‌دهد و به کشاورز در تعیین زمان آبیاری اختیار بیشتری می‌بخشد و وابستگی او به دولت و نظم جمعی حاکم بر کانال‌ها را کاهش می‌دهد.

انرژی خورشیدی این استقلال را گامی فراتر می‌برد، زیرا هزینه مستمر سوخت را با سرمایه‌گذاری اولیه جایگزین می‌کند. از همین رو، گسترش چاه‌های خورشیدی ممکن است در بلندمدت مناسبات اجتماعی روستاهای پاکستان را نیز دگرگون سازد. استقلال بیشتر از شبکه دولتی آب، می‌تواند بر شکل‌گیری گروه‌های قدرتمند روستایی و حتی افزایش قدرت چانه‌زنی آنان در برابر گروه‌های شهری اثر بگذارد. داده‌های سرشماری به‌تنهایی برای اثبات چنین پیامدهایی کافی نیستند، اما نشان می‌دهند که یک تحول ساختاری در حال شکل‌گیری است.

در عین حال، آنچه برای کشاورز استقلال محسوب می‌شود، ممکن است از منظر جامعه به «بحران منابع مشترک» بدل گردد. کشاورزی که آب‌های زیرزمینی را استخراج می‌کند، سود آن را مستقیماً دریافت می‌دارد، اما هزینه افت سطح آب، افزایش شوری و کاهش کیفیت سفره‌های آب زیرزمینی میان همسایگان و نسل‌های آینده پخش می‌شود. انرژی خورشیدی این مسئله را پیچیده‌تر کرده است. در نظام مبتنی بر گازوئیل یا برق، هر ساعت پمپاژ هزینه‌ای محسوس دارد و محدودیت‌های اقتصادی ایجاد می‌کند. اما با نصب سامانه‌های خورشیدی، هزینه نهایی هر ساعت پمپاژ اضافی در نگاه کشاورز ناچیز می‌شود و مهم‌ترین مانع اقتصادی برداشت بیشتر آب از میان می‌رود. بدین ترتیب، پاکستان نیازمند پاسخ به پرسش‌هایی است که با امنیت آبی آینده آن پیوند خورده‌اند: سطح آب زیرزمینی در کدام مناطق سریع‌تر کاهش می‌یابد؟ چه میزان از آب برداشت‌شده به سفره‌ها بازمی‌گردد؟ چه گروه‌هایی توانایی مالی حفر چاه‌های عمیق‌تر را دارند؟ و افزایش برداشت از آب زیرزمینی چه اثری بر جریان آب رودخانه‌ها خواهد داشت؟

ایالت‌ها، شبکه‌ای روزمره از وابستگی‌های اقتصادی وجود دارد که اجزای فدراسیون را به یکدیگر متصل می‌کند. این «فدراسیون روزمره» شاید در برخی جهات از لفاظی‌های سیاسی نخبگان ریشه‌دارتر باشد.

البته این وابستگی متقابل با نوعی عدم توازن همراه است. پنجاب در گندم، برنج، پنبه، نیشکر و حتی ذرت، جایگاهی برجسته دارد و سند دومین بازیگر اصلی است. این تمرکز از یک سو به پنجاب وزن فوق‌العاده‌ای در امنیت غذایی کشور می‌دهد و از سوی دیگر، کل کشور را در برابر شوک‌های کشاورزی این ایالت آسیب‌پذیر می‌کند. یک فصل نامساعد در پنجاب (ناشی از سیل، موج گرما یا کاهش آب کانال‌ها) می‌تواند به سرعت از یک مسئله ایالتی به بحرانی ملی بدل شود.

اما در دل همین ساختار، یکی از جدی‌ترین هشدارهای سرشماری دیده می‌شود. سطح زیر کشت پنبه از ۹,۲۳ میلیون ایکر در سال ۲۰۱۰ به ۶,۵۱ میلیون ایکر در سال ۲۰۲۴ رسیده که نشان‌دهنده کاهش ۲۹ درصدی سطح زیر کشت این محصول است. این رقم هنگامی اهمیت می‌یابد که بدانیم کل سطح زیر کشت محصولات در همین دوره حدود ۲۲ درصد افزایش یافته است. بنابراین، افت تولید پنبه محصول کوچک‌شدن کشاورزی نیست؛ این محصول در حال از دست دادن جایگاه خود در میان محصولات کشاورزی است و سهم آن از کل سطح زیر کشت از حدود ۱۴ درصد به کمتر از ۸ درصد کاهش یافته است.

این تغییر، مستقیماً به ساختار اقتصاد کلان کشور مربوط می‌شود. صنعت نساجی همچنان بزرگ‌ترین منبع درآمد صادراتی پاکستان است و توسعه تاریخی آن بر پایه تولید داخلی پنبه استوار بوده است. اگر ظرفیت صنایع نساجی حفظ یا گسترش یابد، اما تولید ماده اولیه داخلی عقب‌نشینی کند، این شکاف در بلندمدت از طریق واردات جبران خواهد شد. در چنین شرایطی پاکستان به واردکننده پنبه خام تبدیل می‌شود؛ وضعیتی که کشور را مجبور می‌کند تا بخشی از ذخایر محدود ارزی خود را برای واردات ماده اولیه‌ای هزینه کند که خود ستون اصلی صادرات آن است. به همین دلیل، افت تولید پنبه دیگر صرفاً مسئله‌ای مربوط به بخش کشاورزی نیست؛ این روند به تراز تجاری،

تانکرهای شیر و جعبه‌های میوه‌ای جست که هر روز از مرزهای ایالتی عبور می‌کنند.

داده‌های مربوط به درختان میوه، تصویری روشن را از جغرافیای کشاورزی پاکستان ارائه می‌دهند. حدود ۸۳ درصد از درختان انبه در پنجاب قرار دارند. تقریباً تمامی درختان کینو و حدود ۷۷ درصد از درختان پرتقال و مالته نیز در همین ایالت قرار دارند. در مقابل، بلوچستان حدود ۹۴ درصد از درختان سیب و ۸۷ درصد انار پاکستان را در خود جای داده و حدود نیمی از درختان خرما نیز در این ایالت واقع است. خیبرپختونخوا در برخی محصولات جایگاهی بی‌رقیب دارد؛ حدود ۹۵ درصد از درختان هلو و گردو در این ایالت قرار دارند. سند نیز حدود ۳۸ درصد از درختان خرما را در اختیار دارد و پس از پنجاب یکی از مراکز مهم تولید انبه است، اما اصلی‌ترین محصول آن موز است؛ ۹۹ درصد سطح زیر کشت موز کشور در سند قرار دارد.

این جغرافیای تولید، واقعیتی ساده اما بنیادین را آشکار می‌سازد: هیچ ایالتی به‌تنهایی تمام سبد غذایی پاکستان را تولید نمی‌کند. همین وابستگی متقابل، هرچند با تمرکز بیشتر در پنجاب، در محصولات عمده نیز دیده می‌شود. پنجاب حدود ۵۸ درصد سطح زیر کشت گندم، ۶۲ درصد برنج، ۵۹ درصد پنبه و ۶۹ درصد نیشکر را در اختیار دارد. سند حدود ۲۶ درصد برنج و ۲۸ درصد پنبه را تأمین می‌کند. سهم بلوچستان از گندم و پنبه حدود ۱۳ درصد است و خیبرپختونخوا حدود نیمی از سطح زیر کشت ذرت کشور را در اختیار دارد. البته این ارقام باید محتاطانه تفسیر شوند. داده‌های میوه، سهم ایالت‌ها از تعداد درختان و داده‌های محصولات زراعی، سهم آنها از سطح زیر کشت را نشان می‌دهند و مستقیماً بیانگر میزان تولید یا بهره‌وری نیستند. با این حال، تفاوت‌های اقلیمی، ارتفاع، خاک و دانش انباشته کشاورزی، چنان مزیت‌های نسبی متفاوتی در جغرافیای پاکستان ایجاد کرده‌اند که هیچ ایالتی قادر نیست تمام سبد ملی محصولات را با همان کارایی در مرزهای خود، بازتولید کند. خانواده‌ای در لاهور، میوه‌های بلوچستان و خیبرپختونخوا را مصرف می‌کند و خانواده‌ای در کوئته، برای تأمین بسیاری از محصولات اساسی به پنجاب و سند وابسته است. زیر لایه منازعات سیاسی میان مرکز و

ذخایر ارزی و سیاست صنعتی کشور پیوند خورده است.

نتیجه‌گیری

چالش‌ها و افق‌ها

اگر از جزئیات آماری فاصله بگیریم، سرشماری ۲۰۲۴ تصویری از پاکستانی ارائه می‌دهد که در حال تجربه چند تحول هم‌زمان است: ساختار مالکیت زمین خردتر می‌شود؛ کشاورزان با سرعتی چشمگیر به فناوری‌های خورشیدی روی می‌آورند؛ وابستگی به آب‌های زیرزمینی افزایش می‌یابد؛ الگوی کشت محصولات مهم تغییر می‌کند؛ تولید پنبه، به‌رغم اهمیت حیاتی برای صنایع صادراتی، افت معناداری داشته است؛ تعداد دام‌ها سریع‌تر از جمعیت انسانی رشد می‌کند؛ و ایالت‌های مختلف کشور، با وجود منازعات سیاسی، از طریق تولید و مبادله مواد غذایی به یکدیگر وابسته‌اند. به همین دلیل، این سرشماری در نهایت فقط درباره کشاورزی نیست. خرد شدن زمین می‌تواند بر توزیع ثروت، مهاجرت به شهرها، اشتغال جوانان روستایی و ساختار قدرت سیاسی اثر بگذارد. گسترش استفاده از انرژی خورشیدی در چاه‌های آب، صرفاً موفقیتی در حوزه انرژی‌های پاک نیست، بلکه رابطه میان کشاورز، دولت و منابع طبیعی را بازتعریف می‌کند.

کشاورزی که پیش‌تر برای تأمین آب مورد نیاز، به کانال‌های دولتی و برای انرژی به شبکه برق یا سوخت وابسته بود، اکنون بخشی از استقلال خود را باز یافته است؛ اما همین استقلال فردی، اگر با قواعد جمعی برای حفاظت از آب‌های زیرزمینی همراه نشود، ممکن است به بحرانی عمومی منجر شود. افت تولید پنبه نیز فراتر از مزرعه است؛ وقتی بزرگ‌ترین صنعت صادراتی به ماده اولیه‌ای وابسته باشد که تولید داخلی آن رو به کاهش است، کشاورزی مستقیماً به سیاست‌های ارزی و صنعتی پیوند می‌خورد. حتی جغرافیای میوه‌ها نیز معنایی سیاسی و فدرال می‌یابد: انبه پنجاب، سیب بلوچستان، هلو و گردوی خیبرپختونخوا و موز سند، همراه با جریان غلات و محصولات عمده ایالت‌ها، تصویری از یک فدراسیون اقتصادی را ارائه می‌دهد که حضوری ملموس در زندگی روزمره مردم دارد. به این ترتیب، سرشماری کشاورزی به آینه‌ای برای مشاهده خود پاکستان تبدیل می‌شود.

به‌رغم اهمیت این یافته‌ها، سرشماری ۲۰۲۴ را نباید چیزی فراتر از یک سرشماری صرف تلقی کرد. این مطالعه بر نمونه‌گیری استوار است و تفاوت رویکرد آن با ادوار پیشین، محیط تاریخی مقایسه‌ها را چنان پیچیده می‌سازد که هر قیاسی می‌بایست با احتیاط صورت پذیرد. برای مثال، افزایش تعداد واحدهای کشاورزی ممکن است نشانه واقعی تشدید خرد شدن زمین‌های زراعی باشد، اما بخشی از تفاوت‌های مشاهده شده می‌تواند ناشی از روش نمونه‌گیری، تعریف واحد یا بهبود توانایی ثبت و شناسایی باشد. همین احتیاط درباره افزایش چاه‌ها، تغییر منابع انرژی، رشد دامداری و تغییر سطح زیر کشت محصولات نیز لازم است. سرشماری به ما نشان می‌دهد چه چیزی تغییر کرده است، اما به تنهایی نمی‌تواند تبیین کند چرا تغییر کرده است.

از این رو، ارزش اصلی این داده‌ها شاید بیش از پاسخ‌هایی که می‌دهند، در پرسش‌هایی باشد که ایجاد می‌کنند. اگر نزدیک به نیمی از چاه‌ها و پمپ‌های پاکستان اکنون با انرژی خورشیدی کار می‌کنند، باید متوجه شد که این گذار در کدام مناطق سریع‌تر رخ داده و چه نسبتی با وضعیت سفره‌های آب زیرزمینی دارد. اگر سطح زیر کشت پنبه حدود ۲۹ درصد کاهش یافته، باید بررسی نمود که این زمین‌ها به چه محصولاتی اختصاص یافته‌اند و قیمت، سیاست‌های دولتی، هزینه نهاده‌ها، تغییرات اقلیمی و دسترسی به آب، هر یک چه نقشی در تصمیم کشاورزان داشته‌اند. افزایش جمعیت دام‌ها نیز باید در کنار میزان تولید شیر و گوشت، بهره‌وری هر رأس، قیمت خوراک و خدمات دامپزشکی، مورد مطالعه قرار گیرد. در مورد خرد شدن زمین نیز، آگاهی از متوسط اندازه مزارع کافی نیست؛ باید بررسی نمود که این روند در کدام مناطق شدیدتر است و چگونه بر درآمد خانوار، مکانیزاسیون، مهاجرت روستایی و مشارکت زنان در مالکیت زمین اثر می‌گذارد.

در اینجا مفهوم «سرشماری» دوباره به مسئله «حکمرانی» بازمی‌گردد. حکومت استعماری زمین و جمعیت را اندازه‌گیری می‌کرد تا جامعه را بهتر بشناسد، مالیات بگیرد و کنترل کند؛ اما در نظام معاصر، داده‌ها می‌توانند جهت رابطه را معکوس کند و دولت را در معرض پرسش‌هایی اساسی قرار دهند. اگر زمین‌های کشاورزی در حال خرد شدن است، سیاست‌گذار باید توضیح دهد چه نهادهایی قرار است امکان بهره‌برداری مشترک از آن‌ها را فراهم کنند. اگر نزدیک به نیمی از چاه‌های کشور از انرژی خورشیدی استفاده می‌کنند، باید روشن شود چه کسی و با چه سازوکاری بر برداشت آب‌های زیرزمینی نظارت خواهد کرد. اگر تولید پنبه کاهش یافته، سیاست‌های کشاورزی و صنعتی کشور باید در رابطه با حفاظت از زنجیره ارزش صنایع نساجی پاسخگو باشند. اگر تعداد واحدهای دامداری با سرعتی چنین بالا گسترش یافته، زیرساخت‌های دامپزشکی، فرآوری، زنجیره سرد و صادرات نیز باید متناسب با آن توسعه یابند. و اگر ایالت‌های پاکستان تا این اندازه در تأمین مواد غذایی به یکدیگر وابسته‌اند، سیاست‌های حمل‌ونقل، تجارت داخلی و تنظیم بازار نیز باید این واقعیت فدرال را به رسمیت بشناسند. اهمیت سرشماری ۲۰۲۴ زمانی آشکار می‌شود که اعداد به پرسش‌های سیاستی و آن پرسش‌ها به مطالبه از حکومت بدل شوند.

پاکستان اکنون تصویری تازه از کشاورزی خود را در اختیار دارد. این تصویر کامل نیست و مانند هر مجموعه آماری، محدودیت‌هایی دارد، اما به اندازه کافی روشن است که برخی از مهم‌ترین تحولات جاری در زیر پوست اقتصاد روستایی را آشکار سازد: مزارع کوچک‌تر و پراکنده‌تر شده‌اند؛ چاه‌های خورشیدی اقتصاد آب را تغییر می‌دهند؛ تولید برخی محصولات سنتی کاهش یافته؛ دامپروری در حال رشد است؛ و وابستگی اقتصادی میان ایالت‌ها، آن‌ها را در سطحی عمیق‌تر از سیاست‌های روزمره به یکدیگر پیوند می‌دهد. در آغاز، سرشماری را میراثی از میل دولت به شناخت و اداره جامعه دانستیم. اما ارزش یک سرشماری در پاکستان امروز، نه فقط در آن چیزی است که دولت درباره جامعه می‌آموزد، بلکه در پرسش‌هایی است که جامعه از دولت دارد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





کریدور گبد-ریمدان و بازآرایی در ژئواکونومیک اوراسیا

نوشته مصطفی زندیه



مقدمه

و پاکستان، بلکه به مثابه یکی از حلقه‌های پیوند جنوب آسیا، ایران و آسیای مرکزی، ارج و منزلتی تازه یافته است. نوشتار حاضر می‌کوشد تا ضمن تبیین جایگاه این کریدور در تحولات اخیر، فرصت‌ها، چالش‌ها و الزامات راهبردی آن را در افق ژئواکونومیک اوراسیا مورد واکاوی قرار دهد.

جایگاه گبد - ریمدان در منظومه ترانزیت منطقه‌ای

کریدور گبد-ریمدان از جمله مسیرهای زمینی نوپدید در کرانه شمالی دریای عمان است که بندر گوادر در پاکستان را از طریق جاده ساحلی "ان-۱۰" به گذرگاه مرزی گبد متصل می‌سازد؛ فاصله‌ای نزدیک به ۸۷ تا ۹۰ کیلومتر که در بخش ایرانی آن، پس از عبور از ریمدان، به استان سیستان و بلوچستان و بندر چابهار راه می‌یابد. این کریدور از حیث جغرافیایی، دو بندر کلیدی مکران، یعنی گوادر و چابهار، را در دو سوی مرز به یکدیگر نزدیک می‌کند و ظرفیت اتصال کرانه جنوبی پاکستان به شبکه جاده‌ای شرق ایران را فراهم می‌آورد. با این حال، این

رقابت برای گشودن مسیرهای دسترسی آسیای مرکزی به آب‌های آزاد، دیگر در چارچوب سنتی ساخت جاده، راه‌آهن یا بندر قابل تبیین نیست. آنچه در دو دهه اخیر به‌ویژه در پی تحولات ژئوپلیتیک سامان یافته، دگردیسی در «معماری اتصال» منطقه است. جنگ اوکراین، اعمال تحریم‌ها بر روسیه، بی‌ثباتی ساختاری افغانستان، منازعات مرزی پاکستان و افغانستان، بحران دریای سرخ و اختلال در زنجیره تأمین مسیرهای دریایی، همگی برای کشورهای آسیای مرکزی درسی آشکار داشته‌اند: در فضای ژئوپلیتیک پرآشوب، تکیه بر یک کریدور ترانزیتی یگانه، به همان میزان که اتکا بر یک شریک سیاسی یا اقتصادی واحد پرهزینه است، می‌تواند آسیب‌زا باشد. بدین ترتیب، منطقه آسیای مرکزی به‌تدریج از منطق «گزینش یک کریدور» به منطق ایجاد «شبکه‌ای از کریدورهای مکمل و هم‌افزا» روی آورده است. در این الگوی نوین، کریدور گبد-ریمدان نه صرفاً به‌عنوان یک مسیر دوجانبه میان ایران

عینیت یابی کریدور در تراز فرامنطقه‌ای

اگر تا پیش از سال ۲۰۲۶، کریدور گبد-ریمدان در زمره مسیرهای بالقوه و پیشنهادی جای می‌گرفت، رویدادهای دهه نخست آوریل این سال، آن را از این مرحله فراتر برد. در ۱۰ آوریل ۲۰۲۶، این کریدور به‌طور رسمی تحت پوشش "سامانه ترانزیت بین‌المللی" (تی.آی.آر) قرار گرفت و چند روز بعد، نخستین محموله صادراتی پاکستان، از کراچی به مقصد تاشکند، از این مسیر عبور کرد و برای نخستین بار کارایی عملی یک کریدور زمینی مستقیم میان پاکستان و آسیای مرکزی از طریق ایران، در معرض نمایش قرار گرفت. اهمیت این رویداد، چنان‌که نگارنده بر آن تأکید می‌ورزد، در حجم محموله نبود؛ بلکه ارزش واقعی آن در اثبات این گزاره است که پاکستان برای دسترسی به آسیای مرکزی، می‌تواند در کنار افغانستان و چین، از ایران نیز به‌عنوان یک گزینه عملیاتی بهره‌گیرد. این تحول با رسمی‌شدن شش مسیر زمینی میان بنادر کراچی، قاسم و گوادر با گذرگاه‌های ایران در گبد و تفتان هم‌زمان بود و نشان داد که اسلام‌آباد در صدد طراحی یک «مسیر جایگزین» منفرد نیست، بلکه می‌کوشد شبکه‌ای از کریدورها را برای تجارت منطقه‌ای خود سامان دهد.

درک منطق این تحول، بدون توجه به آسیب‌پذیری مزمن کریدور افغانستان، ناممکن است. پاکستان برای سال‌ها کوشیده است از طریق افغانستان به بازارهای آسیای مرکزی دسترسی پیدا کند؛ اما اختلافات امنیتی و سیاسی مکرر با کابل و بسته‌شدن مداوم گذرگاه‌های مرزی، نشان داده است که این مسیر نمی‌تواند تنها گزینه اسلام‌آباد باشد. ایران در این معادله از یک مزیت ممتاز برخوردار است: امکان دسترسی به آسیای مرکزی بدون عبور از افغانستان. البته این بدان معنا نیست که مسیر افغانستان حذف خواهد شد؛ حتی از منظر جغرافیایی، کریدور افغانستان کوتاه‌تر هست. اما در شرایطی که قابلیت پیش‌بینی و امنیت زنجیره تأمین بر مسافت تفوق یافته است، یک کریدور طولانی‌تر ولی باثبات‌تر می‌تواند برای صاحبان کالا جذابیت بیشتری داشته باشد. به همین

مسیر متعاقب تحولات سال ۲۰۲۶، دستخوش یک دگرگونی بنیادین شد. اعلام رسمی پاکستان مبنی بر قرار دادن گوادر در چارچوب مسیرهای زمینی ترانزیت کالا به سوی ایران، به‌کارگیری سازوکارهای گمرکی و اسناد ترانزیتی شناخته‌شده‌ای همچون "سامانه ترانزیت بین‌المللی" (تی.آی.آر) برای حمل کالا از گوادر به مقصد ایران از طریق گبد-ریمدان، نشان از تحولی عمیق در کارکرد این گذرگاه دارد. افزون بر این، در مارس ۲۰۲۶، ریمدان نیز در نظام سامانه ترانزیت بین‌المللی (تی.آی.آر) جای گرفت؛ رویدادی که راه را برای تبدیل این نقطه مرزی به بخشی از شبکه بزرگ‌تر حمل‌ونقل جاده‌ای هموار نمود.

مزیت اصلی کریدور گبد-ریمدان، چنان‌که داده‌های منتشرشده از سوی مقامات پاکستانی نشان می‌دهد، در کوتاهی قابل‌توجه مسیر در مقایسه با مسیرهای سنتی جنوب پاکستان خلاصه می‌شود. حمل کالا از گوادر تا گبد حدود ۲ تا ۳ ساعت زمان می‌برد، حال آنکه مسیر کراچی-گبد به ۱۶ تا ۱۸ ساعت طول می‌کشد. بنا به گفته مقامات پاکستانی، استفاده از این مسیر، هزینه‌های حمل کالا را بین ۴۵ تا ۵۵ درصد کاهش می‌دهد. این مزیت‌ها، پاکستان را قادر می‌سازد تا از گوادر به‌مثابه دروازه‌ای کارآمد برای ورود به بازار ایران بهره‌گیرد؛ در مقابل، ایران نیز می‌تواند از ریمدان برای دسترسی زمینی مستقیم به بلوچستان پاکستان و متعاقباً گوادر، استفاده کند.

با این همه، نباید از نظر دور داشت که بخش عظیمی از این مزیت‌ها همچنان در سطح بالقوه باقی مانده است. تبدیل گبد-ریمدان به یک کریدور پویای منطقه‌ای، مستلزم رفع موانعی چون ظرفیت جاده‌ها، کارایی نظام گمرکی دو کشور، زیرساخت‌های لجستیکی، انبارداری، رویه‌های مرزی هماهنگ، امنیت مسیر و همسان‌سازی مقررات میان دو کشور است. عبور بیش از ۱۷ هزار تن "ال.پی.جی" از این مسیر در ژوئن ۲۰۲۶، هرچند گواهی بر پویایی عملیاتی این مسیر است، اما نمی‌تواند نشان‌دهنده بهره‌برداری کامل از ظرفیتهای این کریدور باشد؛ بلکه بیش از هر چیز مؤید ظرفیت‌هایی است که در صورت مدیریت هوشمندانه، می‌توانند به منزلتی راهبردی دست یابند.

دلیل، ارزش گبد-ریمدان را نه در کاهش مسافت، بلکه در کاهش خطر وابستگی به یک کریدور یگانه باید جست. این دگردیسی در سمت پاکستان، با تغییر نگرش در آسیای مرکزی نیز همسو شده است. ازبکستان، به مثابه یکی از مهم‌ترین کشورهای منطقه، در سال‌های اخیر به جای انتخاب یک کریدور خاص، به توسعه مجموعه‌ای از مسیرهای شمالی، غربی، شرقی و جنوبی روی آورده است. کریدورهای روسیه و قزاقستان، کریدور میانی از طریق دریای خزر و قفقاز، چین، افغانستان و پاکستان، و نیز مسیرهای ایران و ترکمنستان، همگی در محاسبات ترانزیتی تاشکند جای دارند. در واقع، راهبرد ازبکستان بیش از آنکه «انتخاب مسیر» باشد، «مدیریت گزینه‌ها» است. مذاکرات این کشور با ایران و ترکیه در سال ۲۰۲۶ نیز بر همین منطق استوار بود: ایجاد شبکه‌ای که در آن زیرساخت‌ها، اسناد الکترونیکی، مقررات گمرکی، استانداردها و رویه‌های مرزی بتوانند به صورت هماهنگ عمل کنند.

فرصت‌های راهبردی و دلالت‌های آن برای ایران

برای ایران، فعال‌سازی ریمدان در چارچوب "سامانه ترانزیت بین‌المللی" (تی.آی.آر) و عبور نخستین محموله پاکستان به تاشکند، پیامی متفاوت دارد: موقعیت جغرافیایی به‌تنهایی مزیت ترانزیتی ایجاد نمی‌کند. ایران در یکی از مطلوب‌ترین موقعیت‌های جغرافیایی اوراسیا قرار دارد، اما اگر عبور از خاک کشور پرهزینه، کند یا غیرقابل‌پیش‌بینی باشد، صاحبان کالا به ناچار مسیر دیگری را خواهند گزید. آسیای مرکزی اکنون دقیقاً در حال ساختن چنین گزینه‌هایی است.

بنابراین، رقابت آینده میان کریدورها بیش از آنکه در نقشه‌ها تعیین شود، در مرزها تعیین خواهد شد: در مدت توقف کامیون، کیفیت گمرک، هزینه بیمه، امکان ردیابی محموله‌ها، قابلیت پیش‌بینی زمان تحویل و میزان هماهنگی میان کشورهای مسیر از این منظر، کریدور گبد-ریمدان برای ایران اهمیتی مضاعف می‌یابد. ریمدان نباید در نگاه سیاست‌گذاری، صرفاً به عنوان مرز با پاکستان تلقی شود. این گذرگاه، در صورت توسعه زیرساخت‌ها و

خدمات لجستیکی، می‌تواند به مثابه دروازه ورود ایران به پاکستان عمل کند و بنادر کراچی، گوادر و قاسم را به خاک ایران متصل سازد. از سوی دیگر، اگر این جریان از ریمدان به چابهار، زاهدان و شبکه ریلی شرق کشور متصل شود، ایران قادر خواهد بود جریان کالا را میان دو مجموعه بزرگ از زیرساخت‌های دریایی و زمینی سازمان دهد: بنادر دریای عمان و کشورهای آسیای مرکزی.

همین نکته سبب می‌شود که رابطه کریدور گبد-ریمدان و چابهار را نباید در قالب ساده «رقابت» تحلیل کرد. گوادر در معماری "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" و راهبرد چین در پاکستان جایگاهی ویژه دارد و چابهار نیز در شبکه ترانزیتی ایران نقشی مستقل و مهم ایفا می‌کند. اما از منظر تجاری، الزاماً جریان کالا تابع رقابت ژئوپلیتیکی بنادر نیست صاحب‌کالا می‌تواند میان کراچی، گوادر، چابهار، بندرعباس و سایر نقاط، بر اساس هزینه و زمان تصمیم بگیرد. بنابراین، سیاست هوشمندانه ایران آن نیست که گبد-ریمدان را در برابر چابهار قرار دهد، بلکه باید ریمدان، چابهار و زاهدان را در قالب یک زنجیره لجستیکی واحد تعریف کند. در چنین صورتی، حتی توسعه گوادر نیز الزاماً تهدیدی برای چابهار نخواهد بود؛ زیرا بخشی از کالاهای خروجی از بنادر پاکستان می‌توانند برای رسیدن به بازارهای شمالی، از شبکه جاده‌ای ایران استفاده کنند. در شمال این شبکه، ترکمنستان و ازبکستان قرار دارند و اینجاست که ظرفیت واقعی گبد-ریمدان آشکار می‌شود. اگر جریان کالا پس از عبور از ریمدان بتواند از طریق شبکه شرق ایران به ترکمنستان و سپس ازبکستان برسد، کریدور مذکور از یک گذرگاه صرفاً مرزی، به بخشی از شبکه‌های کریدوری جنوب آسیا و آسیای مرکزی تبدیل خواهد شد. توافق عشق‌آباد که ایران، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، پاکستان، هند و عمان را در چارچوب یک معماری چندوجهی حمل‌ونقل گرد هم آورده است، از این منظر اهمیتی ویژه می‌یابد. کریدور گبد-ریمدان می‌تواند در آینده یکی از ورودی‌های جنوبی این معماری باشد، مشروط بر آنکه میان زیرساخت‌های فیزیکی و رویه‌های گمرکی کشورهای مسیر هماهنگی ایجاد شود.

حکمرانی ترانزیتی و مسئله امنیت

شود. اگر ایران می‌خواهد امنیت و قابلیت پیش‌بینی را به‌عنوان مزیت کریدور خود عرضه کند، باید امنیت محورهای ترانزیتی، ایجاد پارکینگ‌های امن، خدمات امدادی و تعمیراتی، و هماهنگی امنیتی با پاکستان را نیز بخشی از سیاست ترانزیتی خود قرار دهد. تنوع‌بخشی زمانی معنا دارد که میزان خطرپذیری کل زنجیره کاهش یابد، نه آنکه صرفاً از یک منطقه پرخطر به منطقه دیگری منتقل شود.

علاوه بر آن، نباید از ظرفیت فعلی این کریدور، تصویری اغراق‌آمیز ارائه کرد. نخستین محموله پاکستان به تاشکند، اگرچه از نظر راهبردی مهم است، اما به معنای شکل‌گیری یک جریان تجاری پایدار نیست. برای آنکه کریدور گبد-ریمدان به یک کریدور واقعی در مقیاس منطقه‌ای تبدیل شود، باید محموله‌های آزمایشی جای خود را به جریان منظم کالا بدهند. شاخص واقعی موفقیت این کریدور در سال‌های آینده، نه تعداد توافق‌نامه‌ها، بلکه تعداد کامیون‌ها، حجم بار، زمان متوسط عبور، هزینه حمل، میزان بازگشت کامیون‌ها و دامنه پوشش جغرافیایی آن در آسیای مرکزی خواهد بود. اگر این شاخص‌ها بهبود یابند، می‌توان از ظهور یک کریدور واقعی سخن گفت؛ در غیر این صورت، گبد-ریمدان در سطح یک مسیر مکمل باقی خواهد ماند.

دیپلماسی ترانزیتی و الزامات منطقه‌ای

در سطح ژئواکونومیک، اهمیت کریدور گبد-ریمدان را باید در کنار یک تحول بزرگ‌تر دید: آسیای مرکزی، که زمانی تنها به چند مسیر محدود دسترسی داشت، اکنون در حال تنوع‌بخشی به گزینه‌های ترانزیتی خود است. چین در شرق، روسیه و قزاقستان در شمال، دریای خزر و قفقاز در غرب، و ایران و پاکستان در جنوب، مجموعه‌ای از گزینه‌های دسترسی را در اختیار این کشورها قرار داده‌اند. هیچ‌یک از این کریدورها به‌تنهایی قادر نیست تمام نیازهای منطقه را پاسخ دهد و همین امر موجب شده است کشورهای آسیای مرکزی به‌جای انتخاب یک کریدور واحد، به دنبال ترکیبی از مسیرهای مکمل باشند.

مهم‌ترین مسئله این کریدور در آینده، نه جاده، بلکه حکمرانی ترانزیتی باشد. فعال‌شدن ریمدان در چارچوب "سامانه ترانزیت بین‌المللی" (تی.آی.آر) و استفاده از سازوکارهای دیجیتال گمرکی، گامی مهم است، اما به‌تنهایی کافی نیست. اگر کامیون پس از عبور از مرز پاکستان-ایران، در مرزهای بعدی با توقف طولانی، اسناد تکراری، بازرسی‌های متعدد یا هزینه‌های پیش‌بینی‌نشده مواجه شود، مزیت "سامانه ترانزیت بین‌المللی" (تی.آی.آر) در نقطه مرزی اول عملاً از میان می‌رود. بنابراین، ایران باید به‌جای نگاه پروژه‌ای به این سامانه، آن را به‌عنوان بخشی از یک زنجیره کامل دیجیتال و هماهنگ میان پاکستان، ایران، ترکمنستان و ازبکستان در نظر بگیرد.

آینده کریدورها در اوراسیا بیش از گذشته به «زمان عبور» وابسته شده است و هر کشوری که بتواند زمان حمل کالا را کاهش و قابلیت پیش‌بینی را افزایش دهد، سهم بیشتری از تجارت منطقه‌ای را به خود را جذب خواهد کرد. در کنار این مسئله، تفاوت در استانداردهای ریلی ایران و پاکستان، ضعف برخی زیرساخت‌های شرق کشور، محدودیت‌های مالی ناشی از تحریم‌ها و هزینه بالای سرمایه‌گذاری، از جمله موانعی هستند که سرعت شکل‌گیری این شبکه را کاهش می‌دهند. همچنین، نیاز به هماهنگی میان گمرکات چهار کشور (ایران، پاکستان، ترکمنستان و ازبکستان) و یکپارچه‌سازی رویه‌های اداری، کاری زمان‌بر و نیازمند اراده جمعی پایدار است. سیاست ایران در این زمینه باید به‌جای تعریف یک طرح بزرگ و انتظار برای نتیجه نهایی، بر ایجاد تدریجی یک زنجیره رقابت‌پذیر متمرکز شود: ریمدان به‌عنوان دروازه، چابهار به‌عنوان دروازه دریایی، زاهدان به‌مثابه نقطه اتصال، شبکه ریلی به‌عنوان ستون فقرات، و ترکمنستان و ازبکستان به‌عنوان حلقه‌های شمالی این زنجیره محسوب می‌شوند.

نکته دیگر به مقوله امنیت بازمی‌گردد. کریدور ایران در واکنش به ناامنی‌های افغانستان جذاب شده است، اما این مزیت، تا زمانی که امنیت مناطق مرزی ایران و پاکستان تأمین نشود، نمی‌تواند به مزیتی پایدار و قابل اتکا تبدیل

طبیعی سخن گفته است. اما اکنون رقابت‌های منطقه‌ای وارد مرحله‌ای شده که جغرافیا تنها نقطه شروع است. اگر کریدور ایران کند، پرهزینه و غیرقابل پیش‌بینی باشد، حتی بهترین موقعیت جغرافیایی نیز نمی‌تواند جریان کالا را در این مسیر نگه دارد. در مقابل، اگر ایران بتواند سرعت، امنیت و قابلیت پیش‌بینی را تضمین کند، حتی کریدورهایی که از نظر مسافت کوتاه‌ترین گزینه نیستند، می‌توانند سهم قابل توجهی از تجارت منطقه را جذب کنند. بنابراین، اهمیت کریدور گبد-ریمدان برای ایران را نباید در این پرسش خلاصه کرد که چه میزان درآمد ترانزیتی ایجاد خواهد کرد. پرسش راهبردی‌تر این است که آیا این مسیر می‌تواند نقطه آغاز بازتعریف نقش ایران در معماری اتصال جنوب آسیا و آسیای مرکزی باشد یا خیر. نخستین محموله پاکستان به تاشکند نشان داد که این اتصال از نظر عملی امکان‌پذیر است؛ فعال شدن "سامانه ترانزیت بین‌المللی" (تی.آی.آر) در ریمدان چارچوب نهادی آن را تقویت کرده و ایجاد شش مسیر پاکستان-ایران دامنه آن را از یک گذرگاه منفرد فراتر برده است. اکنون مرحله تعیین‌کننده آغاز شده است: تبدیل یک اتصال آزمایشی به جریان منظم تجارت، و سپس تبدیل جریان تجاری به یک شبکه پایدار.

نتیجه‌گیری

آینده کریدور گبد-ریمدان را نه مراسم افتتاحیه، نه تعداد تفاهم‌نامه‌ها و نه حتی موقعیت جغرافیایی ایران تعیین می‌کند؛ بلکه جریان واقعی و پایدار کالا تعیین‌کننده آینده آن خواهد بود. اگر کالا از کراچی و گوادر وارد شود، از ریمدان بدون توقف غیرضروری عبور کند، از شبکه شرق ایران به چابهار، زاهدان و سرخس برسد و از آنجا به بازارهای آسیای مرکزی دسترسی پیدا کند، آن‌گاه می‌توان گفت که ایران از یک «کشور صرفاً ترانزیتی»، به یک «هاب اتصال دهنده» تبدیل شده است. کریدور گبد-ریمدان در چنین صورتی نه یک کریدور دیگر در میان انبوه کریدورهای اوراسیا، بلکه یکی از حلقه‌هایی خواهد بود که امکان پیوند دادن جنوب آسیا، دریای عمان و آسیای مرکزی را در یک معماری ژئواکونومیک جدید فراهم می‌آورد. باین حال، رسیدن به

در چنین محیطی، مزیت ایران نیز در تلاش برای انحصاری کردن یک کریدور نیست؛ بلکه در توانایی اتصال چند مسیر به یکدیگر است. ایران می‌تواند از یک سو با کریدور گبد-ریمدان به شبکه حمل‌ونقل پاکستان متصل شود، از سوی دیگر با چابهار به شبکه دریایی متصل گردد، از طریق ترکمنستان و ازبکستان به آسیای مرکزی دسترسی پیدا کند و در افق بلندمدت، با توسعه شبکه ریلی شرق کشور، این جریان‌ها را به قزاقستان و روسیه پیوند دهد. در چنین شرایطی، کریدور گبد-ریمدان نه جایگزین چابهار است، نه رقیب مستقیم کریدور میانی، و نه در وضعیت فعلی شاخه‌ای کامل از کریدور شمال-جنوب؛ بلکه یک ورودی جدید به شبکه‌ای است که ایران می‌تواند در مرکز آن قرار گیرد.

در این میان، دیپلماسی ترانزیتی نیز باید از سطح توافق‌های کلی فراتر رود. ایران می‌تواند با پاکستان درباره مسیرهای منظم و تعرفه‌های ترجیحی، با ازبکستان درباره تضمین جریان‌های باری مشخص، با ترکمنستان درباره تسهیل عبور و مرور مرزی و با همه کشورهای مسیر درباره پذیرش اسناد الکترونیکی و مدیریت مشترک ریسک مذاکره کند. هدف نباید صرفاً افزایش عبور کامیون‌ها باشد؛ بلکه باید ایجاد مسیرهایی باشد که صاحبان کالا بتوانند زمان و هزینه تحویل را با اطمینان پیش‌بینی کنند.

افزون بر آن، توسعه محور ریمدان-چابهار-زاهدان به عنوان یک زنجیره لجستیکی واحد، از الزامات گریزناپذیر این کریدور است. ریمدان نباید تنها یک پایانه مرزی تلقی شود؛ بلکه با پیش‌بینی انبار، سردخانه، پارکینگ امن، خدمات تعمیراتی، سوخت‌رسانی، خدمات بیمه و بانکی، مراکز تجمع بار و امکانات انتقال کالا، می‌تواند به یک محور لجستیکی کامل تبدیل شود. بدون چنین پیوندی، ریمدان در بهترین حالت صرفاً یک دروازه مرزی فعال خواهد بود؛ اما با این پیوند، می‌تواند به بخشی از شبکه‌ای تبدیل شود که جنوب پاکستان را به دریای عمان و سپس آسیای مرکزی متصل می‌کند.

از این منظر، کریدور گبد-ریمدان یک آزمون مهم برای سیاست ترانزیتی ایران نیز محسوب می‌شود. ایران برای دهه‌ها از موقعیت جغرافیایی خود به عنوان یک مزیت

این نقطه مستلزم رفع موانعی است که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد: ارتقای زیرساخت‌های فیزیکی و دیجیتال، هماهنگی رویه‌های گمرکی و ترانزیتی، تأمین امنیت مسیر، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، و مهم‌تر از همه، تغییر نگاه از «مدیریت یک گذرگاه» به «مدیریت یک شبکه‌کریدوری».

اگر ایران بتواند این فرصت را با توسعه ریمدان، تکمیل پیوند آن با چابهار و زاهدان، تقویت شبکه‌ریلی شرق، هماهنگی با ترکمنستان و ازبکستان، و اصلاح حکمرانی مرزی همراه کند، کریدور گبد-ریمدان می‌تواند فراتر از یک پروژه مرزی عمل کند و به یکی از حلقه‌های بازآرایی ژئواکونومیک اوراسیا تبدیل شود. در این صورت، مزیت اصلی ایران نه در اختیار داشتن یک کریدور خاص، بلکه در توانایی اتصال کریدورهای متعدد و تبدیل آن‌ها به یک شبکه رقابت‌پذیر خواهد بود. تحقق این امر، افزون بر اراده ملی، به هماهنگی پایدار با همسایگان و بازیگران منطقه‌ای نیاز دارد؛ این هماهنگی‌ها می‌تواند جایگاه ایران را از حاشیه نقشه ترانزیتی به کانون شبکه‌های اتصال در غرب آسیا ارتقا دهد.

مصطفی زندیه

رایزن درجه یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت‌های دیپلماتیک در کراچی، اسلام‌آباد، مینسک و عشق‌آباد در حوزه‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است.





خروج پاکستان از فهرست ریسک جنگ؛ بازتعریف جایگاه رقابتی بنادر جنوب آسیا نوشته تیم تحریریه



مقدمه

که حاصل پیگیری‌های مستمر نهادهای دولتی پاکستان و ارائه مدارکی مستند از وضعیت امنیتی و عملیاتی بنادر این کشور به کارشناسان لویدز لندن بوده، هم‌زمان با دگرگونی‌های راهبردی در خلیج فارس، شمال اقیانوس هند و کریدورهای نوظهور اقتصادی روی داده است. این نوشتار می‌کوشد با رویکردی تحلیلی-اکتشافی، ضمن بازخوانی سیر تاریخی قرارگیری پاکستان در این فهرست، پیامدهای اقتصادی-ترانزیتی خروج از آن را با نگاهی به فرصت‌ها، موانع و افق‌های همگرایی منطقه‌ای، به ویژه در نسبت با جمهوری اسلامی ایران، مورد واکاوی قرار دهد.

پیشینه دو دهه حضور در جمع مناطق پرریسک

برای درک ابعاد راهبردی این خروج، ناگزیر از بازگشت به بستر تاریخی شکل‌گیری این طبقه‌بندی هستیم. وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن، حضور نظامی گسترده ایالات متحده در افغانستان، سبب شد تا پاکستان به عنوان هم‌پیمان محوری واشنگتن در "جنگ بر علیه

در نظام پیچیده تجارت فرامرزی، حق بیمه دریایی نه یک متغیر حاشیه‌ای، بلکه عنصری بنیادین در جذابیت تجاری مسیرهای کشتیرانی، میزان اقبال سرمایه‌گذاران فراملی به زیرساخت‌های بندری، و حتی جهت‌گیری کلان جریان کالا در پهنه اقیانوس‌ها به شمار می‌رود. در این میان، فهرست مناطق دارای ریسک جنگ که زیر نظر کمیته مشترک جنگ در مجموعه سندیکا‌های "بیمه لویدز لندن" تدوین و به‌روزرسانی می‌شود، کارکردی فراتر از یک طبقه‌بندی صرفاً فنی دارد. این فهرست به مثابه سنج‌ای ژئوپلیتیک عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که گنجاندن نام یک کشور در آن، نه تنها بهای تمام‌شده کالاها را افزایش می‌دهد، بلکه باعث کاهش سهم آن کشور در ترانزیت منطقه‌ای نیز می‌گردد.

خروج رسمی پاکستان و آب‌های سرزمینی آن از این فهرست (پس از دو دهه حضور در جمع مناطق دارای ریسک جنگی)، رویدادی است که نمی‌توان آن را صرفاً در چارچوب مذاکرات فنی بیمه‌ای تفسیر کرد. این تصمیم،

تحوالی که با توجه به حجم مبادلات سالانه بنادر پاکستان، به معنای صرفه جویی میلیونها دلار برای فعالان اقتصادی و کاهش محسوس قیمت تمام شده کالاهای وارداتی است. این دستاورد، از سویی به افزایش جذابیت اقتصادی بنادر این کشور برای بازرگانان داخلی و خارجی منجر می‌شود و از سوی دیگر، بستری برای حضور مؤثر صادرات غیرنفتی این کشور در بازارهای هدف را فراهم می‌آورد.

در عرصه عملیات بندری، نشانه‌های این اثرگذاری به سرعت آشکار شده است. در چند هفته اخیر، بندر کراچی، به عنوان مهم‌ترین بندر تجاری پاکستان، شاهد افزایش چشمگیر درخواست کشتی‌ها برای ورود به این بندر و همچنین گشایش مسیرهای تازه کشتیرانی به مقصد آن، بوده است. در همین راستا، دریادار بازنشسته "شاهد احمد"، رئیس سازمان بنادر کراچی، از شتاب بخشی به طرح هوشمندسازی این بندر سخن گفته؛ طرحی که با بهره‌گیری از سامانه‌های یکپارچه الکترونیکی، تلاش می‌کند تا زمان پهلویی شناورها، فرایندهای گمرکی و هزینه‌های انبارداری را به حداقل برساند؛ امری که در شرایط کنونی، اهمیتی دوچندان می‌یابد.

با این حال، کانون اصلی این تحول، بندر گوادر است. این بندر که در نقطه پایانی کریدور اقتصادی چین-پاکستان قرار گرفته، تا پیش از این، به دلیل نرخ‌های بالای بیمه، هرگز نتوانسته بود به ظرفیت واقعی خود در زمینه ترانشیپمنت (تخلیه و بارگیری مجدد کالا برای مقاصد دوربرد) دست یابد. با خروج پاکستان از فهرست ریسک جنگی، اکنون این امکان برای بندر گوادر فراهم شده تا در رقابت با بنداری همچون دبی و صحرای سهمی هرچند اندک را از جریان ترانزیت کالاهای شرق-غرب به دست آورد؛ خصوصاً آنکه موقعیت طبیعی آن در مجاورت تنگه هرمزو دسترسی به آب‌های عمیق، برتری آشکاری را در پهلویی کشتی‌های اقیانوس پیما به آن داده است.

از منظر کمی نیز، بیانیه پایانی "همایش مدیریت زنجیره تأمین و حمل و نقل دریایی پاکستان"، بر دستیابی به ظرفیت تخلیه و بارگیری بیش از ۳.۵ میلیون کانتینر در سال تأکید دارد. این هدف، هرچند بلندپروازانه به نظر می‌رسد، در صورت تحقق، بنادر پاکستان را در ردیف بنادر نسل جدید

تروریسم"، ناخودآگاه در شمار کشورهای با ریسک بالای درگیری مسلحانه تعریف شود. این طبقه‌بندی، که در ابتدا پاسخی امنیتی به تحولات آن مقطع به نظر می‌رسید، به سرعت به یک مانع ساختاری در عرصه اقتصاد دریایی بدل شد؛ به گونه‌ای که هر کشتی حامل کالا به مقصد بنادر کراچی، قاسم یا گوادر، ملزم به پرداخت حق بیمه جنگی با نرخ‌هایی به مراتب فراتر از بنادر کشورهای همسایه، نظیر جبل علی یا بمبئی، بود.

اما وجه قابل تأمل این موضوع، تداوم این وضعیت حتی پس از فروکش کردن التهابات اولیه و خروج نظامیان خارجی از افغانستان بود. نهادهای بیمه‌گر در لندن، با استناد به عواملی همچون "ناپایداری مزمن در مرزهای شرقی پاکستان"، "احتمال بروز جنگ‌های نیابتی" و "سابقه حوادث تروریستی در بلوچستان"، از بازنگری در طبقه‌بندی یادشده خودداری می‌ورزیدند. این انعطاف‌ناپذیری، اگرچه در ظاهر مبتنی بر معیارهای فنی بود، اما در عمل، به سان مالیاتی پنهان بر همه مبادلات دریایی پاکستان سایه انداخته بود؛ مالیاتی که مزیت طبیعی پاکستان در دسترسی به آب‌های عمیق و همجواری با تنگه هرمز را کم‌رنگ کرده بود.

در چنین شرایطی، از ابتدای سال ۲۰۲۶، دولت پاکستان با تغییر رویه، تصمیم به تشکیل کمیته‌ای ویژه زیر نظر نخست‌وزیر گرفت تا با گردآوری داده‌های عینی از وضعیت امنیتی بنادر، سامانه‌های کنترل تردد دریایی، و آمار وقایع خسارت‌بار سال‌های اخیر، بستری متقن برای مذاکره با کارشناسان لویدز فراهم آورد. پس از ماه‌ها گفت‌وگو و ارائه مدارک فنی متعدد، سرانجام در مارس ۲۰۲۶، چرخه معیوب تحمیل هزینه‌های گزاف بر اقتصاد دریایی پاکستان، متوقف شد.

وضعیت بنادر پاکستان در پسا-ریسک

لحظه خروج اسم پاکستان از فهرست ریسک جنگی، بی‌درنگ در کاهش حق بیمه جنگی کشتی‌های عازم این کشور بازتاب یافت. برآوردهای اولیه نشان می‌دهد که نرخ این نوع بیمه، تا سقف ۳۰ تا ۴۰ درصد کاهش یافته است؛

منطقه قرار خواهد داد؛ نقشی که نه تنها در تجارت داخلی، بلکه در تجارت خارجی نیز، در جایگاه یک هاب ترانزیتی فراگیر قابل تعریف است.

موانع و چالش‌های فرارو

با وجود دستاوردهای یادشده، تداوم این مسیر جز با شناسایی دقیق موانع و تنگناهای پیش‌رو میسر نیست؛ موانعی که هر یک، به نوبه خود، ظرفیت آن را دارند که این پیروزی فنی را به چالشی اساسی در عرصه اقتصاد دریایی تبدیل کنند.

نخستین چالش، به مقوله امنیت داخلی بازمی‌گردد. تداوم ثبات در مناطق ساحلی، به ویژه ایالت بلوچستان، و نیز ایمنی مسیرهای مواصلاتی منتهی به بنادر، نقشی تعیین‌کننده در حفظ تصویر مثبتی از پاکستان دارد که اکنون نزد نهادهای بیمه‌گر شکل گرفته است. هرگونه رویداد امنیتی قابل توجه، حتی اگر محدود به یک منطقه خاص باشد، می‌تواند به سرعت چرخه اعتماد را برهم زند و زمینه بازگشت مجدد نام پاکستان به فهرست ریسک را فراهم آورد.

دومین مانع، به رقابت‌های نانوشته منطقه‌ای بازمی‌گردد. بنادر جبل علی در دبی، صحرادر عمان، و حتی بمبئی در هند، با پشتوانه سرمایه‌گذاری‌های کلان و زیرساخت‌های نرم افزاری کارآمد، سالهاست که به مراکز تثبیت شده ترانزیت منطقه‌ای تبدیل شده اند. بنادر پاکستان برای عبور از سایه این رقبا، ناگزیر از ارائه خدمات با ارزش افزوده بیشتر، تسهیل فرایندهای گمرکی، و کاهش بوروکراسی اداری هستند؛ در غیر این صورت، کاهش حق بیمه به تنهایی قادر نخواهد بود تا کشتی‌ها و صاحبان کالا را به انتخاب کریدورهای ترانزیتی پاکستان ترغیب کند.

سومین چالش، به مسئله زیرساخت‌های فرسوده و فقدان هماهنگی نهادی در پاکستان بازمی‌گردد. شماری از بنادر پاکستان از کمبود تجهیزات مدرن، عمق ناکافی اسکله برای پهلوگیری شناورهای نسل جدید و ضعف در فرایندهای دیجیتال سازی مواجه هستند. به‌کارگیری سامانه‌های هوشمند در مدیریت بنادر، نباید به عنوان

یک پروژه حاشیه‌ای تلقی گردد؛ بلکه بایستی به مثابه یک الزام ساختاری برای پاسخگویی به انتظارات تجارت مدرن دریایی در دستورکار جدی قرارگیرد.

چشم‌انداز آینده و افق‌های همگرایی منطقه‌ای

در نگاهی فراتر از موانع کنونی، خروج پاکستان از فهرست ریسک جنگی را باید در چارچوب کلان بازاریابی کریدورهای ترانزیتی در غرب آسیا مورد بررسی قرارداد. در این راستا، همکاری با ایران، به عنوان همسایه غربی و یکی از محورهای راهبردی ترانزیت، می‌تواند به یکی از محورهای اصلی چشم‌انداز اقتصادی پاکستان تبدیل شود. اتصال بندر گوادر به چابهار از طریق کریدور شرق-غرب، و نیز پیوند آن با کریدور شمال-جنوب از مسیر بندرعباس، این امکان را فراهم می‌آورد که از وابستگی هر دو کشور به مسیرهای سنتی و پرهزینه کاسته شود و سهم آن‌ها از تجارت منطقه‌ای افزایش یابد.

دولت پاکستان با این اقدام، عملاً این پیام را به کشورهای منطقه می‌دهد که آمادگی لازم برای پذیرش نقشی فراتر از یک "هم پیمان ترانزیتی صرف" را دارد. چنین رویکردی، اگر با انعقاد موافقت‌نامه‌های دوجانبه و چندجانبه در زمینه عوارض بندری، تسهیل مقررات گمرکی، و هماهنگی سازوکارهای نظارتی همراه شود، می‌تواند به تدریج، پاکستان را از وضعیت یک گذرگاه اضطراری به جایگاه یک هاب راهبردی پایدار ارتقا دهد.

از منظر جهانی، این رویداد می‌تواند به منزله الگویی برای کشورهای باشد که بنا به دلایل تاریخی-امنیتی، از قابلیت‌های اقتصادی ذاتی خود بی‌بهره مانده‌اند. تجربه پاکستان نشان می‌دهد که با شفاف‌سازی رویه‌های عملیاتی، مستندسازی نظام داده‌های عینی و برقراری گفت‌وگوی مستمر با نهادهای بین‌المللی ذی‌ربط، می‌توان حتی سخت‌ترین موانع را از سر راه توسعه برداشت.

با این همه، تحقق این چشم‌انداز، مستلزم انجام مجموعه‌ای از اصلاحات ساختاری اساسی از سوی دولت پاکستان است؛ این اصلاحات، شامل طیف وسیعی از اقدامات همچون بازنگری در قوانین حاکم بر عملیات

با این حال، بهبود چشمگیر شاخص‌های تجاری، هرچند گامی ضروری است، اما به تنهایی برای ایجاد تحولی بنیادین در اقتصاد دریایی پاکستان کافی نیست. این کشور اکنون با سه چالش اساسی مواجه است: تثبیت امنیت داخلی، نوسازی زیرساخت‌های بندری و تعریف نقشی مستقل برای خود در نظم ترانزیتی منطقه، فارغ از تکیه بر تنش‌های ژئوپلیتیکی زودگذر. در این میان، رابطه با همسایگان، به ویژه جمهوری اسلامی ایران، به مثابه ظرفیتی مغفول مانده، می‌تواند این تحول را به فرصتی برای پیشینه‌سازی منافع مشترک تبدیل کند؛ مشروط بر آنکه هر دو طرف از کلیشه‌های امنیتی پیشین فراتر روند و همکاری‌های اقتصادی را محور اصلی مناسبات خود قرار دهند.

در نهایت، این رویداد، ما را به این اصل بنیادین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل رهنمون می‌سازد که شاخص‌های مخاطره‌آمیز بین‌المللی هرچند در کالبدی فنی و بیمه‌ای عرضه می‌شوند، اما در ذات خود، بازتابی از روایت‌های ژئوپلیتیکی مسلط هستند؛ و تغییر آن‌ها، فراتر از مستندات فنی، مستلزم صلح، ثبات و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای است. پاکستان گام نخست را در این مسیر برداشته؛ اکنون نوبت به ترسیم افق‌های عملیاتی پسا-ریسک است؛ افقی که در آن، بنادر پاکستان نه صرفاً محل تخلیه کالا، بلکه قانون پیوند اقتصادهای پویای غرب و جنوب آسیا باشند.

بندری، تسهیل فرایندهای سرمایه‌گذاری خارجی و احداث خطوط ریلی و جاده‌ای پشتیبان است تا اتصال سریع بنادر را به بازارهای مصرف داخلی و کشورهای همسایه میسر سازند. همچنین، ایجاد نهادهای نظارتی مستقل برای پایش مستمر شاخص‌های امنیتی و بیمه‌ای، می‌تواند از بازگشت مجدد نام پاکستان به فهرست ریسک جنگی جلوگیری نموده و دستاورد کنونی را به سرمایه‌ای ماندگار برای نسل‌های آینده تبدیل کند.

چهارمین و شاید مهم‌ترین چالش، آسیب‌پذیری بنادر پاکستان در برابر نوسانات ژئوپلیتیکی خلیج فارس است. آنچه مقامات پاکستانی از افزایش رونق بنادر خود در پی تحولات ناشی از رویارویی آمریکا و ایران، از آن یاد کرده‌اند، اگرچه در کوتاه مدت به نفع این کشور تمام شده، اما این پرسش را مطرح می‌کند که آیا پاکستان راهبردی مستقل برای جذب ترانزیت منطقه‌ای دارد؟ اتکا بر بی‌ثباتی منطقه به عنوان منبع درآمد، راهبردی شکننده و ناپایدار است؛ زیرا هرگونه تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای یا احیای توافقات بین‌المللی، می‌تواند جریان کالا را یک باره از مسیرهای جایگزین به کریدورهای اصلی بازگرداند.

نتیجه‌گیری

خروج نام پاکستان از فهرست مناطق دارای ریسک جنگ در لویدز لندن، نه یک رویداد منفک از جریان اقتصاد سیاسی بین‌الملل، بلکه نقطه عطفی در بازتعریف جایگاه این کشور در نظام ترانزیت منطقه‌ای به شمار می‌رود. این دستاورد، که ثمره تلفیق دیپلماسی فنی با مستندسازی علمی و حمایت عالی‌ترین سطوح اجرایی کشور بوده، به وضوح نشان می‌دهد که حتی ساختارهای بین‌المللی به ظاهر تغییرناپذیر نیز، در برابر استدلال‌های مبتنی بر شواهد عینی و مذاکرات هدفمند، انعطاف دارند.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





واکاوی ژئوپلیتیکی سوآپ ۱۰ میلیارد دلاری پاکستان؛

بازی دلار و رنمینی

نوشته شویان (مایکل) هوانگ / ترجمه: تیم تحریریه اندیشکده اقبال



مقدمه

شروط تمدید و موارد مجاز استفاده، به صورت عمومی اعلام نشده است. ممکن است این درخواست هرگز مورد موافقت نهایی قرار نگیرد و در صورت تصویب نیز تضمینی وجود ندارد که پاکستان عملاً از منابع آن برداشت کند. با این حال، شکل‌گیری چنین سازوکاری خود گویای آن است که در نظام پولی و مالی کنونی، پول و قدرت چگونه در کنار یکدیگر حرکت می‌کنند و ابزارهای مالی چگونه می‌توانند زمینه‌ساز رقابت‌های ژئوپلیتیکی باشند.

پیشینه مناسبات مالی پاکستان و تلاقی دو شبکه پولی رقیب

پاکستان پیشتر تجربه‌ای گسترده در استفاده از خطوط اعتباری اضطراری داشته است که مهم‌ترین نمونه آن، توافق سوآپ ارزی با جمهوری خلق چین است. ایجاد یک سازوکار مشابه با ایالات متحده، وجهی تازه به این مناسبات خواهد افزود و پاکستان را در نقطه‌ای راهبردی یعنی تلاقی دو شبکه پولی رقیب قرار خواهد داد. از یک سو، شبکه

در ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۶، اخباری مبنی بر درخواست دولت پاکستان از ایالات متحده برای برقراری یک خط سوآپ ارزی به ارزش ده میلیارد دلار از محل صندوق تثبیت ارزی وزارت خزانه‌داری آمریکا، منتشر گردید. این درخواست در مقطعی مطرح شده که ایالات متحده درگیر جنگی تمام‌عیار با ایران است؛ پاکستان به عنوان یکی از مجاری اصلی دیپلماسی غیررسمی میان واشنگتن و تهران نقش‌آفرینی می‌کند؛ و اسلام‌آباد بار دیگر با تکیه بر ظرفیت‌های راهبردی خود می‌کوشد تا موقعیت ممتاز خویش را به فرصتی برای کاهش فشارهای فزاینده اقتصادی تبدیل نماید. در چنین بستری، هرگونه تحرک مالی قابل توجه، نه صرفاً یک معامله فنی میان دو بانک مرکزی، بلکه نمود عینی از پیوند ناگسستنی میان سیاست، قدرت و پول در ساختار نظام بین‌المللی معاصر به شمار می‌آید.

با وجود اهمیت راهبردی این پیشنهاد، هنوز جزئیات دقیق آن از جمله ساختار حقوقی، نرخ بهره، سررسید تعهدات،

قابل استفاده آن کشور نیست، بلکه به معنای ایجاد یک حق برای پاکستان است که مطابق با شروط و ضوابط مورد توافق، بتواند در زمان مقتضی نسبت به درخواست و برداشت از این منابع اقدام نماید.

اگر پاکستان از این خط اعتباری استفاده کند، معامله در دو مرحله مجزا اما مرتبط صورت می‌گیرد. برای نمونه، فرض کنیم که بانک مرکزی پاکستان به دلار نیاز داشته باشد؛ در این حالت، بانک مذکور مقداری روپیه در اختیار نهاد تأمین‌کننده آمریکایی قرار می‌دهد و در مقابل، بر اساس نرخ ارز تعیین‌شده در قرارداد، دلار دریافت می‌کند. این دلارها می‌توانند برای تأمین نیازهای ارزی بانک‌های داخلی، پرداخت هزینه واردات کالاهای اساسی و سررسید تعهدات خارجی، یا آرام کردن بازار متلاطم ارز داخلی مورد استفاده قرار گیرند. در زمان سررسید، روند مذکور به‌طور کامل معکوس می‌شود: پاکستان دلارهای برداشت‌شده را باز می‌گرداند، روپیه‌های خود را پس می‌گیرد و سود یا هزینه‌های مربوط به این معامله را نیز پرداخت می‌کند. بنابراین سوآپ نه کمک بلاعوض محسوب می‌شود و نه «پول رایگان»؛ بلکه استفاده از آن برای کشور دریافت‌کننده، یک بدهی قطعی و معین ایجاد می‌کند که باید در سررسید معین بازپرداخت گردد و هدف اصلی آن، صرفاً جبران کمبود موقت ارز خارجی و جلوگیری از تبدیل یک بحران نقدینگی به بحرانی سیستماتیک در کل نظام مالی کشور است.

اما پیشنهاد جدید پاکستان از حیث نهادی با نمونه‌های پیشین تفاوتی بنیادین دارد. پاکستان به دنبال حمایت صندوق تثبیت ارزی وزارت خزانه‌داری آمریکا است، نه خط سوآپ بانک مرکزی آمریکا یا فدرال رزرو. از این رو، نباید این درخواست را به‌گونه‌ای بازنمایی کرد که گویی پاکستان به شبکه خطوط سوآپ میان بانک‌های مرکزی (تحت مدیریت فدرال رزرو) پیوسته است. تا زمانی که جزئیات کامل توافق به صورت رسمی منتشر نشود، نمی‌توان گفت که این سازوکار بیشتر شبیه یک سوآپ کوتاه‌مدت ارزی خواهد بود، یا یک پشتوانه مالی برای تراز پرداخت‌ها محسوب می‌شود، یا تسهیلاتی تثبیت‌کننده با ماهیتی شبیه به وام‌های مشروط و میان‌مدت خواهد داشت.

خطوط سوآپ پکن که مبتنی بر رزمینی طراحی و اجرا شده است، به صورت هدفمند تجارت با این ارز را تسهیل می‌کند، به فرایند بین‌المللی شدن پول چین یاری می‌رساند و هم‌زمان، نفوذ سیاسی این کشور را در مناطق مختلف جهان افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، تأمین نقدینگی دلاری از جانب واشنگتن به استمرار نظم مالی دلارمحور و حفظ کارکردهای هژمونیک این ارز در نظام جهانی کمک شایانی می‌کند و کشورهایی را منتفع می‌سازد که به دلایلی همچون هم‌سویی راهبردی یا موقعیت ژئوپلیتیکی، برای منافع ایالات متحده اهمیت دارند.

این واقعیت که هیچ‌یک از دو قدرت مذکور، نقدینگی ارزی خود را در خلأ ژئوپلیتیکی و بدون در نظر گرفتن منافع سیستمی عرضه نمی‌کنند، گواهی بر این مدعاست که ابزارهای مالی در خدمت اهداف کلان سیاسی و راهبردی دولت‌ها قرار گرفته‌اند. پاکستان باید از دسترسی به پشتوانه‌های مالی بیشتر و متنوع‌تر استقبال کند، اما در عین حال نباید دسترسی به پول دیگران را با داشتن یک راهبرد جامع و پایدار برای توسعه ملی اشتباه بگیرد و صرفاً به تأمین مالی مقطعی اکتفا کند.

خطوط سوآپ؛ از ترتیبات متعارف تا پیشنهاد ویژه پاکستان

برای درک دقیق ابعاد این درخواست، ابتدا باید ماهیت نهادی و فنی آن را از ترتیبات متعارف و معمول در میان بانک‌های مرکزی متمایز ساخت. به‌طور معمول، «توافق سوآپ دوجانبه» که در ادبیات اقتصادی اغلب «خط سوآپ ارزی» نیز نامیده می‌شود، به توافقی پایدار و دوجانبه میان دو بانک مرکزی اطلاق می‌گردد که مدیریت پول ملی و ذخایر ارزی کشورها را بر عهده دارند. واژه «دوجانبه» به حضور دو طرف در توافق اشاره دارد، «سوآپ» به مبادله موقت و معکوس‌پذیر دو ارز مورد نظر دلالت می‌کند، و «خط» نیز سقف منابع قابل دسترس برای طرفین را مشخص می‌نماید. بر این اساس، امضای یک خط سوآپ ده میلیارد دلاری به‌هیچ‌وجه به معنای تحویل فوری ده میلیارد دلار به پاکستان یا افزایش بالفعل ذخایر

کارکرد سیاسی خطوط سوآپ

تاریخچه شکل‌گیری و گسترش خطوط سوآپ بانک‌های مرکزی از آن جهت برای تحلیل ما حائز اهمیت است که به‌وضوح نشان می‌دهد که دسترسی به نقدینگی اضطراری نیز همچون دیگر مناسبات بین‌المللی، تابع سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و روابط راهبردی از پیش تعیین شده است. در جریان بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، فدرال رزرو با وجود فشارهای گسترده از سوی اقتصادهای نوظهور، تنها چهار کشور از میان آنها یعنی برزیل، مکزیک، سنگاپور و کره جنوبی را به شبکه خطوط سوآپ خود راه داد و درخواست‌های سایر کشورها را به‌صراحت رد کرد. شواهد حاکی از آن است که انتخاب این چهار کشور خاص صرفاً بر اساس نیازهای مالی آن‌ها صورت نگرفت، بلکه فدرال رزرو به‌طور نظام‌مند اقتصادهایی را ترجیح می‌داد که از نظر مالی بازتر بودند، از نظر راهبردی برای منافع آمریکا مفیدتر به‌نظر می‌رسیدند و از منظر حکمرانی اقتصادی جهانی، با ترجیحات و هنجارهای موردنظر واشنگتن، همخوانی داشتند. در مواردی که توجیه اقتصادی صرف برای اعطای خط سوآپ چندان روشن نبود، ملاحظات سیاسی نقشی تعیین‌کننده در تعیین دسترسی یا عدم دسترسی کشورها ایفا می‌کرد.

یافته‌های دیگر حکایت از آن دارند که اعتماد شخصی میان رؤسای بانک‌های مرکزی و کیفیت روابط فردی و نهادی آن‌ها نیز در شکل‌گیری و تداوم این شبکه تأثیرگذار بوده است. روابط مستحکم و مبتنی بر اعتماد بیشتر، می‌توانست به خطوط اعتباری بزرگ‌تر یا تسهیلاتی با محدودیت‌های کمتر منجر شود، در حالی که کشورهای خارج از این حلقه، ناچار بودند به گزینه‌های جایگزین و پرهزینه‌تر نظیر استقراض از صندوق بین‌المللی پول یا بازارهای مالی بین‌المللی متوسل شوند. به بیان دیگر، شبکه ایمنی مالی جهان نه همگانی و فراگیر است و نه از نظر سیاسی بی‌طرف و مبتنی بر ضوابط صرفاً فنی؛ بلکه مبتنی بر نظامی طبقه‌بندی شده از روابط سیاسی، اعتماد متقابل و وابستگی‌های راهبردی می‌باشند.

این موضوع درباره پاکستان نیز به‌خوبی صدق می‌کند: واشنگتن صرفاً به‌دلیل اینکه کشوری درخواست کمک مالی مطرح کرده است، تعهد مالی استثنایی و خارج از چارچوب معمول را نمی‌پذیرد. اگر پاکستان به تسهیلات مالی بزرگ دسترسی پیدا کند، نشانه آن است که ایالات متحده برای ثبات اقتصادی پاکستان، ادامه همکاری‌های راهبردی با اسلام‌آباد و جلوگیری از وابستگی کامل این کشور به شبکه مالی چین، اهمیتی راهبردی قائل است.

رقابت سیستمی دوازر بزرگ جهانی؛ دلار و رنمینی در تقابل راهبردی

خطوط سوآپ ارزی در ادبیات اقتصادی اغلب همچون «لوله‌کشی» نظام مالی جهانی توصیف می‌شوند؛ یعنی سازوکارهایی فنی و نسبتاً خنثی که وظیفه اصلی آنها حفظ جریان پول و اعتبار و جلوگیری از انسداد آن در مقاطع بحرانی است. اما نکته اساسی اینجاست که کشور تأمین‌کننده تصمیم می‌گیرد این لوله‌ها را کجا و برای چه کسی نصب کند و تحت چه شروطی اجازه استفاده از آن‌ها را صادر نماید. برای ایالات متحده، تأمین دلار در سطح جهانی و عرضه آن به دیگر کشورها، صرفاً یک اقدام انسان‌دوستانه یا اقتصادی نیست، بلکه به‌طور مستقیم به حفظ و تداوم نظامی کمک می‌کند که حول محور برتری دلار شکل گرفته است. تسهیلات اضطراری فدرال رزرو، همان‌گونه که به دریافت‌کنندگان خارجی یاری می‌رساند، از منافع اقتصادی و امنیتی آمریکا نیز محافظت می‌کند. هنگامی که دلار در سطح جهانی کمیاب و گران می‌شود، بانک‌ها و وام‌گیرندگان خارجی ممکن است ناچار به فروش دارایی‌های خود (با قیمت‌های تعدیل شده) شوند، از ایفای تعهدات دلاری خویش بازمانند، یا برای دستیابی به دلار چنان با یکدیگر رقابت کنند که ارزش آن به‌شدت افزایش یابد و نظم مالی جهانی را با اختلال مواجه سازد. در چنین شرایطی، تزریق هدفمند نقدینگی دلاری، این فشارهای را مهار می‌کند، از مؤسسات مالی آمریکایی که دارای فعالیت‌های گسترده بین‌المللی هستند، محافظت می‌نماید و این انتظار را در سراسر جهان تقویت می‌سازد.

دیپلماسی و تأمین منافع ملی بهره می‌برند. هر معامله تجاری با رنمینی، هر مدیر ذخایر ارزی که بخشی از دارایی‌های خود را به این ارز اختصاص دهد، و هر بانک مرکزی که به شبکه بانک مرکزی چین متصل می‌شود، به تدریج از وابستگی انحصاری نظام مالی جهانی به دلار می‌کاهد. برپایه مطالعات صورت گرفته در مورد کشورهای که توافق سوآپ را با چین امضا نموده‌اند، نشان می‌دهد که پس از امضای توافق، حرکت به سمت مواضع سیاست خارجی چین در میان این کشورها مشاهده شده است؛ اثری که در کشورهای آسیب‌پذیر از نظر مالی، کاملاً محسوس بوده است. البته این یافته به معنای خریداری کامل رأی یا موضع سیاسی یک کشور نیست و در مورد پاکستان (به دلیل داشتن روابط راهبردی با چین)، تغییر معناداری مشاهده نشده است. با این حال، این نتایج از اهمیت بالایی برخوردار می‌باشند؛ دسترسی به نقدینگی اضطراری می‌تواند انگیزه‌های سیاسی دولت‌ها را تغییر دهد، به ویژه زمانی که منابع جایگزین محدود و گران قیمت باشند.

دلایل اهمیت پاکستان در معادلات منطقه‌ای و جهانی

درخواست پاکستان را به هیچ وجه نمی‌توان جدا از بستر نظامی و سیاسی جنگ آمریکا با ایران بررسی کرد و این موضوع، شاید کلید فهم ژئوپلیتیکی این ماجرا باشد. اسلام‌آباد در این دوره حساس، به عنوان میانجی آمریکا و ایران عمل کرده است و از این طریق نقشی تعیین‌کننده و بی‌بدیل به دست آورده است. موقعیت جغرافیایی منحصربه‌فرد پاکستان که آسیای جنوبی را به چین، ایران، افغانستان و دریای عمان متصل می‌سازد، روابط نظامی عمیق با دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، مشارکت راهبردی طولانی مدت با چین، و توانایی اسلام‌آباد برای برقراری گفت‌وگو با اردوگاه‌های به ظاهر رقیب، همگی دست به دست هم داده‌اند تا پاکستان در جریان یک منازعه منطقه‌ای تمام عیار، به بازیگری ارزشمند تبدیل شود.

از نگاه واشنگتن، پاکستانی که از ثبات مالی نسبی برخوردار است و حاضر به ادامه همکاری با آمریکا در حوزه‌های

که در مواقع بحران، همچنان آمریکاست که نخستین و آخرین مرجع برای دستیابی به دلار به شمار می‌آید. منافع سیاسی این سازوکار می‌تواند بسیار فراتر از بازارهای مالی باشد. پژوهش‌های تجربی نشان می‌دهند که در جریان بحران مالی ۲۰۰۸، اعلام رسمی دسترسی کشورها به خطوط سوآپ فدرال رزرو، با افزایش محبوبیت دولت‌های دریافت‌کننده در میان شهروندان خود همراه شد، در حالی که میزان رضایت عمومی از دولت‌ها در کشورهای محروم از این خطوط، همچنان کاهش یافت. تثبیت نسبی نرخ ارز و ایجاد فضای مالی گسترده‌تر برای سیاست‌های انبساطی، از عوامل اصلی این تفاوت بوده است. ممکن است افکار عمومی اطلاعات دقیقی درباره ماهیت حقوقی یک خط سوآپ نداشته باشند، اما ثبات بیشتر پول ملی و افزایش قدرت مانور دولت را به خوبی احساس می‌کنند و این مسئله، خود گواهی بر کارکرد پنهان ابزارهای مالی است.

در سوی مقابل، چین نیز با درک همین منطق، در دو دهه اخیر تلاش گسترده‌ای برای ایجاد چنین ظرفیتی به عمل آورده است. پس از بحران مالی جهانی، بانک مرکزی چین با سرعتی قابل توجه، شبکه خطوط سوآپ خود را گسترش داد و این ابزار را به یکی از ارکان نظام مالی جهانی تبدیل کرد. مطالعه صورت گرفته توسط صندوق بین‌المللی پول، نشان می‌دهد که تا پایان سال ۲۰۲۰، شبکه جهانی سوآپ‌های دوجانبه شامل ۹۱ کشور و حدود ۱٫۹ تریلیون دلار ظرفیت بوده است و چین به عنوان یکی از مهم‌ترین نیروهای محرک این گسترش به شمار می‌رفت.

مقامات چین سه هدف را برای این تسهیلات تعریف کرده‌اند: بین‌المللی کردن رنمینی، تسهیل تجارت و سرمایه‌گذاری دوجانبه، و تأمین نقدینگی کافی برای حفظ ثبات مالی کشورهای دریافت‌کننده. برخی از خطوط سوآپ چین، از جمله تسهیلات مرتبط با پاکستان، برای مقابله با فشارهای ناشی از کسری تراز پرداخت‌ها نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند و این نشان می‌دهد که این ابزار در عمل کارکردهایی فراتر از اهداف اولیه داشته است.

این پدیده را می‌توان «کشوردارای مالی» نامید که در آن دولت‌ها از ظرفیت‌های پولی خود به عنوان بستری برای

می‌تواند مخاطرات امنیتی جدی برای مرزهای آن ایجاد کند، جریان انرژی و تجارت منطقه‌ای را مختل سازد و توانایی اسلام‌آباد برای همکاری هم‌زمان با چین و کشورهای عربی خلیج فارس را تضعیف نماید. ارزشی که پاکستان امروز برای واشنگتن دارد، دقیقاً در همین توانایی منحصر به فرد برای گفت‌وگو با طرف‌هایی در دو سوی شکاف‌های ژئوپلیتیکی است و قربانی کردن این موقعیت متوازن، به معنای از بین بردن این دارایی ژئوپلیتیکی خواهد بود.

محدودیت‌ها و مخاطرات وابستگی به نقدینگی اضطراری

مزایای مالی کوتاه‌مدت خطوط سوآپ واقعی و انکارناپذیر است، اما به آسانی می‌توان درباره اهمیت بنیادین آن‌ها برای توسعه اقتصادی اغراق نمود. یک خط اعتباری که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته است، صرفاً تأمین مالی مشروط محسوب می‌شود، نه افزایش واقعی و دائمی ذخایر ارزی. هنگامی که از سوآپ استفاده شود، یک تعهد حقوقی و مالی جدی برای بازپرداخت در آینده ایجاد می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. تمهیدهای مکرر این خطوط می‌تواند ابزاری که برای نقدینگی کوتاه‌مدت طراحی شده است، به بدهی بلندمدت تبدیل کند، ضمن آنکه دولت‌ها ممکن است با اتکا به این منابع، رقم بالاتری از ذخایر ارزی ارائه دهند که تصویری دقیق از موقعیت مالی کشور منعکس نمی‌کند.

تجربه عملی چین و شرکای آن، به خوبی این مخاطرات را نشان می‌دهد. پاکستان در دسامبر ۲۰۱۱ توافق سوآپ خود را با چین امضا کرد و از سال ۲۰۱۳ برداشت از آن را آغاز نمود. صندوق بین‌المللی پول برآورد کرده است که پاکستان و مغولستان، بخش عمده (حدود هشت میلیارد دلار) از منابع استفاده‌شده از خطوط سوآپ خارجی چین را در سال ۲۰۲۰ به خود اختصاص داده‌اند. این سازوکار برای پاکستان فرصت تنفسی ایجاد کرد، اما نقدینگی رنمینی معادل دسترسی بدون محدودیت به دلار نیست. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که بازارهای مالی نسبت به خطوط سوآپ چین محتاط‌تر عمل کرده‌اند، زیرا رنمینی را نمی‌توان به طور خودکار برای پرداخت بدهی‌های دلاری

امنیتی و دیپلماتیک باشد، می‌تواند به طور مؤثری به تداوم کانال‌های دیپلماتیک کمک کند، خطر گسترش بحران‌های منطقه‌ای را کاهش دهد، و از آن مهم‌تر، مانع از آن شود که پکن به تنها منبع انحصاری حمایت اضطراری از اسلام‌آباد تبدیل گردد. ایجاد یک تسهیلات مالی اختصاصی از سوی وزارت خزانه‌داری آمریکا، علاوه بر مزایای اقتصادی مستقیم، می‌تواند به نخبگان سیاسی و اقتصادی پاکستان یادآوری کند که دسترسی به دلار هنوز مزایایی در اختیار آنها قرار می‌دهد که رنمینی (در شرایط فعلی) قادر به تأمین کامل آن نیست. پیام راهبردی این اقدام برای اسلام‌آباد این خواهد بود که در محاسبات راهبردی آمریکا، پاکستان جایگاهی ویژه دارد.

از منظر منافع ملی پاکستان نیز جذابیت چنین پیشنهادی آشکار است. یک پشتوانه بزرگ دلاری می‌تواند به بازارهای مالی اطمینان بخشد، نگرانی‌های مزمن از بحران تأمین مالی خارجی را کاهش دهد، و فضای بیشتری برای مدیریت نوسانات ارزی و اجرای سیاست‌های پولی مستقل فراهم آورد. حتی اگر پاکستان هرگز از این خط استفاده نکند، صرف وجود آن می‌تواند پیام اطمینان‌بخشی به بازارها مخابره کند و نرخ بهره استقراض خارجی را کاهش دهد. از طرف دیگر، در ماه‌های اخیر، پاکستان تلاش کرده است تعهدات خارجی کوتاه‌مدت خود را کاهش دهد و زمینه بازگشت به بازار بین‌المللی سرمایه را فراهم سازد. وجود چنین پشتوانه‌ای می‌تواند این تلاش‌ها را به طور محسوسی تقویت کند. با این حال، زمان‌بندی این درخواست به تنهایی وجود یک معامله سیاسی متقابل را اثبات نمی‌کند و تا امروز هیچ مدرک رسمی دال بر شروط واشنگتن در ازای موضع مشخص پاکستان وجود ندارد. تجربه تاریخی پاکستان نیز باید اسلام‌آباد را از این تصور برحذر دارد که توجه راهبردی موقت آمریکا الزاماً به یک اتحاد اقتصادی پایدار تبدیل خواهد شد.

اسلام‌آباد همچنین باید در برابر وسوسه‌ای مقاومت کند که نقش میانجی‌گرانه خود را به مشارکت فعال در جنگ تبدیل نماید. منافع اقتصادی و امنیتی پاکستان در درجه اول در کاهش تنش و جلوگیری از گسترش آتش جنگ در همسایگی خود نهفته است؛ چراکه درگیری نظامی با ایران

دوم، اسلام‌آباد باید با سوآپ به عنوان یک «بیمه راهبردی» برخورد کند، نه منبع درآمد پایدار. برداشت فقط در شرایط واقعی فشار نقدینگی، آشفتگی شدید بازار ارز، یا برای پرداخت تعهدات خارجی اجتناب‌ناپذیر صورت گیرد و هرگز برای تأمین مالی واردات بی‌رویه به کار گرفته نشود. ذخایر ناخالص، ذخایر خالص و بدهی‌های ناشی از سوآپ باید به طور جداگانه در گزارش‌های رسمی بانک مرکزی منعکس شوند تا تحلیلگران بتوانند وضعیت واقعی دارایی‌ها و تعهدات را بسنجند.

سوم، هر ارز خارجی باید در جایی استفاده شود که بیشترین کارایی را دارد: منابع رزمینی عمدتاً برای تسویه تجارت با چین و ایفای تعهدات مالی در قبال پکن به کار گرفته شوند و پاکستان برای کاهش هزینه‌های بازپرداخت، مذاکرات جدی با چین انجام دهد. تسهیلات آمریکایی نیز باید برای تقویت امنیت ذخایر ارزی و مدیریت کمبودهای موقت دلار استفاده شوند، نه برای دخالت دستوری در نرخ ارز.

چهارم، فرصت تنفسی ایجاد شده باید در خدمت اصلاحات ساختاری قرار گیرد؛ اصلاح نظام صادراتی غیررقابتی، بازسازی بخش انرژی وابسته به واردات، و بهبود درآمدهای داخلی. نقدینگی می‌تواند بستر لازم برای این اصلاحات را مهیا کند، اما به هیچ وجه جایگزین آن‌ها نخواهد شد.

پنجم، پاکستان باید استقلال عمل خود را حفظ کند و اجازه ندهد هیچ یک از این تسهیلات منجر به تسلط یک قدرت خارجی بر جهت‌گیری‌های کلان این کشور شوند. دسترسی هم‌زمان و متوازن به هر دو شبکه مالی می‌تواند اهرم چانه‌زنی این کشور را تقویت کند، اما تنها در صورتی که اسلام‌آباد آمادگی داشته باشد که هرگاه حمایت مالی یک طرف در تضاد با منافع درازمدت این کشور باشد، پاسخ منفی دهد. ارزش واقعی تنوع بخشی در کاهش وابستگی به یک منبع واحد است، نه در واگذاری سیاست خارجی به یکی از آن‌ها.

به کارگرفت و تبدیل آن به ارزهای دیگر، هزینه‌های اضافی و ریسک نرخ ارز دارد. همچنین شروط برداشت در بسیاری از موارد به طور کامل شفاف نیست و این نبود شفافیت، خود عاملی برای کاهش اعتماد بازاریهاست. تجربه پاکستان نشان داد که با کاهش ارزش روپیه، بازپرداخت تعهدات به رزمینی نیز می‌تواند پرهزینه‌تر از پیش‌بینی اولیه شود. اثر اطمینان بخش توافق سوآپ چین با گذشت زمان کاهش یافته و حتی در برخی مقاطع خنثی شده است.

این استدلال‌ها به معنای نفی مفید بودن تسهیلات چین نیست، بلکه تأکیدی بر ضرورت تناسب ابزار مالی با نیازهای واقعی اقتصاد است. نقدینگی رزمینی زمانی بیشترین فایده را دارد که برای تسویه واردات از چین و حمایت از تجارت دوجانبه به کار گرفته شود. در مقابل، نقدینگی دلاری برای پرداخت سررسید بدهی‌های دلاری و تثبیت بازاریهایی که ریسک را بر مبنای دلار قیمت‌گذاری می‌کنند، اثربخشی بالاتری دارد. پاکستان می‌تواند و باید از هر دو شبکه بهره‌بردار، مشروط بر اینکه تصور نکند این دو ارز قابل جایگزین هستند. نتیجه‌گیری صندوق بین‌المللی پول نیز به همین اندازه هوشمندانه است: خطوط سوآپ بخش ارزشمندی از شبکه مالی جهان هستند، اما شواهد چندانی وجود ندارد که دسترسی به آن‌ها به طور خودکار موجب بهبود سیاست‌گذاری کلان یا تسریع رشد پایدار شود و حتی ممکن است اصلاحات ضروری را به تأخیر اندازند.

چارچوب پیشنهادی برای مدیریت بهینه سوآپ در پاکستان

اگر پیشنهاد آمریکا وارد مرحله عملیاتی شود، پاکستان باید مذاکرات را بر اساس چارچوبی روشن و شفاف پیش ببرد. نخست، دولت پاکستان موظف است اطلاعات اساسی توافق از جمله ماهیت حقوقی، نرخ بهره، سررسید، شرایط تمدید، موارد مجاز استفاده و محدودیت‌های برداشت را به صورت کامل منتشر کند. همین استاندارد باید درباره خطوط سوآپ با چین نیز رعایت شود، زیرا بازارها نمی‌توانند بدون اطلاع از موانع حقوقی-اداری، یک سازوکار مالی را معتبر تلقی کنند.

دیدگاه اندیشکده اقبال و نتیجه‌گیری

تسهیلات پیشنهادی آمریکا می‌تواند برای پاکستان مفید باشد و رابطه سوآپ با چین نیز برای این کشور اهمیتی راهبردی دارد، اما بیشترین ارزش این دو سازوکار در کمک به خروج از چرخه بحران‌های مکرر ارزی و ژئوپلیتیکی است. واشنگتن و پکن همچنان از پول در خدمت قدرت خود استفاده می‌کنند، اما وظیفه پاکستان استفاده هوشمندانه از این منابع برای توسعه ملی و ایجاد بسترهای مناسب برای رشد پایدار است.

این تحلیل، درسی مهم برای ایران نیز دارد: افزایش ارزش ژئوپلیتیکی پاکستان با بحران پیرامون ایران پیوند خورده و نشان می‌دهد روابط دو کشور را باید در بستر رقابت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی درک کرد. پاکستان در نقطه تلاقی چندین منظومه قدرت قرار دارد و این موقعیت به آن امکان مانور می‌دهد. همچنین تجربه پاکستان در تلاقی دو شبکه پولی رقیب، برای ایران که با محدودیت‌های نظام دلارمحور مواجه است، بسیار حائز اهمیت است و نشان می‌دهد که قدرت فقط با ارتش و انرژی تعریف نمی‌شود، بلکه دسترسی به شبکه‌های مالی رقیب بخشی از قدرت ملی است.

نکته تأمل‌برانگیز برای ایران، توصیه نویسنده به پاکستان برای حفظ نقش میانجی‌گرانه و پرهیز از مشارکت در «جنگ دیگران» است. پاکستانی که بتواند هم‌زمان با تهران، واشنگتن، پکن و ریاض تعامل سازنده داشته باشد، برای ایران مطلوب‌تر از پاکستانی است که کاملاً در یکی از بلوک‌ها قرار گیرد. از این منظر، منفعت تهران نیز در حفظ استقلال راهبردی پاکستان است. اما پرسش اساسی برای ایران این است که تا چه اندازه توانسته از اهمیت ژئوپلیتیکی خود برای ایجاد ظرفیت اقتصادی پایدار استفاده کند؟ داشتن جغرافیای راهبردی با تبدیل مؤثر آن به قدرت اقتصادی، دو امر متفاوت هستند که نیازمند برنامه‌ریزی، اصلاحات و دیپلماسی فعال است.

در نهایت، مهم‌ترین پیام برای هر دو کشور آن است که ژئوپلیتیک را نباید به مزیت هنگام بحران تقلیل داد، بلکه باید آن را به ظرفیت پایدار برای توسعه همه‌جانبه ارتقا داد. این تحول بنیادین نیازمند عزم راسخ، برنامه بلندمدت و نگاهی فراتر از منافع مقطعی است. برای ایران و پاکستان که در یکی از حساس‌ترین چهارراه‌های ژئوپلیتیکی جهان قرار گرفته‌اند، این شاید اساسی‌ترین درسی باشد که می‌توان از این تحلیل استخراج کرد و آن را سرمشق سیاست‌گذاری‌های آینده قرار داد.

شویان (مایکل) هوانگ



دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه ایلینوی اربانا-شمپین است و مطالعات خود را بر اقتصاد سیاسی توسعه، به‌ویژه اثربخشی کمک‌های خارجی و سازوکارهای پاسخ‌گویی در این حوزه، متمرکز کرده است. محور اصلی پژوهش‌های او پاکستان است و هم‌زمان به مطالعه زبان و ادبیات اردو نیز می‌پردازد.





خیزش نسل زد در پاکستان؛ زمینه‌ها، موانع و چشم‌انداز آینده نوشته میراحمد رضا مشرف



مقدمه

اما با عنایت به آن که تاکنون تحرک و خیزشی جدی از جانب نسل زد در پاکستان مشاهده نشده است، این سؤال مهم و اساسی مطرح می‌شود که آیا ممکن است نسل زد پاکستان نیز در آینده‌ای نزدیک به این جنبش‌ها ملحق شود؟ در راستای پاسخگویی به این پرسش نیاز است تا در کنار آشنایی با ویژگی‌های عمومی نسل زد و همچنین جنبه‌های مختلف جنبش فراگیر آن‌ها در جنوب آسیا، به زمینه‌ها و موانع موجود بر سر راه خیزش احتمالی نسل زد در پاکستان پرداخته و در نهایت چشم‌اندازی از آینده آن در این کشور ترسیم شود.

نسل زد؛ سرخوردگی اقتصادی و زیست دیجیتال

"نسل زد" در واقع تعبیری جدید برای نسل جوانی است که محدوده سنی ۱۵ تا ۳۰ سال را در برمی‌گیرد. اما "نسل زد" ویژگی‌هایی دارد که آن را از نسل جوان قدیم متمایز می‌سازد؛ نخستین ویژگی این نسل، وابستگی شدید به گفتمان دیجیتال و زیست در دنیای مجازی است. به تعبیر

خیزش سلسله‌وار "نسل زد" در جنوب آسیا، بحث‌های زیادی را در مورد شرایط "نسل زد" در پاکستان و امکان پیوستن آن‌ها به این خیزش عمومی به وجود آورده است. انعکاس اخبار مربوط به ایستادگی جوانان هندی در برابر دولت مودی در شبکه‌های اجتماعی، به سرعت به فضای مجازی پاکستان راه یافت و با ابراز همبستگی و انتشار ویدئوهای حمایتی از سوی جوانان پاکستانی همراه شد. این پدیده به خوبی نشان‌دهنده نگرش نسل زد پاکستان نسبت به این جنبش‌ها و نیز درک آن‌ها از موقعیت خود است. در عین حال، به نظر می‌رسد که فروپاشی نظام‌های سیاسی در سریلانکا، نپال و بنگلادش و چالش جدی دولت مودی در برابر خیزش نسل زد، زنگ‌های خطر را برای دولت اسلام‌آباد نیز به صدا در آورده است؛ به‌ویژه آن که دولت با چالش‌های عمده‌ای در حوزه‌های مختلف مواجه بوده و نسبت به آسیب‌پذیری خود در برابر تحرکات مشابه، آگاه است.

شد. مهم‌ترین دستاورد این خیزش فرار رئیس‌جمهور و سقوط دولت بود.

دومین خیزش نسل زد در بنگلادش و در سال ۲۰۲۴ رخ داد، جایی که نخستین اعتراضات نسل زد بر سر سهمیه‌بندی ناعدلانه مشاغل رقم خورد. با این حال، این موضوع صرفاً نقش کاتالیزور را ایفا می‌کرد و خیزش به واسطه عواملی همچون نارضایتی از وضعیت اقتصادی، تورم و انبوه فارغ‌التحصیلان بیکار پدید آمد. این جنبش نیز با سقوط دولت "شیخ حسینه" و فرار وی از کشور به اتمام رسید.

خیزش سوم جنوب آسیا در سال ۲۰۲۵ و در نپال رخ داد. در نپال مجموعه‌ای از بحران‌ها همچون فساد، بیکاری، سرکوب شدید و ممنوعیت شبکه‌های اجتماعی، باعث شورش نسل زد شدند. همانند سری‌لانکا و بنگلادش، این جنبش نیز موفق به ساقط کردن دولت شد، البته با این تفاوت که نمایندگان نسل زد با تشکیل یک حزب سیاسی و پیروزی در انتخابات سراسری، توانستند قدرت را نیز در دست بگیرند.

در نهایت خیزش چهارم نسل زد در هند و در شرایطی رخ داد که اعتراضات پیرامون لغو یک آزمون پزشکی به درگیری‌های خشونت‌بار میان دولت و معترضان انجامید. این جنبش با استعفای وزیر آموزش و عقب نشینی آشکار دولت فروکش کرد.

با نگاه به خیزش‌های نسل زد در جنوب آسیا، می‌توان به چند نکته پی برد. در وهله اول باید به نقش فضای مجازی و به طور خاص شبکه‌های اجتماعی در شکل‌گیری این جنبش‌ها اشاره کرد. در این فضا، نسل زد به خوبی از ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود در حوزه دیجیتال، برای سازمان‌دهی یک خیزش فراگیر استفاده نمود. استقبال و مشارکت ۲۰ میلیون نفری هندی از تشکیل "حزب مردمی سوسک" (CJP) در فضای مجازی (بدون برخورداری از ماهیت واقعی و قانونی)، را باید جلوه خاصی از این ویژگی تلقی کرد.

اما در وهله دوم، نقش عناصر اقتصادی در این خیزش‌ها غیر قابل انکار است؛ نابسامانی‌های اقتصادی، فساد، بی‌عدالتی و بیکاری، نقش مهمی در این خیزش‌ها

برخی پژوهشگران اجتماعی، آن‌ها را باید بومیان عصر دیجیتال نامید. آن‌ها در جهان دیجیتالی زندگی می‌کنند که در آن مرجعیت‌های سنتی همچون خانواده، مدرسه، محل کار، رسانه‌های رسمی و حتی سیاست رسمی، جای خود را به مراجع جدیدی همچون فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی داده و هویت بخشی در بسترهای اغلب فراملی و بین‌المللی شکل می‌گیرد.

در عین حال، نسل زد در یک شکاف نسلی عمیق با نسل قدیم به سر می‌برد و در دنیایی جداگانه و موازی زندگی می‌کند که نسل قدیم تقریباً به آن راهی ندارد. ارزش‌های نسل زد نیز اغلب با ارزش‌های قدیمی متفاوت است؛ چنان‌که برای این نسل رؤیای خروج از فقر با ادامه تحصیل (با توجه به انبوه فارغ‌التحصیلان)، شکست خورده تلقی شده و بر همین مبنا، اهمیت و قدرت اقتصادی را نه در زندگی کارمندی، بلکه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی جستجو می‌نمایند. با این حال قرار گرفتن جامعه در میانه مرزهای سنتی و دیجیتال، نسل زد را با سرخوردگی و بی‌ثباتی اقتصادی دائمی مواجه کرده است. در نهایت، نسل زد در شرایط عدم قطعیت نسبت به آینده و شک و تردید نسب به کارآمدی نهادهای موجود قرار دارد و از این رو، بسترهای نارضایتی، طغیان و مطالبه‌گری برای آنان مهیا است. این موضوع به ویژه در کشورهایی با بافت جمعیتی جوان، بسیار چالش برانگیز است، کما این‌که خیزش‌های اخیر نسل زد در کشورهای آفریقایی و جنوب آسیا را باید در همین راستا مورد ارزیابی قرار داد؛ «نارضایتی عمومی» از طریق «هماهنگی دیجیتال» (در بستر شبکه‌های اجتماعی)، در نهایت می‌تواند به «اقدامی جمعی» از جانب نسل زد منجر شود.

بررسی خیزش‌های نسل زد در جنوب آسیا

منطقه جنوب آسیا در مدتی کمتر از ۵ سال، با حداقل ۴ خیزش موفق نسل زد مواجه بوده است. نخستین خیزش در سال ۲۰۲۲ و در سری‌لانکا رخ داد. بحران انرژی، تورم و بیکاری محرک‌های این خیزش به شمار می‌آمدند که در نهایت به اتحاد همه جانبه جوانان برعلیه حکومت منجر

احساسات میهن پرستانه و نیز عدم ضدیت با هندوها، ازدیگر ویژگی‌های نسل زد در پاکستان است. در واقع نسل زد در پاکستان از این جهت شرایطی تقریباً مشابه با هم‌تایان خود در بنگلادش را تجربه می‌کند؛ نسلی از جوانان بنگلادشی که در شورش ۲۰۲۴ حتی از حمله به نمادهای ملی‌گرایانه، ابایی نداشتند و تابوی ارتباط با پاکستان را نیز شکستند.

باور به بی‌عدالتی اجتماعی، بی‌اعتمادی شدید نسبت به دولت و پایه‌های مشروعیت سیاسی آن و عدم قطعیت در مورد آینده، ازدیگر ویژگی‌های مهم نسل زد در پاکستان است. این ویژگی‌ها، نسل زد پاکستان را در موقعیتی مشابه با هم‌تایان خود در دیگر نقاط جهان و به‌ویژه جنوب آسیا قرار می‌دهد و بسترهای مشترکی را برای مطالبه‌گری از دولت و ساختارهای سیاسی فراهم می‌آورد.

موانع خیزش نسل زد در پاکستان

با توجه به وجود خصایص مشترک میان نسل زد پاکستان و هم‌تایان آن در جنوب آسیا، این پرسش مطرح می‌گردد که چرا تاکنون شاهد خیزشی فراگیر در میان نسل زد این کشور نبوده‌ایم؟ در پاسخ بایستی گفت که دو عامل بازدارنده، شکل‌گیری خیزشی فراگیر از سوی نسل زد در پاکستان را غیرممکن کرده است؛ نخستین عامل، چالش‌های مرتبط با ماهیت وجودی خیزش نسل زد در این کشور است و عامل دوم، اقدامات و عملکرد دولت و نظامیان پاکستان برای خنثی‌سازی و پیشگیری از تحرکات احتمالی این نسل در حال حاضر و آینده، می‌باشد.

چالش‌های مرتبط با ماهیت وجودی نسل زد در پاکستان؛ نسل زد در پاکستان از بسیاری جهات با هم‌تایان خود در دیگر نقاط جهان و به‌ویژه جنوب آسیا، اشتراکات مهمی دارند، با این حال چند تمایز اساسی در ماهیت وجودی آن، باعث عدم خیزش و یا حداقل تأخیر در شکل‌گیری جنبش‌های مرتبط با آن شده است. در تمامی خیزش‌های نسل زد در جنوب آسیا، پای یک مسئله یا چالش عمومی بزرگ و مهم در میان بوده است؛ در سری‌لانکا وضعیت انرژی و ضعف مدیریت اقتصادی، در بنگلادش نظام

داشتند. در نهایت بی‌اعتمادی به نهادهای اجتماعی و سیاسی و سرخوردگی و ناامیدی از دولت‌ها در میان "نسل زد" را باید از دیگر ویژگی‌های مهم این خیزش‌ها برشمرد. فقدان رهبر و یا ساختار رهبری منسجم و همچنین اتحاد بر سر یک هدف مشخص و مشترک (بدون ترسیم نقشه راهی برای آینده)، را شاید بتوان از دیگر ویژگی‌های مهم این قیام‌ها ارزیابی کرد.

زمینه‌های خیزش نسل زد در پاکستان

پاکستان یکی از جوان‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌آید که جمعیت نسل زد آن در حدود ۷۰ میلیون نفر است. مقایسه اجمالی ویژگی‌های نسل زد پاکستان با خصوصیات عمومی این نسل و نیز ویژگی‌های نسل زد در جنوب آسیا، نشان می‌دهد که این نسل از زمینه‌های مناسبی برای ایجاد یک جنبش فراگیر در پاکستان برخوردار است. بر این اساس، مهم‌ترین ویژگی نسل زد پاکستان (همانند هم‌تایان خود در دیگر نقاط جهان) این است که در زمره بومیان عصر دیجیتال محسوب می‌شوند که به شدت به فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی وابسته هستند. این نسل حتی تجربه فعالیت و مشارکت سیاسی آنلاین را نیز دارد، کما این که در جریان برکناری "عمران خان" و حوادث متعاقب آن، نقش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در بسیج جوانان بسیار پررنگ بود.

در عین حال نسل زد پاکستان مشکلات ساختاری دیرینه‌ای در حوزه اقتصاد از جمله ازدیاد جمعیت، بیکاری، انبوه فارغ‌التحصیلان سرخورده و فاقد شغل مناسب، تورم، کمبود منابع و به‌طور کلی ضعف و آشفتگی اقتصادی مداوم را به ارث برده است. مشخصه دیگر این نسل، شرایط و درک آن‌ها از بازار کار است. این نسل برخلاف تفکر سنتی، نمی‌خواهد میراث‌دار مشاغل پدری باشد. در این راستا، آمارها نشان می‌دهند که برخلاف گذشته، تعداد اندکی از فرزندان نظامیان، سیاستمداران و یا کارمندان اداری پاکستان، تمایل دارند شغلی همانند پدران خود داشته باشند که این امر منجر به شکل‌گیری برخی تفاوت‌های ارزشی عمیق، شده است. فروکش کردن

اما دولت علاوه بر محدودیت‌های نهادی ذکر شده، از نظام کنترل، نظارت و اعمال سانسور شدید بر رسانه‌های سنتی، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی نیز به عنوان اقدامات دیگری در راستای مقابله با خیزش‌های عمومی و به طور خاص خیزش احتمالی نسل زد، استفاده می‌کند. در این راستا، به محض بروز هر گونه آشفتگی سیاسی و اجتماعی، اینترنت به صورت سراسری قطع و یا با اختلالات جدی مواجه می‌شود، به ناراضیان برجسب و انگ ضد ملی، وابسته به خارج و تروریسم زده شده و هر اقدام اعتراضی، به بهانه مسائل امنیتی، به شدت سرکوب می‌شود. با وقوع شورش‌های گسترده در جنوب آسیا و فروپاشی چندین دولت مستقر، واکنش دولت اسلام‌آباد نیز نسبت به هرگونه ناآرامی، تشدید شده است.

در عین حال، دولت با نفوذ در پایگاه‌های اصلی قدرت نسل زد، یعنی شبکه‌های اجتماعی، به روایت سازی گسترده روی آورده است؛ روایت‌هایی که بر موفقیت‌های نظامی، تهدیدات خارجی، مدیریت مؤثر بحران‌ها و نقش رو به رشد بین‌المللی پاکستان تأکید دارند. دولت با ایجاد این روایت‌ها می‌کوشد تا تمرکز عمومی و به ویژه نسل زد را از مشکلات و چالش‌های سیاسی و اقتصادی منحرف سازد و از این رهگذر، اعتبار ساختاری خود را تقویت کند. در نهایت، ابزار سرکوب آخرین اهرم فشار دولت است که در مواقع لزوم به دفعات مورد استفاده قرار گرفته و هر جنبشی (چه از جانب احزاب سنتی و چه در بسترهای نوپدید) همچون خیزش نسل زد) را در نطفه خفه کرده است.

چشم‌انداز آینده و نتیجه‌گیری

در سایه چالش‌های وجودی نسل زد و رویکرد دولت در تقابل با هرگونه خیزش احتمالی از جانب این نسل، در حال حاضر چشم‌انداز روشنی برای وقوع یک خیزش عمومی در میان نسل زد پاکستان وجود ندارد. در مقابل، نسل زد در فضایی از ناامیدی و سرکوب، به رویکردهایی همچون انفعال، سکوت و مهاجرت گسترده روی آورده‌اند. در این چارچوب و بر مبنای برخی گزارش‌ها، بیش از ۸۰۰ هزار جوان پاکستانی در دو سال گذشته این کشور را ترک

سهمیه‌بندی ناعادلانه مشاغل، در نپال فساد و ممنوعیت شبکه‌های اجتماعی و سرانجام در هند اعتراض سراسری به لغو آزمون پزشکی، عامل اصلی خیزش این نسل محسوب می‌شدند. اما به نظر می‌رسد که در پاکستان هنوز «مسئله» و یا دلیلی که بتواند نسل زد را به اجماع برای خیزش ترغیب کند، جنبه عینی پیدا نکرده است.

اما این پرسش که چرا نسل زد پاکستان به رغم انباشت مشکلات ساختاری و اقتصادی، موفق به شکل دهی یک جنبش اعتراضی فراگیر نشده است، ریشه در چند عامل بنیادین دارد؛ در وهله نخست می‌توان به تداوم وابستگی نسل زد این کشور به برخی ساختارهای سنتی و یا بازیگران سیاسی حقیقی اشاره کرد؛ به گونه‌ای که برخی افراد همچون عمران خان و حزب متبوع وی، هنوز می‌توانند بخش مهمی از نسل زد را از طریق شبکه‌های اجتماعی هدایت و در راستای منافع خود به حرکت در آورند. از طرف دیگر، مشکلات نسل زد در امتداد شکاف‌های قومی- قبیله‌ای- جغرافیایی تقسیم می‌شوند که همین امر می‌تواند به عنوان مانعی بزرگ در شکل‌گیری یک خیزش عمومی توسط این نسل، عمل کند. دنباله‌روی نسل زد و عدم پیشگامی آن در جنبش‌هایی همانند اعتراضات سراسری حامیان عمران خان در نوامبر ۲۰۲۴، را باید در چنین بستری مورد توجه قرار داد. در نهایت اغلب اهداف این جنبش‌ها شخصی، سازمان یافته و در امتداد شکاف‌های سنتی حزبی هستند که با جذب انرژی نسل زد، مانع از اجماع و خیزش آن‌ها پیرامون مسائل کلان‌تر می‌شوند.

واکنش و اقدامات دولت پاکستان در مواجهه با خیزش احتمالی نسل زد؛ بخش مهمی از ناکامی نسل زد پاکستان در ایجاد یک جنبش فراگیر، به نحوه عملکرد دولت و اقدامات پیشگیرانه آن، ارتباط دارد. تجربه استقلال بنگلادش و نقش مهم جوانان در این جنبش استقلال طلبانه، موجب شده تا دولت برخی اقدامات پیشگیرانه را برای جلوگیری از وقوع اتفاقات مشابه، انجام دهد. ممنوعیت ایجاد اتحادیه‌ها و تشکل‌های دانشجویی بخشی از این اقدامات پیشگیرانه به شمار می‌آیند که از حدود ۴۰ سال پیش تاکنون به شکل محدودیتی پایدار و مؤثر، همچنان برقرار مانده است.

کرده‌اند و آخرین نظرسنجی‌ها نیز حکایت از آن دارند که حداقل ۶۷ درصد از جوانان پاکستانی سودای مهاجرت دارند. اما این موضوع که انفعال و ناامیدی نسل زد و موفقیت دولت در مهار خواسته‌ها و نارضایتی‌های آن، تا چه زمان ادامه خواهد داشت، به طور دقیق روشن نیست؛ اگرچه بنابه گفته یک تحلیلگر پاکستانی، این دیوار بالاخره زمانی ترک خواهد برداشت، کما این که نشانه‌هایی از آن نیز بروز پیدا کرده است. وقایع کشمیر پاکستان را اگر چه نمی‌توان با خیزش سراسری نسل زد مرتبط دانست، اما به جهت نقش جوانان در آن، تأکید بر ماهیت مسئله (نارضایتی‌های کلان اقتصادی) و گسست از بسترهای سنتی سیاسی، می‌تواند تا حدی در پیوند با خیزش محدود و منطقه‌ای نسل زد در نظر گرفته شود. بازتاب گسترده مقاله یک دانشجوی دکترا در شبکه‌های اجتماعی و در میان نسل زد که در رابطه با ملی‌گرایی سفارشی و اجباری دولت نوشته شده بود، و شاید مهم‌تر از آن، شورش موفق دانشجویان یک دانشگاه در شهر کراچی برعلیه حکم ناعادلانه اخراج دانشجوی این دانشگاه را شاید بتوان بخشی از مهم‌ترین تحولات در این زمینه ارزیابی کرد.

میراحمد رضا مشرف

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران؛ پژوهشگر حوزه افغانستان و شبه‌قاره، همکار پژوهشی مؤسسه مطالعات شرق و بیش از دو دهه همکاری مستمر با رسانه‌ها و خبرگزاری‌هایی همچون: قدس، فرهیختگان، جام جم، خراسان، سیاست روز، همشهری و ...



چرا تغییر دولت، آزادی بیان را در پاکستان نجات نخواهد داد؟

میراث حقوقی استعمار، گسترش نظارت دیجیتال و مسئله ساختاری آزادی بیان در پاکستان

نوشته حسن عبدالله نیازی



مقدمه

در نگاه نخست، شاید بتوان تمام این وضعیت را به عملکرد دولت کنونی نسبت داد، به‌ویژه آنکه شواهد نیز تا حدی چنین انگاره‌ای را تأیید می‌کنند. دولت کنونی در برابر مخالفت‌ها و اعتراضات مداری چندانی از خود نشان نداده؛ وزیر دادگستری نسبت به اظهارنظرهایی که خلاف سیاست خارجی کشور تلقی شوند، هشدار داده، درخواست مسدودسازی دائمی ۲۷ کانال یوتیوب متعلق به روزنامه‌نگاران مطرح شده و «آژانس ملی تحقیقات جرایم سایبری» به‌عنوان یکی از جدیدترین نهادهای نظارتی، از هر اختیارات گسترده‌ای برای برخورد با آنچه فعالیت‌های «ضد دولت» خوانده می‌شود، برخوردار شده است. در چنین شرایطی، حتی وجود حداقلی از رویه‌های قانونی در برخورد با مخالفان، در برابر خطر ناپدیدشدن افراد، به‌مثابه نوعی خوش اقبالی تلقی می‌شود.

با این همه، این معضل را هرگز نمی‌توان صرفاً نتیجه عملکرد دولت کنونی دانست. اگر بتوان عدالت را یک «نظام» دانست، اقتدارگرایی نیز نظامی دیگر است که از زمان شکل‌گیری دولت پاکستان، دموکراسی مشروطه برای

در سال ۲۰۲۴، هنگامی که ابعاد گسترده نظارت غیرقانونی بر شهروندان پاکستان آشکار شد، واکنش دولت نه پاسخ‌گویی و نه اصلاح ساختار نظارتی، بلکه تصویب قانونی تازه بود. گزارش اخیر اتحادیه اروپا درباره وضعیت آزادی بیان در پاکستان در چارچوب «نظام ترجیحات تعرفه‌ای» نیز بر همین نکته تأکید می‌گذارد که «محدودیت‌های آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات همچنان جدی و مداوم است». امروزه سکوتی سنگین بر بخش‌هایی از فضای سیاسی و رسانه‌ای پاکستان سایه افکنده است؛ سکوتی که بیش از هر چیز از ترس سرچشمه می‌گیرد. دولت در مواجهه با نقدهای مخالف، رویکردی سخت‌گیرانه‌تر در پیش گرفته و مطالب انتقادی شهروندان، رسانه‌ها و کاربران فضای مجازی بیش از هر زمان دیگر در معرض تعقیب قضایی، تشکیل پرونده یا احضار به مراجع انتظامی قرار دارد. در چنین فضاهایی، سکوت مطمئن‌ترین راه برای مصون ماندن از گزند ساختاری است که تحمل چندانی در برابر مخالفت ندارد.

چنان گسترده بود که تقریباً شامل هر سخن یا اقدامی می‌شد که موجب ایجاد «احساسات منفی» نسبت به حکومت می‌گشت. برخی پژوهشگران حقوقی این ماده را «شاهکاری از ابهام» توصیف کرده‌اند و «مهاثما گاندی» نیز آن را «شاهزاده بندهای سیاسی قانون مجازات هند که برای سرکوب آزادی شهروندان طراحی شده است» خوانده بود. این ماده به‌طور گسترده علیه جنبش استقلال هند به کار گرفته شد، اما دهه‌ها پس از پایان استعمار، همچنان در مجموعه قوانین پاکستان باقی ماند؛ هرچند که در پنجاب، دادگاه عالی لاهور با رأی قاضی «شاهد کریم»، آن را بی‌اعتبار اعلام کرد.

با این حال، منطق «ماده ۱۲۴ الف» از میان نرفته، بلکه می‌توان گفت که از خیابان و روزنامه به فضای دیجیتال کوچ کرده است. در اوایل سال ۲۰۲۵، دولت کنونی پاکستان «قانون پیشگیری از جرایم سایبری» را تشدید کرد و دامنه شمول آن را گسترش داد. منتقدان معتقدند این قانون از همان مشکلی رنج می‌برد که مشخصه قوانین دوران استعمار بود: ابهام در تعریف جرم و اعطای اختیارات گسترده به حکومت برای برخورد با افرادی که به هر نحوی درباره عملکرد دولت اظهارنظر می‌کنند.

در شکل کنونی، این قانون می‌تواند به ابزاری برای حفاظت از مقامات در برابر انتقاد و تعقیب روزنامه‌نگاران تبدیل شود. مقاماتی که خود جزئی از ساختار دولت فدرال هستند، اختیارات قابل توجهی برای تعیین اینکه چه چیزی «حقیقت» است و چه چیزی نیست در اختیار دارند، در حالی که برای گزارش صادقانه، طنز، اظهارنظر شخصی یا حتی شوخی، تضمین‌های قانونی روشنی وجود ندارد. تنها در ماه‌های ژانویه و ژوئیه سال گذشته، ۹۹ پرونده بر علیه روزنامه‌نگاران به اتهام فعالیت‌های ضد دولتی تشکیل شد. این کار به منزله تناقضی آشکار در رفتار و عملکرد حکومت است: مطابق قانون اساسی، نظام سیاسی پاکستان خود را متعهد به آزادی بیان می‌داند، اما شهروندان همچنان زیر سایه قوانینی زندگی می‌کنند که منطق آن‌ها شباهتی آشکار به دورانی دارد که صدای منتقدان به منزله تهدیدی بر علیه حکومت تلقی می‌شد.

این میراث تنها محدود به جرم فتنه نیست. افترا و توهین

تثبیت جایگاه خود، همواره با آن دست‌به‌گریبان بوده است. ساختار حقوقی کنونی که در مدت زمانی نزدیک به هشت دهه شکل گرفته، در بسیاری از موارد بیش از آنکه ضامن آزادی شهروندان باشد، ابزارهای لازم برای محدود کردن آنان را در اختیار صاحبان قدرت قرار داده است. آنچه نیازمند بررسی و اصلاح است، فقط کسانی نیستند که امروز این ساختار را اداره می‌کنند؛ مسئله اصلی خود ساختار است. دولت کنونی نیز روزی جای خود را به دولت دیگری خواهد داد، اما اگر قرار باشد که آزادی بیان در پاکستان مجال رشد یابد، تغییر دولت‌ها به تنهایی کافی نخواهد بود. پاکستان ناگزیر است هم با میراث حقوقی گذشته خود روبه‌رو شود و هم نسبت به ابزارهای جدید کنترل (که در عصر دیجیتال در حال شکل‌گیری‌اند)، هوشیار و آگاه باشد.

میراث استعمار در ساختار حقوقی پاکستان

برای فهم ریشه‌های این مسئله باید به دوران استعمار بریتانیا بازگشت. در نظام استعماری، مخالفت سیاسی پدیده‌ای خطرناک تلقی می‌شد. حکومتی که از مشروعیت اجتماعی محدودی برخوردار بود، همواره نگران از دست دادن موجودیت خود بود، از این‌رو، برای حفظ سلطه خود مجموعه‌ای از قوانین و ابزارهای سرکوب‌گرانه پدید آورد که منطق مشترک همگی آن‌ها «کنترل و سرکوب» بود.

«قانون مجازات هند» دربردارنده قوانین محدودکننده آزادی بیان بود که با استناد به ضرورت حفظ امنیت و نظم عمومی توجیه می‌شدند. پاکستان پس از استقلال، وارث بخش قابل توجهی از این ساختار حقوقی (بدون تغییرات اساسی) بود. از این منظر، بخشی از قوانین سرکوب‌گرانه از همان دوران استقلال در ساختار حقوقی پاکستان وجود داشت. آنچه دولت‌های معاصر را از یکدیگر متمایز می‌سازد، نه ابداع ابزارهای سرکوب، بلکه میزان و شیوه استفاده از میراثی است که از گذشته در اختیار آنان قرار داده شده است.

یکی از این قوانین، «ماده ۱۲۴ الف قانون مجازات پاکستان» است؛ همان جرم مشهور «فتنه» که در دوران استعمار برای کنترل هرگونه مخالفت سیاسی وضع شد و تعریف آن

۲۰۱۱ و قانون حفاظت از پاکستان ۲۰۱۴ مشاهده کرد؛ الگویی که ریشه‌های تاریخی آن حتی به قوانین مربوط به کمپانی هند شرقی در سال ۱۷۹۳ بازمی‌گردد.

در میان این قوانین، "فرمان حفظ نظم عمومی" همچنان یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازداشت پیشگیرانه است. این قانون به قوه مجریه اجازه می‌دهد تا شهروندان را بدون صدور حکم محکومیت و با استناد به مفاهیمی کلی همچون «امنیت عمومی»، بازداشت نماید. هرچه تعریف خطر برای امنیت عمومی مبهم‌تر باشد، امکان استفاده سیاسی از آن نیز بیشتر می‌شود. ارزیابی اتحادیه اروپا درباره وضعیت پاکستان در چارچوب "نظام ترجیحات تعرفه‌ای" نیز هشدار داده است که چنین قوانینی می‌توانند مرز میان اقدامات مشروع اجرای قانون و ناپدیدسازی اجباری را مخدوش سازند. تنها در فوریه سال جاری، بیش از ۱۸۰ نفر از فعالان و کارکنان احزاب مخالف با استناد به مقررات "فرمان نظم عمومی"، بازداشت شدند.

این موارد نشان‌دهنده این امر است که محدودیت آزادی بیان در پاکستان را نمی‌توان صرفاً به رفتار یک دولت یا یک حزب خاص فروکاست. ظرفیت چنین محدودیت‌هایی در ساختار حقوقی کشور وجود دارد. بخشی از این ساختار از گذشته به ارث رسیده و بخشی دیگر نیز متناسب با نیازها و فناوری‌های عصر جدید بازطراحی شده است.

گذار از کنترل حقوقی به نظارت دیجیتال

میراث استعمار تنها بخشی از این قضیه است. در کنار ابزارهای قدیمی، نسل جدیدی از سازوکارهای کنترل در حال شکل‌گیری هستند که می‌توانند محدودیت آزادی‌های مدنی را وارد مرحله‌ای جدید نمایند. قانون افترا در پنجاب یکی از نمونه‌های این روند است. منتقدان معتقدند این قانون امکان طرح دعاوی افترا از سوی مقامات دولتی علیه روزنامه‌نگاران را تسهیل کرده و با تعیین جرمه‌های سنگین، می‌تواند هزینه اقتصادی و حقوقی مطالب انتقادی را افزایش دهد.

شرایط در ایالت‌های خیبرپختونخوا و بلوچستان به مراتب پیچیده‌تر است؛ جایی که آزادی بیان با محدودیت‌های

کیفری نیز همچنان در پاکستان جرم محسوب می‌شوند، در حالی که بسیاری از کشورها از جرم‌انگاری کیفری در این حوزه فاصله گرفته‌اند. جرایمی نظیر «ایجاد دشمنی میان گروه‌ها» یا بیان سخنانی که ممکن است موجب «اخلال در نظم عمومی» شوند نیز همچنان در قوانین وجود دارند. ماده ۱۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری نیز نمونه مهم دیگری است؛ ماده‌ای که اختیارات گسترده‌ای برای ممنوعیت بسیاری از تجمعات عمومی، به دستگاه قضایی می‌دهد.

در دوران استعمار، ماده ۱۴۴ یکی از ابزارهای مهم حکومت بریتانیا برای مهار اعتراضات سیاسی بود و هرچه جنبش استقلال هند قدرتمندتر می‌شد، استفاده از آن نیز افزایش می‌یافت. در یک بررسی تقنینی صورت گرفته در هند در سال ۱۹۸۶، این ماده در زمره «قوانین سیاه» دوران استعمار قرار گرفت، اما پاکستان همچنان آن را حفظ کرده است. امروزه نیز هرگاه کوچک‌ترین نشانه‌ای از اعتراضات عمومی (از تجمعات حمایت از فلسطین و راهپیمایی زنان گرفته تا اعتراضات احزاب مخالف) ظاهر شود، امکان توسل به ماده ۱۴۴ وجود دارد.

"کمیسیون حقوق بشر پاکستان" هشدار داده است که ابهامات این ماده به دولت اجازه می‌دهد تجمع پنج نفر یا بیشتر را با صدور احکام کلی ممنوع کند. توجیه معمول نیز «تهدیدهای امنیتی» یا «شرایط دشوار کنونی» است. مسئله آن است که مفاهیمی چنین گسترده می‌توانند تصمیمات سیاسی را در لوای ضرورت‌های امنیتی پنهان کنند. نبود آمار رسمی جامع درباره تعداد دفعات اعمال ماده ۱۴۴ نیز ارزیابی دقیق از ابعاد استفاده از آن را دشوار کرده است؛ با این حال، استفاده از این ابزار در سال‌های اخیر به قدری رایج بوده که منتقدان از تهی شدن تدریجی حق اعتراض از محتوای واقعی آن سخن می‌گویند.

در کنار ممنوعیت تجمع، بازداشت پیشگیرانه یکی دیگر از میراث‌های عمیق ساختار حقوقی دوران استعمار است. منطق این سازوکار آن است که فرد می‌تواند بدون محاکمه و پیش از آنکه جرمی مرتکب شده باشد، بازداشت گردد. ردپای این الگو را می‌توان در قانون امنیت پاکستان ۱۹۵۲، فرمان حفظ نظم عمومی ۱۹۶۰، فرمان دفاع از پاکستان ۱۹۶۵، قانون مبارزه با تروریسم ۱۹۹۷، قوانین حمایت از فعالیت‌های مدنی

ذی ربط بتوانند ارتباطات و مکالمات شهروندان را رهگیری و شنود نمایند. مسئله بنیادین این است که کدام نهاد مجوز ایجاد چنین زیرساختی را صادر کرده، استفاده از آن تحت چه شرایطی مجاز است و چه سازوکار مستقلی برای نظارت بر آن وجود دارد؟

این مسئله ارتباط مستقیمی با مباحث مربوط به استقلال قوه قضائیه نیز دارد. اصلاحات ب ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی، بحث‌های مهمی را درباره توازن قدرت و استقلال قضایی در پاکستان مطرح نمود. اهمیت این موضوع در بحث آزادی بیان روشن است: دادگاه‌های مستقل یکی از مهم‌ترین ابزارهای مهار دولت نظارتی است و اگر نهادی که باید بر قدرت نظارت کند خود از استقلال کافی برخوردار نباشد، کنترل سازوکارهای نظارتی دشوارتر خواهد شد.

در سال ۲۰۲۴، پس از بر ملا شدن نظارت‌های فراقانونی بر شهروندان، واکنش دولت فدرال نه برجیدن، بلکه دادن پوششی قانونی به بخشی از طرح‌واره‌های نظارتی موجود بود. در رویکرد جدید دولت، به برخی از افسران وابسته به "سازمان اطلاعات نظامی پاکستان" اجازه داده شده تا در چارچوب قوانین مرتبط با امنیت سایبری، تماس‌ها و پیام‌های شهروندان را رهگیری و شنود نمایند. دولت می‌تواند چنین اختیاراتی را با توسل به مباحثی همچون حفظ امنیت ملی، مقابله با تروریسم و اجرای قانون توجیه کند؛ اما پرسش‌های اساسی درباره حدود این اختیارات و سازوکارهای نظارت بر آن‌ها، همچنان مطرح می‌باشند. ابزارهای امنیتی که برای مقابله با تروریسم به وجود می‌آیند، در صورت فقدان نظارت مؤثر، می‌توانند بر علیه روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی یا شهروندان منتقد نیز مورد استفاده قرار گیرد.

در کنار "سامانه مدیریت شنود"، "سامانه پایش شبکه اینترنت" نیز امکان نظارت و کنترل گسترده بر فضای اینترنت را فراهم می‌کند. این سامانه می‌تواند برای شناسایی، رصد و مسدودسازی مطالب منتشر شده در فضای مجازی، مورد استفاده قرار گیرد و از همین رو، منتقدان آن را بخشی از معماری رو به گسترش کنترل فضای دیجیتال پاکستان می‌دانند. پرسش اصلی بار دیگر به مرزهای قدرت نظارتی بازمی‌گردد: چه کسی تعیین می‌کند چه محتوایی باید دیده

مرتبط با قانون مبارزه با تروریسم، وضعیت امنیتی و خطر ناپدیدسازی اجباری نیز مواجه است. در منطقه "آزاد جامو و کشمیر" حتی امکان قطع اینترنت بدون هرگونه استدلال حقوقی وجود دارد. با این همه، تناقض عصر دیجیتال در آن است که همان فناوری‌هایی که امکان شکل‌گیری اشکال تازه‌ای از آزادی بیان و ارتباطات را فراهم نموده‌اند، ظرفیت‌های بی‌سابقه‌ای نیز برای نظارت و کنترل در اختیار دولت قرار داده‌اند.

در سراسر پاکستان زیرساخت‌های نظارتی گسترده‌ای ایجاد شده، در حالی که برخی قضات بارها تأکید کرده‌اند که نظارت بی‌ضابطه می‌تواند ناقض حقوق بنیادین شهروندان باشد. ترکیب فناوری‌های نظارتی با قوانینی که امکان جرم‌انگاری از هرگونه مخالفت سیاسی را فراهم می‌کنند، ساختاری از کنترل را به وجود می‌آورد که از ظرفیت‌های کنترل و سرکوب حکومت استعماری گذشته، به مراتب بیشتر است.

در این میان، دو سامانه در مرکز این ساختار قرار دارند: «سامانه مدیریت شنود» و «سامانه پایش شبکه اینترنت». این دو سامانه را می‌توان ابزارهای فناورانه کنترل و سرکوب دانست؛ کنترل صدای جامعه، این بار نه صرفاً از طریق قانون و پلیس، بلکه از طریق زیرساخت‌های دیجیتال صورت می‌پذیرد.

بر اساس اطلاعاتی که متعاقب بازجویی قضایی از متهمان به دست آمده، "سامانه مدیریت شنود" به نهادهای نظارتی این امکان را می‌دهد که مکالمات و ارتباطات بخش قابل توجهی از مشترکان را به طور هم‌زمان زیر نظر بگیرند. اهمیت مسئله اینجاست که بحث فقط بر سر شنود یک فرد مظنون با مجوز قانونی نیست، بلکه درباره وجود زیرساخت‌هایی است که از نظر فنی امکان نظارت هم‌زمان بر میلیون‌ها شهروند را فراهم می‌نمایند.

ابعاد وسیع نظارت و کنترل این سامانه در جریان فرایندهای رسیدگی دادگاه عالی اسلام‌آباد، بیش از پیش آشکار شد. قاضی "بابر ستار" هنگام رسیدگی به پرونده‌های مرتبط با شنود مکالمات شهروندان، پرسش‌هایی جدی درباره مبانی قانونی این نظارت‌ها را مطرح کرد. رسیدگی‌های قضایی نشان داد که زیرساخت‌هایی ایجاد شده که شرکت‌های مخابراتی را ملزم می‌کنند تا شرایطی فراهم آورند تا نهادهای

بازدارنده» وجود دارد؛ وضعیتی که در آن افراد از ترس پیامدهای احتمالی، پیش از آنکه حکومت مستقیماً مانع سخن گفتن آنان شود، خود از بیان دیدگاه‌های خود منصرف می‌شوند. در چنین فضایی، روزنامه‌نگار مطلبی را منتشر نمی‌کند، استاد دانشگاه جمله‌ای را از سخنرانی خود حذف می‌کند، فعال سیاسی از انتشار یک پست منصرف می‌شود و شهروند عادی حتی در یک گروه خصوصی از حرف زدن درباره مباحث سیاسی پرهیز می‌کند.

در این مرحله، نظارت از بیرون به درون ذهن شهروند منتقل می‌شود. دولت دیگر مجبور نیست مستقیماً سانسور کند؛ شهروند به تدریج خود سانسوری را به عنوان رفتاری عقلانی در برابر محیطی نامطمئن می‌پذیرد. از همین منظر، سکوت اجتماعی الزاماً نشانه رضایت نیست. جامعه‌ای که اعتراض نمی‌کند، لزوماً جامعه‌ای بدون اعتراض نیست؛ روزنامه‌ای که انتقاد نمی‌کند، الزاماً با حکومت موافق نیست؛ و شهروندی که در فضای مجازی نمی‌نویسد، لزوماً بدین معنی نیست که مطلبی برای نوشتن ندارد.

بنابراین، آزادی بیان را نمی‌توان فقط با شمار رسانه‌های فعال، شبکه‌های تلویزیونی یا حساب‌های شبکه‌های اجتماعی اندازه‌گیری کرد. معیار مهم‌تر آن است که شهروندان تا چه اندازه احساس کنند می‌توانند بدون ترس از پیامدهای ناگوار، آنچه را واقعاً می‌اندیشند بیان کنند. اگر چنین احساسی وجود نداشته باشد، تکرار ظاهری رسانه‌ها نیز الزاماً به معنای وجود آزادی بیان نیست.

از این منظر، پیوند تاریخی میان ابزارهای قدیمی و جدید آشکار می‌شود. "ماده ۱۲۴ الف" از دوران استعمار باقی مانده، ماده ۱۴۴ منطبق کنترل تجمعات را ادامه داده، بازداشت پیشگیرانه در قالب قوانین مختلف بازتولید شده، "قانون پیشگیری از جرایم سایبری" ظرفیت جرم‌انگاری مخالفت را به عصر دیجیتال منتقل کرده و سامانه‌هایی مانند "سامانه مدیریت شنود" و "سامانه پایش شبکه اینترنت"، قدرت فناوری‌های را در اختیار دولت قرار داده‌اند که حکومت‌های گذشته حتی تصور آن را نیز نمی‌توانستند داشته باشند.

به همین دلیل، پرسش اساسی درباره آزادی بیان در پاکستان نباید فقط این باشد که «چه کسی اکنون در قدرت

شود و چه محتوایی نباید دیده شود؟ هنگامی که همان ساختاری که موضوع انتقاد است، قدرت تعیین حدود بیان را نیز در اختیار داشته باشد، مرز میان تنظیم‌گری مشروع و سانسور بسیار باریک می‌شود.

نگرانی‌ها درباره آینده این زیرساخت‌ها تا آنجا پیش رفته که برخی منتقدان آن را با الگوی «دیوار آتش بزرگ چین» مقایسه کرده‌اند. البته ساختار سیاسی و ظرفیت فناوری‌ها دو کشور یکسان نیست، اما نگرانی اصلی نه درباره مشابهت کامل دو نظام، بلکه درباره حرکت از فیلترینگ موردی به سوی کنترل ساختاری جریان اطلاعات است. در چنین الگویی، لزومی ندارد که دولت تمام روزنامه‌ها را تعطیل یا همه منتقدان را بازداشت نماید. زیرساخت‌های دیجیتال خود می‌توانند به ابزار کنترل تبدیل شوند؛ برخی سایت‌های اینترنتی مسدود می‌شوند، برخی دیگر تحت نظارت قرار می‌گیرند و دسترسی به برخی سایت‌ها دشوارتر شود. در این روش، ابزارهای کنترل و سرکوب می‌توانند نامرئی، فناوری‌ها و دائمی گردند.

از نظارت دولتی تا خود سانسوری اجتماعی

در واقع ریشه‌های بحران کنونی محدودیت آزادی بیان در پاکستان، تنها محدود به مسائلی همچون "قانون پیشگیری از جرایم سایبری"، ماده ۱۴۴، "سامانه مدیریت شنود" و "سامانه پایش شبکه اینترنت" نیستند. بحران مذکور زمانی تشدید می‌شود که قوانین مبهم و محدودکننده آزادی بیان با زیرساخت گسترده نظارت دیجیتال ترکیب می‌شوند. این شرایط، از یک سو به حکومت این امکان را می‌دهد تا برخی از اشکال آزادی بیان را به منزله جرم تلقی کند و سوی دیگر امکان شناسایی افراد دگراندیش را نیز فراهم می‌نماید. در چنین فضایی، شهروندان نه تنها باید نگران قانونی بودن سخنان خود باشند، بلکه ممکن است آگاه نباشند که ارتباطات خصوصی، فعالیت‌های اینترنتی یا شبکه‌های ارتباطی او تا چه اندازه قابل رصد هستند.

پیامد چنین ساختاری الزاماً بازداشت گسترده منتقدان نیست و در بسیاری از موارد نیز، نیاز به چنین اقداماتی نیست. در ادبیات حقوق اساسی، مفهومی با عنوان «اثر

است؟» پرسش مهم‌تر آن است که «کسی که به قدرت می‌رسد، چه ابزارهایی را به ارث می‌برد؟» اگر قوانین، اختیارات و زیرساخت‌ها بدون تغییر باقی بمانند، تغییر دولت ممکن است کسانی را که پشت فرمان نشسته‌اند را جابه‌جا کند، اما الزاماً جهت‌گیری بنیادین ساختار را تغییر نخواهد داد.

اصلاح ساختار؛ فراتر از جابه‌جایی دولت‌ها

یکی از خطرناک‌ترین تصورات در سیاست آن است که ابزارهای محدودسازی آزادی‌ها تنها زمانی خطرناک تلقی شود که در اختیار رقبا باشند. تجربه سیاسی پاکستان بارها خلاف این تصور را نشان داده است. احزابی که زمانی از قوانین محدودکننده، بازداشت‌ها و سانسور شکایت داشته‌اند، پس از رسیدن به قدرت، خود از همان ابزارها استفاده کرده‌اند؛ همان‌گونه که کسانی که امروز از برخورد با مخالفان دفاع می‌کنند، ممکن است فردا قربانی همان ساختاری شوند که در حفظ یا تقویت آن نقش داشته‌اند. از همین رو، دفاع از آزادی بیان تنها زمانی معنا می‌یابد که آزادی مخالفان نیز به رسمیت شناخته شود. آزمون واقعی یک نظام آزاد، حمایت از سخنانی نیست که حکومت یا اکثریت آن را می‌پسندند، بلکه تحمل سخنانی است (تا زمانی که از حدود روشن و مشروع قانون عبور نکرده باشد) که ممکن است برای صاحبان قدرت ناخوشایند یا آزاردهنده باشد.

اگر قرار است آزادی بیان در پاکستان، از حاشیه به متن بازگردد، اصلاحات باید بسیار عمیق‌تر از تغییر دولت‌ها باشند. نخستین گام، بازنگری جدی در میراث حقوقی استعمار است. قوانینی که برای اداره مردمان تحت سلطه یک امپراتوری خارجی طراحی شده بودند، نمی‌توانند بدون بازاندیشی اساسی، مبنای مناسبی برای تنظیم رابطه شهروند و دولت در یک جمهوری دموکراتیک باشند. "ماده ۱۲۴ الف"، "ماده ۱۴۴" و سازوکارهای گسترده بازداشت پیشگیرانه، باید از همین منظر مورد ارزیابی قرار گیرند. پرسش بنیادین این است که آیا قانونی که زمانی برای خاموش کردن اتباع یک مستعمره طراحی شده بود، همچنان باید برای تنظیم آزادی

شهروندان یک کشور مستقل نیز مورد استفاده قرار گیرد؟ اما روند اصلاحات، تنها محدود به قوانین قدیمی نیست. پاکستان باید هم‌زمان با نسل نوینی از قوانین و نهادهای کنترل فضای دیجیتال نیز روبه‌رو شود. "قانون پیشگیری از جرایم سایبری" و دیگر قوانین مرتبط، نیازمند تعاریفی روشن و دقیق می‌باشند. مفاهیمی مانند «اطلاعات نادرست»، «محتوای ضد دولتی» یا «تهدید علیه نظم عمومی»، اگر فاقد مرزهای حقوقی مشخص باشند، دامنه آنها می‌تواند چنان گسترده شوند که هر انتقادی را دربر گیرند. در یک نظام دموکراتیک، دولت نمی‌تواند هم موضوع انتقاد باشد و هم داور حقیقت آن انتقاد. هرگونه محدودیت بر آزادی بیان باید بر معیارهایی شفاف، محدود و قابل نظارت قضایی استوار باشد؛ روزنامه‌نگار باید بداند چه چیزی جرم است، شهروند باید مرز قانون را بشناسد و دادگاه باید بتواند مستقل از دولت درباره مشروعیت محدودیت‌ها قضاوت کند.

همین منطق درباره "سامانه مدیریت شنود" و "سامانه پایش شبکه اینترنت" نیز صدق می‌کند. وجود تهدیدهای واقعی امنیتی در پاکستان قابل انکار نیست. این کشور طی دهه‌های گذشته هزینه‌های سنگینی در مبارزه با تروریسم پرداخته و نهادهای امنیتی آن با تهدیدهایی واقعی مواجه بوده‌اند. با این حال، پذیرش ضرورت اقدامات اطلاعاتی-امنیتی به معنای دادن اختیارات نامحدود برای نظارت بر جامعه نیست. در یک ساختار حقوقی سالم، شنود باید استثنا باشد، نه قاعده؛ هدفمند باشد، نه فراگیر؛ بر ضرورت استوار باشد، نه صرفاً بر داشتن امکانات فنی؛ و مهم‌تر از همه، تحت نظارت مؤثر و مستقل قضایی قرار گیرد. در این میان، استقلال قوه قضائیه اهمیتی مضاعف می‌یابد. اگر دولت از اختیارات گسترده‌ای برای محدود کردن آزادی بیان، بازداشت افراد و نظارت بر ارتباطات برخوردار باشد، دادگاه مستقل آخرین داور میان شهروند و قدرت خواهد بود. اگر همان دادگاه نتواند فارغ از هرگونه فشار خارجی، درباره مشروعیت اقدامات دولت تصمیم بگیرد، توازن قدرت به سرعت آسیب خواهد دید. از این رو، بحث آزادی بیان را نمی‌توان از استقلال قضایی جدا دانست؛ این دو اجزای یک معماری واحدند.

چشم‌انداز آینده و نتیجه‌گیری

اما قوانین، نهادها و زیرساخت‌های نظارتی ممکن است بسیار بیشتر از عمر دولت‌ها دوام داشته باشند. بنابراین مسئله اصلی این نیست که چه کسی امروز از این ابزارها استفاده می‌کند؛ پرسش بنیادی‌تر این است که آیا اصولاً لزومی دارد چنین ابزارهایی بدون محدودیت‌های مؤثر در اختیار دولت‌ها باشند؟

اگر پاسخ جامعه و نظام سیاسی پاکستان به این پرسش روشن نشود، تغییر دولت‌ها ممکن است قربانیان و صاحبان قدرت را جابه‌جا کند، اما ساختار کنونی همچنان پابرجا خواهد ماند. تا زمانی که این ساختار اصلاح نشود، آزادی بیان نیز شکننده باقی خواهد ماند؛ زیرا آزادی را نمی‌توان منوط به حسن نیت صاحبان نمود. آزادی زمانی پایدار می‌شود که حتی صاحبان قدرت نیز نتوانند به آسانی آن را سلب کنند.

اما چالش‌های پیش روی این اصلاحات، اندک نیستند. نهادهای امنیتی و قضایی، در برابر تغییرات بنیادین، مقاومت خواهند نمود. اراده سیاسی لازم برای بازنگری در قوانینی که به سود وضعیت موجود عمل می‌کنند، به سادگی به وجود نخواهد آمد. همچنین، پیچیدگی‌های فناورانه و سرعت تحولات فناوری‌های دیجیتال، هرگونه نظارت مؤثر بر سامانه‌های کنترل را دشوار می‌سازند. با این وصف، راهی جز آغاز این مسیر دشوار وجود ندارد؛ زیرا هزینه ادامه وضع موجود، فرسایش تدریجی آخرین سنگرهای جامعه باز است.

آزادی بیان فقط مرتبط با روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی یا کاربران پرمخاطب شبکه‌های اجتماعی نیست؛ بلکه به ماهیت رابطه شهروند و دولت مربوط می‌شود. پرسش این است که آیا یک شهروند عادی پاکستان می‌تواند از عملکرد حکومت انتقاد کند، در تجمعات مسالمت‌آمیز حضور یابد، مطالب سیاسی را باز نشر کند یا بدون ترس از شنود، درباره سیاست‌های دولت سخن بگوید و همچنان مطمئن باشد که انتقاد از دولت، او را به دشمن دولت تبدیل نمی‌کند. اگر این اطمینان از میان برود، ممکن است ظواهر دموکراسی همچنان پابرجا بمانند؛ انتخابات برگزار شود، پارلمان تشکیل شود و رسانه‌ها به فعالیت ادامه دهند، اما یکی از بنیادی‌ترین عناصر حیات دموکراتیک که همان امکان گفت‌وگوی جامعه با صاحبان قدرت است، به تدریج از بین خواهد رفت.

از همین رو، باید بار دیگر به گزاره اصلی بازگشت: اگر عدالت یک نظام است، اقتدارگرایی نیز یک نظام است. اقتدارگرایی الزاماً با کودتا یا تعطیلی پارلمان آغاز نمی‌شود، گاه در مجموعه‌ای از قوانین مبهم حضور دارد؛ در اختیاراتی که زمانی استثنایی بوده‌اند و به تدریج عادی شده‌اند؛ در سامانه‌هایی که ارتباطات شهروندان را رصد می‌کنند؛ در بازداشت‌هایی که پیش از وقوع جرم صورت می‌گیرند؛ در ممنوعیت تجمعاتی که با استناد به «ضرورت» صادر می‌شوند؛ و سرانجام در ذهن شهروندی که پیش از سخن گفتن از خود می‌پرسد: «آیا گفتن این حرف برای من دردسر ایجاد خواهد کرد؟»

دولت فعلی پاکستان نیز روزی به تاریخ خواهد پیوست و دولت‌های پس از آن نیز چنین سرنوشتی خواهند داشت.



حسن عبدالله نیازی

وکیل مستقر در لاهور؛ دارای مدرک کارشناسی ارشد حقوق (LL.M) از دانشگاه نیویورک (NYU) و برگزیده بورسیه معتبر Hauser Global Scholar این دانشگاه.



انجمن پنجاب و نقش آن در گذار ادبیات اردو از سنت به مدرنیته؛ نوشته سمیرا گیلانی



مقدمه

بود و کمتر به مسائل واقعی جامعه جدید توجه داشت. از سوی دیگر، نثر اردو نیز که هنوز تحت تأثیر سبک‌های پیچیده فارسی قرار داشت، نیازمند ساده‌سازی و هماهنگی با نیازهای آموزشی و علمی عصر جدید بود. در این شرایط، "انجمن پنجاب" در شهر لاهور تأسیس شد و به یکی از نخستین مراکز سازمان‌یافته اصلاح فرهنگی و ادبی در شبه‌قاره تبدیل گردید. این انجمن تنها یک محفل ادبی نبود، بلکه نهادی فرهنگی بود که تلاش کرد تا میان میراث ادبی گذشته و ضرورت‌های جهان جدید پیوند ایجاد کند. "انجمن پنجاب" به دلیل نقشی که در تحول شعر، نثر، نقد ادبی و شکل‌گیری اندیشه‌های اصلاحی در ادبیات اردو داشت، جایگاهی مهم در تاریخ ادبیات این زبان دارد.

زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری "انجمن پنجاب"

برای شناخت اهمیت "انجمن پنجاب" باید شرایط اجتماعی و فرهنگی هند پس از سال ۱۸۵۷ را بررسی کرد. شکست قیام استقلال هند و انتقال کامل قدرت به حکومت بریتانیا،

نیمه دوم قرن نوزدهم در تاریخ زبان و ادبیات اردو، دوره‌ای سرنوشت‌ساز به شمار می‌آید؛ دوره‌ای که در آن تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شبه‌قاره هند، ضرورت بازنگری در ساختارهای فکری و ادبی را آشکار ساخت. پس از شکست قیام سال ۱۸۵۷ و تثبیت قدرت بریتانیا در هند، ساختارهای سنتی جامعه، به‌ویژه در میان مسلمانان، با تغییرات گسترده‌ای مواجه شد. نظام آموزشی جدید، گسترش زبان انگلیسی، ورود علوم و اندیشه‌های غربی و کاهش جایگاه نظام آموزشی سنتی، روشنفکران هندی را با پرسش‌های تازه‌ای درباره آینده فرهنگ و زبان خود روبه‌رو ساخت.

در چنین شرایطی، زبان و ادبیات اردو نیز نیازمند تحول و دگرگونی بود. شعر اردو، به‌ویژه غزل، اگرچه به اوج کمال هنری رسیده بود، اما از دید برخی اصلاح‌طلبان ادبی، بیش از اندازه در چارچوب مضامین سنتی مانند عشق آرمانی، هجر و وصال، خیال‌پردازی و صنایع لفظی محدود مانده

"انجمن پنجاب" در سال ۱۸۶۵ میلادی در لاهور و با نام "انجمن اشاعت مطالب مفیده پنجاب" تأسیس گردید. یکی از شخصیت‌های مهم در شکل‌گیری این نهاد، "گوتلیب ویلهلم لایتنر" (متوفی ۱۸۹۹)، زبان‌شناس و خاورشناس اروپایی بود که بر ضرورت آموزش عمومی و استفاده از زبان‌های بومی، تأکید فراوانی داشت.

هدف اصلی این انجمن، گسترش علوم، آموزش و فرهنگ از طریق زبان‌های بومی منطقه، به‌ویژه اردو بود. این انجمن با ترجمه آثار علمی-آموزشی، انتشار کتاب و برگزاری جلسات علمی و ادبی، می‌کوشید تا میان علوم جدید و جامعه ارتباطی مؤثر برقرار سازد. فعالیت‌های انجمن تفاوت مهمی با محافل ادبی سنتی داشت. در حالی که بسیاری از محافل ادبی آن دوره عمدتاً به مشاعره و نمایش مهارت‌های زبانی محدود بودند، "انجمن پنجاب" ادبیات را در ارتباط با آموزش، اخلاق، جامعه و پیشرفت فرهنگی بررسی می‌کرد.

تأثیر "انجمن پنجاب" بر شعر و نثر اردو

نقش تاریخی انجمن پنجاب زمانی آشکارتر می‌شود که تأثیر آن بر دو حوزه اصلی ادبیات اردو، یعنی شعر و نثر، مورد بررسی قرار گیرد. این انجمن نه تنها در تغییر موضوعات و سبک‌های مختلف شعر تأثیرگذار بود، بلکه در تحول نثر اردو و تبدیل آن به زبانی مناسب برای آموزش، پژوهش و ارتباط اجتماعی نیز نقشی بنیادین داشت. به همین دلیل، انجمن پنجاب را باید یکی از نخستین عوامل شکل‌گیری ادبیات جدید اردو دانست.

نقش "الطاف حسین حالی" در تکامل اندیشه اصلاحی

"الطاف حسین حالی" (متوفی ۱۹۱۴) یکی دیگر از شخصیت‌های مهم این جریان بود. او اندیشه اصلاح شعر را در قالبی منسجم و نظام‌مند مطرح کرد. "حالی" معتقد بود شعر باید با زندگی واقعی انسان ارتباط داشته باشد و علاوه بر ارزش هنری، دارای ابعاد اخلاقی و اجتماعی نیز باشد. او در اثر مهم خود، "مقدمه شعر و شاعری"، بر اهمیت

موجب تغییرات اساسی در ساختار سیاسی و فرهنگی جامعه شد؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از مراکز سنتی آموزش و فرهنگ، اهمیت پیشین خود را از دست دادند و زبان انگلیسی به عنوان زبان دانش و اداره حکومت، اهمیت بیشتری یافت.

این تحولات، ضرورت ایجاد نهادهایی را آشکار ساخت که بتوانند میان علوم جدید و زبان‌های بومی ارتباط برقرار کنند. برخی روشنفکران معتقد بودند که پذیرش علوم جدید بدون اصلاح زبان و نظام آموزشی امکان‌پذیر نیست، از همین رو، توجه به زبان اردو به عنوان زبانی مناسب برای آموزش و انتقال اندیشه‌های جدید، افزایش یافت.

در حوزه ادبیات نیز نیاز به تحول، به‌وضوح احساس می‌شد. بسیاری از شاعران و منتقدان جدید بر این باور بودند که ادبیات نباید تنها به بازتولید سنت‌های گذشته بپردازد، بلکه می‌بایست بازتاب مسائل اجتماعی نیز باشد. این تفکر، زمینه فکری شکل‌گیری انجمن پنجاب را فراهم آورد.

"محمد حسین آزاد" و نظریه فطری شاعری

در میان شخصیت‌های مرتبط با "انجمن پنجاب"، "محمد حسین آزاد" (متوفی ۱۹۱۰) جایگاه ویژه‌ای دارد. او از مهم‌ترین چهره‌هایی بود که ضرورت تحول در شعر اردو را مطرح کرد. "آزاد" معتقد بود که شعر باید از زندگی واقعی انسان و طبیعت الهام بگیرد و نباید تنها به تکرار مضامین گذشته محدود شود. او با طرح مفهوم "فطری شاعری" (شعر برگرفته از طبیعت) تلاش کرد تا میان زیبایی هنری و واقعیت زندگی ارتباط برقرار کند. از نظر او، شاعر باید جهان پیرامون خود را مشاهده کند و احساسات حقیقی انسان‌ها را بیان نماید. اندیشه‌های آزاد در "انجمن پنجاب" تأثیر فراوانی بر نسل جدید شاعران گذاشت و بعدها در کتاب مشهور او، "آب حیات"، نیز انعکاس یافت. این کتاب نه تنها تاریخ شعر اردو را روایت می‌کند، بلکه دیدگاهی تازه درباره ارزش‌ها و معیارهای ادبی نیز ارائه می‌دهد.

شکل‌گیری "انجمن پنجاب" و اهداف آن

در مقدمه شعر و شاعری، پایه‌های نقد ادبی جدید اردو را استوار کرد. بنابراین، تأثیر "انجمن پنجاب" بر شعر اردو را می‌توان در چند تحول اساسی مشاهده کرد: گسترش موضوعات شعری، رشد نظم جدید، توجه به طبیعت و جامعه، کاهش وابستگی به تقلید سنتی و شکل‌گیری نگاه جدید به نقش شاعر.

تأثیر "انجمن پنجاب" بر نثر اردو

تحول در نثر اردو نیز یکی از دستاوردهای مهم "انجمن پنجاب" بود. پیش از این دوره، بسیاری از آثار منثور اردو تحت تأثیر سنت‌های ادبی فارسی نوشته می‌شدند و دارای زبانی پیچیده و سرشار از ترکیبات دشوار بودند. این سبک اگرچه از نظر ادبی ارزشمند بود، اما برای انتقال دانش جدید و ارتباط با عموم مردم مناسب نبود.

"انجمن پنجاب" با تأکید بر آموزش و گسترش علوم، ضرورت ایجاد نثری ساده، روشن و کاربردی را مطرح کرد. اعضای انجمن معتقد بودند که زبان اردو باید توانایی بیان مفاهیم علمی، تاریخی، اجتماعی و آموزشی را داشته باشد. از همین رو، فعالیت‌های ترجمه و تألیف در این دوره گسترش یافت و اردو به تدریج از یک زبان صرفاً ادبی به زبانی علمی و آموزشی تبدیل شد. ترجمه آثار غربی، انتشار کتاب‌های آموزشی و تألیف آثاری در حوزه‌های مختلف علمی، باعث شد تا ظرفیت‌های بیانی زبان اردو افزایش یابد. این روند، واژگان جدیدی را به این زبان وارد کرد و امکان استفاده از زبان اردو در حوزه‌هایی همچون تاریخ، علوم، تعلیم و تربیت و جامعه‌شناسی را فراهم ساخت.

یکی دیگر از تأثیرات مهم انجمن، حرکت به سوی سادگی و روانی نثر بود. نویسندگان این دوره تلاش کردند تا از پیچیدگی‌های غیرضروری و سبک مصنوع فاصله بگیرند و نثری ایجاد کنند که برای خوانندگان بیشتری قابل فهم باشد. این تحول بعدها در آثار نویسندگانی مانند "سرسید احمد خان"، "نذیر احمد" و "شبلی نعمانی" ادامه یافت و پایه‌های نثر جدید اردو را شکل داد. از این نظر، "انجمن پنجاب" نه تنها در تغییر محتوای ادبیات، بلکه در تغییر شیوه بیان نیز نقش داشت. این انجمن نشان داد که زبان اردو می‌تواند

سادگی زبان، صداقت عاطفی، توجه به واقعیت و مسئولیت اجتماعی شاعر، تأکید وافر داشت. بسیاری از اصولی که "حالی" در این اثر مطرح نمود، با فضای فکری ایجاد شده توسط انجمن پنجاب همسو داشت. "حالی" معتقد بود ادبیات نمی‌تواند از بستر اجتماعی خود منفک باشد و شاعر باید به مسائل زمان خود توجه داشته باشد. این دیدگاه بعدها یکی از پایه‌های اصلی نقد ادبی زبان اردو شد.

تأثیر "انجمن پنجاب" بر شعر اردو

مهم‌ترین دستاورد ادبی "انجمن پنجاب"، تحول در نگرش ادبی نسبت به شعر بود. پیش از این دوره، غزل به عنوان قالب مسلط، جایگاه ویژه‌ای در شعر اردو داشت. شاعران بزرگ در این قالب، آثاری نفیس و گران‌مایه پدید آوردند؛ اما از دید اصلاح‌طلبان ادبی، شعر اردو بیش از اندازه در محدوده مضامین سنتی مانند عشق مجازی، هجر و وصال، عرفان و بازی‌های لفظی باقی مانده بود و ارتباط آن با مسائل اجتماعی و واقعی زندگی کاهش یافته بود.

"انجمن پنجاب" تلاش کرد تا این وضعیت را تغییر دهد و شعر را به سوی موضوعات تازه هدایت کند. برگزاری مشاعره‌های موضوعی، از مهم‌ترین اقدامات این انجمن بود. در این نوع مشاعره‌ها، شاعران موظف بودند درباره موضوعات مشخصی مانند طبیعت، وطن، اخلاق، آموزش، تمدن و مسائل انسانی شعر بسرایند. این شیوه، بهترین راه برای جهت‌دهی به اندیشه شاعران و پیوند آن با مسائل روزمره جامعه بود.

نتیجه مهم این تحول، رشد نظم جدید اردو بود. در گذشته، نظم در مقایسه با غزل جایگاه کمتری داشت، اما تحت تأثیر فضای فکری "انجمن پنجاب"، نظم به قالبی مناسب برای بیان اندیشه‌های اصلاحی، اجتماعی و اخلاقی تبدیل شد. شاعران دریافته‌اند که شعر می‌تواند علاوه بر بیان احساسات فردی، وسیله‌ای برای آموزش، آگاهی‌بخشی و اصلاح جامعه نیز باشد.

در این میان، اندیشه‌های "محمد حسین آزاد" و نظریه "فطری شاعری" او اهمیت فراوانی داشت. "الطاف حسین حالی" نیز این مسیر را ادامه داد و با تدوین اصول نظری

هم‌زمان زبان ادبی، آموزشی و علمی باشد.

ارتباط "انجمن پنجاب" با "نهضت علیگر"

میان "انجمن پنجاب" و "نهضت علیگر" ارتباط فکری نزدیکی وجود داشت. هر دو جریان در نیمه دوم قرن نوزدهم با هدف اصلاح جامعه مسلمانان هند و هماهنگ کردن آن با شرایط جدید شکل گرفتند. تأکید بر آموزش جدید، گسترش علوم، اصلاح زبان اردو و مبارزه با عقب‌ماندگی فکری از مهم‌ترین نقاط مشترک این دو جریان بود.

با این حال، تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود داشت. "انجمن پنجاب" بیشتر بر حوزه‌های ادبی و فرهنگی تمرکز داشت و هدف اصلی آن اصلاح زبان و ادبیات اردو بود؛ در حالی که "نهضت علیگر" حوزه فعالیت وسیع‌تری داشت و علاوه بر فرهنگ و ادبیات، اصلاحات آموزشی و اجتماعی را نیز دنبال می‌کرد. با وجود این تفاوت‌ها، "انجمن پنجاب" را باید یکی از سرچشمه‌های فکری جریان‌های اصلاحی بعدی، به‌ویژه "نهضت علیگر"، دانست.

میراث تاریخی "انجمن پنجاب"

اهمیت "انجمن پنجاب" تنها به فعالیت‌های چند دهه‌ای آن محدود نمی‌شود، بلکه تأثیر آن را در مسیر کلی تحول ادبیات اردو به‌وضوح می‌توان دید. این انجمن چند تغییر اساسی را در فرهنگ ادبی اردو ایجاد کرد:

نخست، ادبیات را از فضای صرفاً درباری و سنتی خارج کرد و آن را با مسائل جامعه پیوند داد. دوم، زمینه رشد شعر اجتماعی و نظم جدید را فراهم ساخت. سوم، به ساده‌سازی نثر و گسترش زبان اردو در حوزه‌های علمی و آموزشی کمک کرد. چهارم، نخستین زمینه‌های شکل‌گیری نقد ادبی جدید

را فراهم آورد.

البته برخی منتقدان بر این باور بودند که تأکید زیاد بر جنبه اخلاقی و اجتماعی ادبیات ممکن است از استقلال هنری آن بکاهد. همچنین گروهی از سنت‌گرایان با فاصله گرفتن شعر جدید از معیارهای کلاسیک مخالف بودند؛ با این حال، این انتقادات نمی‌تواند نقش تاریخی "انجمن پنجاب" را در ایجاد تحول ادبی انکار کند.

نتیجه‌گیری

"انجمن پنجاب" یکی از مهم‌ترین نهادهای فرهنگی قرن نوزدهم در شبه‌قاره هند بود که نقشی اساسی در انتقال ادبیات اردو از دوره کلاسیک به دوره جدید ایفا کرد. این انجمن در شرایطی شکل گرفت که جامعه هند پس از تحولات سیاسی و فرهنگی گسترده، نیازمند بازنگری در شیوه‌های فکری و ادبی خود بود.

مهم‌ترین دستاورد "انجمن پنجاب"، تغییر نگرش نسبت به مفهوم ادبیات بود. این انجمن نشان داد که شعر و نثر تنها ابزارهای زیبایی‌شناختی نیستند، بلکه می‌توانند در آموزش، اصلاح اجتماعی و بیان مسائل انسانی نقشی اساسی داشته باشند. در حوزه شعر، "انجمن پنجاب" زمینه ظهور نظم جدید، نظریه شعر طبیعت "محمد حسین آزاد" و اندیشه‌های اصلاحی "حالی" را فراهم کرد. در حوزه نثر نیز با تأکید بر سادگی زبان، ترجمه آثار علمی و گسترش آموزش، به شکل‌گیری نثر مدرن اردو کمک نمود. از این رو، تشکیل "انجمن پنجاب" را می‌توان یکی از نخستین و مهم‌ترین گام‌ها در شکل‌گیری مدرنیته ادبی اردو دانست؛ نهادی که اندیشه‌های آن نه تنها بر نسل نویسندگان و شاعران قرن نوزدهم، بلکه بر جریان کلی ادبیات اردو در قرن بیستم نیز تأثیر گذاشت.

سمیرا گیلانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج البلاغه، نویسنده مقالات علمی پژوهشی در ایران و شبه‌قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف علی تانوی و اشفاق احمد





پیوند سرمایه‌گذاری منطقه‌ای با مدیریت جهانی؛ واکاوی الگوی توسعه برند "موون‌پیک" در پاکستان نوشته میلاد شادیفر



مقدمه

است. شناخت این مسیر، برای درک ظرفیت‌های کنونی بازار پاکستان و همچنین پیش‌بینی جهت‌گیری‌های آینده سرمایه‌گذاران بین‌المللی، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

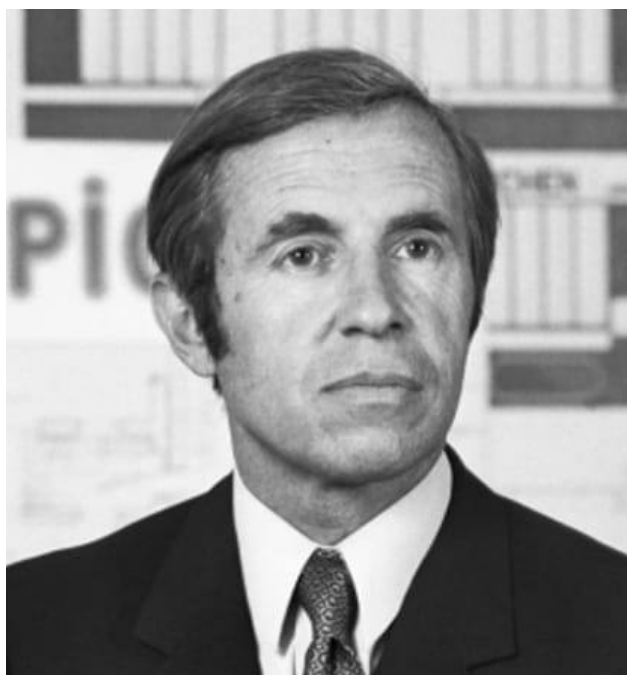
تبارشناسی شکل‌گیری و توسعه برند "موون‌پیک"

ماجرای "موون‌پیک" با نام "اولی پراگر" گره خورده است؛ مردی که در سال ۱۹۱۶ در وایسبادن آلمان متولد شد و بعدها تحصیلات خود را در رشته اقتصاد در دانشگاه زوریخ به پایان رساند. پراگر که پیش از آغاز فعالیت مستقل، تجربه کار در هتل‌های نامداری همچون "ساووی" و "می‌فیر" لندن را داشت، در سفر به آمریکا با رویکردی نوین در مدیریت رستوران‌ها آشنا شد؛ رویکردی که بر کاهش نیروی انسانی، افزایش سرعت در ارائه خدمات و هم‌زمان، حفظ کیفیت تأکید داشت. این تجربه، بذریه‌ای نور در ذهن

صنعت هتل‌داری پاکستان در دو دهه اخیر، شاهد تحولی ساختاری بوده است که نقطه عطف آن را می‌توان در ورود برندهای بین‌المللی با الگوی سرمایه‌گذاری چندملیتی دانست. در این میان، داستان "موون‌پیک" روایتی منحصر به فرد است؛ نه صرفاً به سبب قدمت این برند اروپایی، بلکه به سبب الگوی پیچیده و هوشمندانه‌ای که در آن، سرمایه‌های منطقه‌ای از کویت و عربستان سعودی با مدیریت بین‌المللی و بستر محلی پاکستان ترکیب شده‌اند. آنچه امروز در دو هتل موون‌پیک در کراچی و اسلام‌آباد مشاهده می‌شود، حاصل زنجیره‌ای از تصمیمات راهبردی است که از یک تصور ساده در کنار دریاچه زوریخ آغاز شد و پس از چند دهه، به یکی از جذاب‌ترین مطالعات موردی در حوزه هتل‌داری جنوب آسیا تبدیل گردیده

سه سال بعد، در سال ۱۹۷۶، نخستین هتل بین‌المللی "موون‌پیک" در مصر افتتاح شد و در دهه هشتاد میلادی، این برند وارد بازار آلمان شد. نقطه عطف بعدی در سال ۱۹۹۲ رخ داد، هنگامی که پراگر سهام خود را به "بارون اوگوست فون فینک" واگذار کرد. در سال ۱۹۹۷، گروه سرمایه‌گذاری کینگدام متعلق به شاهزاده سعودی، "الولید بن طلال"، بخشی از سهام این شرکت را خریداری نمود و بدین ترتیب، این شرکت تحت مالکیت دو نهاد اصلی یعنی "هلدینگ موون‌پیک" و "گروه کینگدام" قرار گرفت.

نهایتاً در سپتامبر ۲۰۱۸، بزرگ‌ترین تحول تاریخ این برند به وقوع پیوست؛ گروه هتل‌داری "آکور" (غول فرانسوی صنعت هتل‌داری) هتل‌های موون‌پیک را از هر دو سهام‌دار خریداری نمود. با این حال، آکور با هوشمندی تمام، هویت سوئیزی این برند را حفظ نمود و اجازه نداد نام موون‌پیک در جمع برندهای فرانسوی، رنگ بازد و از اصالت تاریخی خود تهی شود. "اولی پراگر" در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱ در سن ۹۵ سالگی درگذشت؛ در حالی که برندی که او با یک تصویرسازی ساده خلق کرده بود، در نهایت به یکی از نام‌آشنا‌ترین کنسرسیوم‌های صنعت هتل‌داری در جهان تبدیل شد.



آقای اولی پراگر بنیانگذار گروه موونپیک

پراگر کاشت؛ ایده‌ای که در ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۸، با افتتاح نخستین رستوران موون‌پیک در زوریخ، خود را متبلور ساخت. پراگر نام این مجموعه را از ترکیب دو واژه آلمانی «موه» به معنای مرغ دریایی و «پیک» به معنای انتخاب یا برداشتن، برگزید؛ نامی که الهام‌گرفته از حرکت دقیق و سریع مرغان دریایی هنگام تغذیه در کنار دریاچه زوریخ بود. این رستوران، اولین نمونه از سبک غذایی غیررسمی با منوی انتخابی در اروپا محسوب می‌شد؛ رویکردی که در مقابل رستوران‌های رسمی با منوی ثابت آن دوران قرار داشت. فلسفه پراگر در آن سال‌ها در جمله‌ای کوتاه خلاصه می‌شد: «ما کار خاصی



اولین رستوران موونپیک

انجام نمی‌دهیم؛ موفقیت ما در انجام کارهای عادی به شیوه‌ای فوق‌العاده است.» موون‌پیک در طول بیش از دو دهه فعالیت، نه تنها شبکه رستوران‌های خود را در سراسر سوئیس گسترش داد، بلکه با ورود به حوزه تولید محصولات غذایی نظیر قهوه و بستنی، جایگاه خود به عنوان برندی چندمنظوره در اروپا تثبیت نمود. اما جهش اصلی این برند در سال ۱۹۷۳ رخ داد، زمانی که پراگر دو هتل را در سوئیس راه‌اندازی کرد؛ یکی در رگنسدورف و دیگری در فرودگاه زوریخ. (در آن سال‌ها، احداث هتل فرودگاهی اقدامی پیشروانه و تا حدی نامتعارف محسوب می‌شد). این حرکت نشان داد که پراگر، دست‌کم دو دهه از رقبای خود فراتر می‌اندیشد.

"موون پیک" در تقابل با دو قطب اقتصادی پاکستان

حضور "موون پیک" در پاکستان، نه یک ورود آنی، بلکه در دو مقطع زمانی و با دو مدل سرمایه‌گذاری متمایز شکل گرفت. این دوگانگی، موقعیت کنونی برند را در بازار پاکستان به موضوعی جذاب برای تحلیل تبدیل کرده است.

نخستین گام "موون پیک" برای ورود به بازار پاکستان، از شهر کراچی و در سال ۲۰۱۴ آغاز شد. ساختمان کنونی هتل موون پیک در کراچی که پیشتر به نام "هتل شرایتون" شناخته می‌شد، در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۲ توسط شرکت سرمایه‌گذاری دریای عرب، وابسته به صندوق سرمایه‌گذاری کویت، در منطقه تجاری این شهر احداث شده بود. صندوق سرمایه‌گذاری کویت که به عنوان قدیمی‌ترین و پنجمین صندوق بزرگ جهانی با ثروتی بالغ بر یک تریلیون دلار محسوب می‌شود، برای سه دهه مدیریت اجرایی این هتل را به گروه "استاروود" واگذار کرده بود. اما در سال ۲۰۱۳، "شرکت سرمایه‌گذاری دریای عرب" اعلام کرد که قرارداد خود با "استاروود" را تمدید نخواهد کرد و بدین ترتیب، از ژانویه ۲۰۱۴، قراردادی پانزده ساله با گروه هتل‌های "موون پیک" منعقد شد و هتل شرایتون سابق، فعالیت خود را با نام جدید "موون پیک کراچی" آغاز کرد. این هتل ۹ طبقه با داشتن ۴۰۷ واحد اقامتی، در فاصله ۱۷ کیلومتری از "فرودگاه بین‌المللی جناح" و در قلب منطقه تجاری شهر بندری کراچی واقع شده است. وجود ۶ رستوران متنوع و سالن‌های کنفرانس با ظرفیت مناسب، این مجموعه را به یکی از مقاصد اصلی شرکت‌های تجاری برای برگزاری رویدادها و اسکان مهمانان خارجی تبدیل کرده است.

در سوی دیگر، ورود "موون پیک" به پایتخت پاکستان با الگویی متمایز همراه بوده است. "هتل موون پیک سنتاروس" اسلام‌آباد، در مالکیت شرکت "پاک‌گلف" (یک شرکت سرمایه‌گذاری مشترک میان هلدینگ "التمیمی" از عربستان سعودی و هلدینگ "سردار بیلدرز" از پاکستان) قرار دارد. در این مشارکت، گروه "سردار بیلدرز"، به عنوان شریکی راهبردی و آگاه به پیچیدگی‌های بازار محلی، نقش واسطه‌ای میان سرمایه سعودی و بازار پاکستان را برعهده

دارد.

پروژه ساخت برج‌های "سنتاروس" که "هتل موون پیک" بخشی از آن به‌شمار می‌آید، در سال ۲۰۰۶ در منطقه "F-۸" اسلام‌آباد آغاز شد و به عنوان یکی از جاه طلبانه‌ترین پروژه‌های ساختمانی تاریخ پاکستان شناخته می‌شود. طراحی این مجموعه توسط "گروه معماری آتکینز" بریتانیا انجام شد و اجرای آن به شرکت دولتی ساخت‌وساز چین واگذار گردید. این مجموعه شامل یک مرکز خرید پنج طبقه و سه برج ۲۳ طبقه است که دو برج آن به واحدهای مسکونی و یک برج به هتل اختصاص یافته است.

مرکز خرید این مجموعه در سال ۲۰۱۳ به عنوان بزرگ‌ترین مرکز خرید اسلام‌آباد افتتاح شد، اما افتتاح بخش مربوط به هتل با چالش‌های متعددی مواجه گردید. تأخیرهای اجرایی و چالش‌های عملیاتی از جمله آتش‌سوزی



آقای سردار یاسر الباس خان مدیرعامل شرکت مالک پروژه موونپیک اسلام آباد

گسترده در مرکز خرید (که با همکاری نیروی دریایی و نیروی هوایی پاکستان و بدون تلفات جانی مهار شد)، همگی باعث گردید تا افتتاح هتل به تعویق بیفتد. سرانجام، در ۲۷ ژانویه ۲۰۲۵ و نوزده سال پس از شروع پروژه، "هتل موون پیک سنتاروس" با حضور نخست‌وزیر پاکستان به‌طور رسمی افتتاح شد. این هتل ۳۸۰ واحدی با هفت کافه و رستوران، دو سالن کنفرانس با ظرفیت ترکیبی ۷۰۰ نفر و باند فرود هلیکوپتر، به عنوان نخستین هتل شاخص و مرتفع پایتخت، به گزینه‌ای ممتاز برای اقامت‌های خاص تبدیل شده است.

آورده بود. این انتخاب، نشان‌دهنده اولویت دادن گروه "موون‌پیک" به مدیرانی است که شناخت عمیقی از ساختارهای محلی و روابط تجاری پاکستان دارند. در مقابل، هتل "موون‌پیک سنتاروس اسلام‌آباد" با رویکرد مدیریتی مبتنی بر استانداردهای بین‌المللی اداره می‌شود. "نیکولاس وردون"، مدیر این هتل، فارغ‌التحصیل رشته مدیریت گردشگری از دانشگاه آنژ فرانسه و دارای گواهینامه مدیریت اجرایی از دانشگاه کرنل آمریکاست. وی پیش‌تر با برندهای "سوفیتل" و "سویستل" در کشورهای خاورمیانه همکاری داشته است. انتخاب یک مدیر فرانسوی‌زبان با پیشینه‌ای درخشان در برند لوکس گروه آکور، نشان از استراتژی مشخص این گروه برای ارتقای جایگاه این هتل در بازار منطقه‌ای دارد. در سطح مدیریت سرمایه‌گذاری نیز، "سردار یاسر الیاس



حضور نخست‌وزیر در افتتاح موونپیک اسلام‌آباد

خان" از خانواده "سردار بیلدرز"، فارغ‌التحصیل رشته مدیریت از دانشگاه آمریکایی دبی و دارای مدرک کارشناسی ارشد مدیریت استراتژیک از "دانشگاه کینگستون لندن"، مدیریت اجرایی این پروژه را بر عهده دارد. او در اکتبر ۲۰۲۰ به ریاست اتاق بازرگانی اسلام‌آباد منصوب شد و در سال ۲۰۲۵ به عنوان مشاور نخست‌وزیر پاکستان در حوزه گردشگری منصوب شد و نقشی بی‌بدیل در تسهیل جذب سرمایه‌گذاری خارجی در این حوزه ایفا نمود. اهمیت این پروژه برای گروه آکور نیز چنان بود که در مراسم افتتاحیه، "فیلیپ جونز"، معاون ارشد عملیات این گروه در منطقه



هتل شرایتون کراچی قبل از تبدیل به موونپیک

نظام مدیریتی "موون‌پیک" در دو شهر کلیدی

یکی از نکات قابل تأمل در دو مجموعه "موون‌پیک" پاکستان، رویکرد مدیریتی متفاوت آنهاست که ریشه در پیشینه حرفه‌ای مدیران اجرایی و همچنین نوع ساختار مالکیت دارد. مدیریت هتل در کراچی ابتدا به "میرزا منصور احمد" واگذار گردید؛ مدیری کارآزموده با بیش از ۲۵ سال سابقه کاری که پیش‌تر مدیر "هتل ماریوت" کراچی بود و همچنین سابقه مدیریت هتل‌های "پرل کانتیننتال" لاهور و کراچی را در کارنامه خود داشت. امروزه مدیریت اجرایی هتل "موون‌پیک" کراچی را "محمد خرم آوان" برعهده دارد؛ او که فارغ‌التحصیل رشته هتل‌داری از یکی از دانشگاه‌های معتبر اتریش است، پیش‌تر نیز در هتل شرایتون عربستان و هتل سرینا اسلام‌آباد مشغول به کار بوده است. آقای آوان پیش از تصدی مدیریت هتل، به عنوان دستیار مدیر در همین هتل، تجارب ارزشمندی در شناخت ظرفیت‌های اجرایی مجموعه به دست



حضور نخست‌وزیر در افتتاح موونپیک اسلام‌آباد

میزبانی رویدادهای متعدد بین‌المللی، از ظرفیت بالایی برای جذب یک هتل پنج‌ستاره با استانداردهای اروپایی برخوردار است. ورود "موون‌پیک" به لاهور، علاوه بر تکمیل زنجیره حضور این برند در سه شهر اصلی پاکستان، می‌تواند رقابت جدیدی را میان برندهای بین‌المللی حاضر در این شهر از جمله "گروه ماریوت" و "بست وسترن" ایجاد نماید. از سوی دیگر، راهبرد "گروه آکور" در خاورمیانه و آسیای مرکزی، نشان از داشتن برنامه‌ای روشن برای گسترش سبد برندهای خود در بازارهای نوظهور دارد. "موون‌پیک" به‌عنوان یکی از برندهای تاریخی این مجموعه، با هویت سوئیدی و پیشینه اروپایی خود، می‌تواند پیوندی میان سلیقه مهمانان بین‌المللی و نیازهای بازار محلی ایجاد کند. همچنین، با توجه به رشد چشمگیر مسافرت‌های تجاری و برگزاری کنفرانس‌های منطقه‌ای در پاکستان، به نظر می‌رسد "موون‌پیک" قصد دارد جایگاه خود را نه صرفاً به‌عنوان یک هتل لوکس، بلکه به‌عنوان یک مرکز راهبردی برای میزبانی از هیئت‌های تجاری و سیاسی تثبیت کند. این رویکرد، با توجه به تجربه موفق این هتل‌ها در زمینه برگزاری رویدادهای بزرگ، یک مزیت رقابتی پایدار برای این برند به ارمغان خواهد آورد.



آقای محمد خرم‌اوان مدیرکل فعلی هتل موونپیک کراچی



آقای نیکولاس وردون مدیرکل هتل موونپیک اسلام‌آباد

خاورمیانه و آفریقا، (که خود دانش‌آموخته رشته مدیریت هتل‌داری از "مدرسه عالی لوزان سوئیس" و از چهره‌های سرشناس صنعت هتل‌داری است) حضور یافت. این تقابل میان رویکرد بومی‌گرایانه در کراچی و رویکرد فراملیتی در اسلام‌آباد، در عین حفظ هویت یکپارچه "برند موون‌پیک"، بیانگر انعطاف‌پذیری این گروه در مواجهه با شرایط متفاوت بازار است.

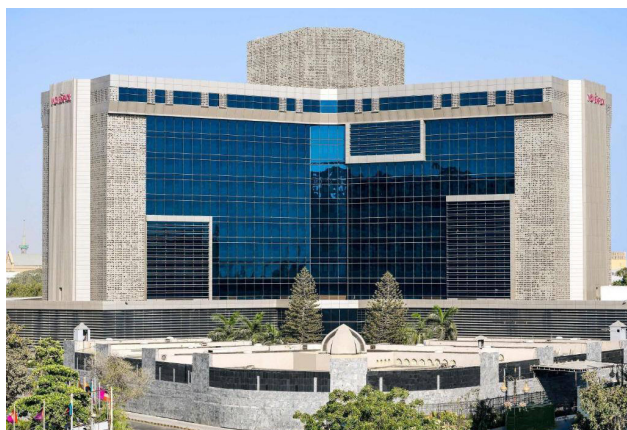


آقای فیلیپ جونز، مدیر ارشد عملیات گروه آکور در منطقه خاورمیانه و آفریقا

آینده برند "موون‌پیک" در پاکستان

با تثبیت حضور گروه "موون‌پیک" در دو کلان‌شهر کراچی و اسلام‌آباد، این پرسش مطرح می‌شود که استراتژی آینده این برند در پاکستان بر چه محوری استوار خواهد بود؟ شواهد موجود حاکی از آن است که لاهور به‌عنوان سومین قطب اقتصادی و گردشگری پاکستان، محتمل‌ترین گزینه برای افتتاح هتل بعدی این مجموعه خواهد بود. لاهور با برخورداری از پیشینه تاریخی غنی، داشتن جمعیت قابل‌توجهی از طبقه متوسط و بالای شهری و سابقه

نتیجه‌گیری



هتل موونپیک کراچی (شرایتون سابق)

مسلم است، صنعت هتل‌داری پاکستان به مرحله‌ای از بلوغ رسیده که می‌تواند میزبان برندهای معتبر جهانی با استانداردهای بالای کیفی باشد و "موون‌پیک"، با پشتوانه گروه آکور و شرکای منطقه‌ای خود، به‌عنوان یکی از پیشگامان این تحول، مسیر را برای حضور گسترده‌تر سرمایه‌گذاری خارجی در این بخش هموار ساخته است. آینده این برند در پاکستان، بیش از هر چیز به توانایی آن در حفظ تعادل میان اصالت اروپایی و انطباق با بازار محلی بستگی دارد؛ تعادلی که تاکنون به‌خوبی از سوی مدیران اجرایی دو هتل به نمایش گذاشته شده و نویدبخش تداوم این حضور راهبردی در سال‌های پیش‌روست.

تجربه گروه "موون‌پیک" در پاکستان، فراتر از داستان موفقیت یک برند در صنعت هتل‌داری، نمونه‌ای بارز از الگوی «پیوند سرمایه ملی-منطقه‌ای با مدیریت جهانی» محسوب می‌شود. مسیر تحول این برند از یک رستوران کوچک در زوریخ تا دو هتل شاخص در کراچی و اسلام‌آباد، نشان می‌دهد که چگونه یک نام تجاری می‌تواند ضمن حفظ هویت تاریخی خود، با تنوع در الگوهای مالکیت و



آقای میرزا منصور احمد اولین مدیرکل موونپیک کراچی مجری تبدیل هتل سابق به هتل جدید

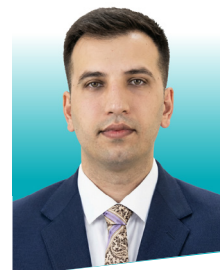
مدیریت، به نیازهای متنوع بازارهای محلی پاسخ دهد. حضور صندوق سرمایه‌گذاری کویت در کراچی و مشارکت سعودی-پاکستانی در این گروه، دو روی یک سکه را به تصویر می‌کشند؛ از یک سو تأکید بر سرمایه‌گذاری باثبات و بلندمدت، و از سوی دیگر بهره‌گیری از دانش محلی برای غلبه بر چالش‌های اجرایی. تجربه نوزده‌ساله "پروژه سنتاروس" نیز نشان داد که ورود برندهای بین‌المللی به بازار پاکستان، نیازمند صبوری، برنامه‌ریزی دقیق و هماهنگی میان نهادهای دولتی و خصوصی است. آنچه

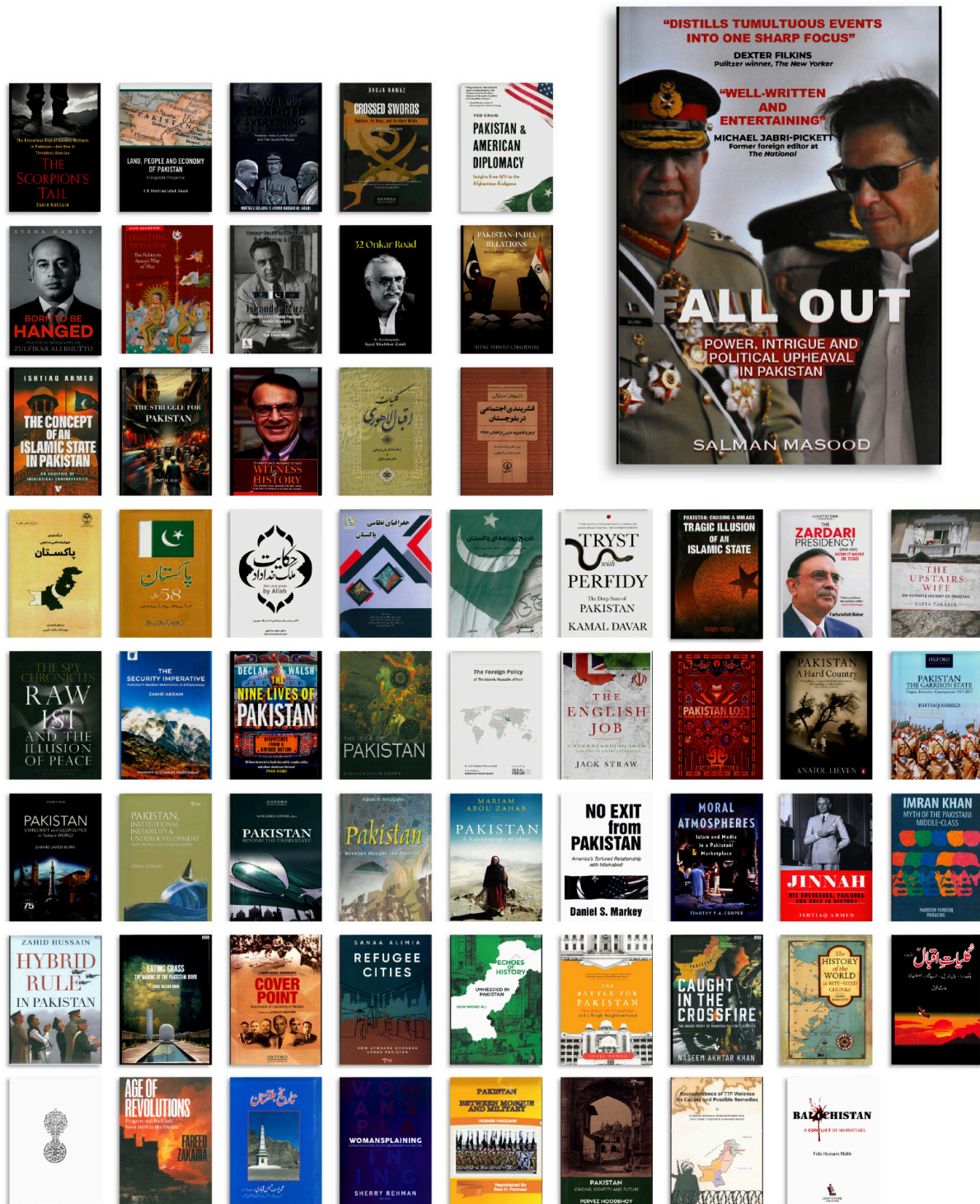


هتل موونپیک اسلام‌آباد

میلاد شادی‌فر

دارای گواهی‌نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه‌ریزی سفر



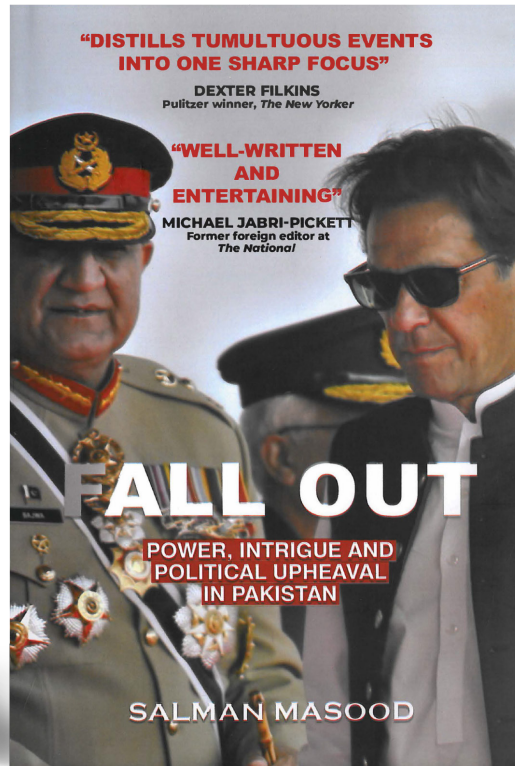
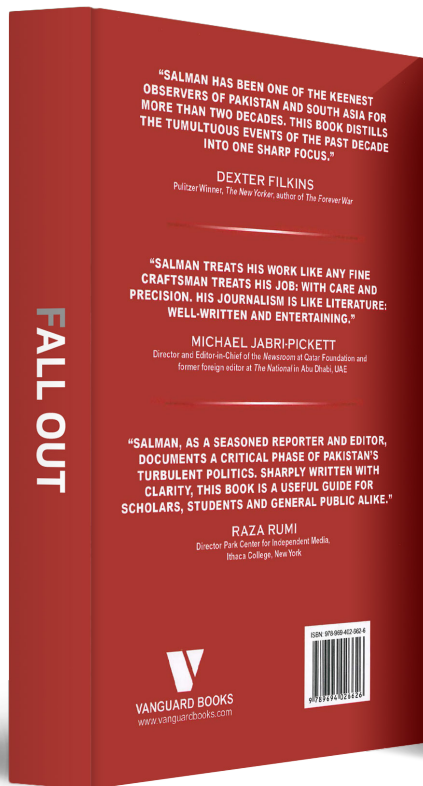


کتابخانه پاکستان



معرفی کتاب پیامد؛

قدرت، دسیسه و آشوب سیاسی در پاکستان
نویسنده: سلمان مسعود (Salman Masood)
انتشارات Vanguard Books، ۲۰۲۴



افغانستان برنده جایزه پولیتزر شد. نوشته‌های او علاوه بر رسانه‌های پاکستانی در The Guardian، The National و نشریات تخصصی امنیتی منتشر شده‌اند. این پیشینه برای فهم ماهیت کتاب مهم است. کتاب پیامد یک پژوهش دانشگاهی کلاسیک نیست. کتاب مجموعه‌ای بازنگری شده از یادداشت‌ها و تحلیل‌هایی است که مسعود بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۳ برای مطبوعات پاکستان نوشته است. نویسنده در مقدمه تصریح می‌کند که هدفش بازسازی انگیزه‌ها، پیامدها و جریان‌های زیرسطحی‌ای است که سیاست پاکستان را در این سال‌های بحرانی شکل داده‌اند. از همین رو، متن گاهی گزارش صحنه، گاهی تحلیل سیاسی و گاه به شدت انتقادی و شخصی است.

محور اصلی کتاب را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: پاکستان در این دوره شاهد تکرار یک الگوی قدیمی با بازیگرانی تازه بود؛ سیاستمدارانی که برای رسیدن به قدرت به ساختار نظامی نزدیک می‌شوند، اما پس از

کتاب **Fall Out: Power, Intrigue & Political Upheaval in Pakistan** روایتی فشرده اما بسیار نزدیک به صحنه از یکی از پرتلاطم‌ترین دوره‌های سیاست معاصر پاکستان، از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۳، است؛ دوره‌ای که با بحران دولت نواز شریف آغاز می‌شود، با ظهور عمران خان و شکل‌گیری حکومت موسوم به «هیبریدی» ادامه می‌یابد و سرانجام به فروپاشی رابطه عمران خان و فرماندهی ارتش و حوادث کم‌سابقه ۹ مه ۲۰۲۳ می‌رسد. کتاب ۵۶ فصل دارد و در سه بخش زمانی تنظیم شده است: ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸، ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ و ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۳.

نویسنده؛ شاهدهی نزدیک به سیاست پاکستان سلمان مسعود روزنامه‌نگار پاکستانی و از سال ۲۰۰۳ خبرنگار پاکستان The New York Times بوده است. او از سال ۲۰۲۰ سردبیری روزنامه پاکستانی The Nation را نیز بر عهده داشته و حوزه اصلی کارش سیاست، روابط بین‌الملل و تروریسم است. در سال ۲۰۰۹ نیز عضو تیم گزارشگری New York Times بود که برای پوشش تحولات پاکستان و

قرار گرفتن در قدرت، دیر یا زود بر سر حدود اختیار با همان ساختار درگیر می‌شوند.

خود نویسنده این واقعیت را در مقدمه به شکلی موجز بیان می‌کند: در سیاست پاکستان (فیلمنامه تقریباً همان است و تنها بازیگران تغییر می‌کنند).

بخش اول: ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸

ساختن زمینه؛ سقوط نواز شریف و صعود عمران خان: نخستین بخش کتاب، ۲۳ فصل را در بر می‌گیرد و دوره دولت سوم نواز شریف را از بحران اعتراضات ۲۰۱۴ تا انتخابات ژوئیه ۲۰۱۸ دنبال می‌کند. محور این بخش، فرسایش تدریجی قدرت نواز شریف در اثر سه نیروی هم‌زمان است: ضعف حکمرانی دولت، فشار سیاسی عمران خان و تشدید اختلاف با ساختار نظامی و قضایی.



یک دولت و دو مرکز قدرت:

کتاب از مارس ۲۰۱۴ آغاز می‌شود؛ زمانی که دولت نواز شریف با مسئله تحریک طالبان پاکستان، بحران امنیت داخلی و تصمیم دشوار میان مذاکره و عملیات نظامی روبه‌رو بود. نشست‌های مشترک رهبران غیرنظامی و نظامی با تأکید مکرر بر این عبارت برگزار می‌شد که دو طرف «در یک صفحه» قرار دارند؛ اما مسعود از همان ابتدا نسبت به واقعی بودن این هماهنگی تردید دارد.

محاكمه پرویز مشرف، اختلاف درباره نحوه مقابله با طالبان و کنترل نهادهای اطلاعاتی، شکاف‌هایی را آشکار می‌کرد که بعدها عمیق‌تر شدند. دولت می‌کوشید هماهنگی دستگاه‌های اطلاعاتی را افزایش دهد، اما هم‌زمان مراقب بود تجربه شکست‌خورده دولت حزب مردم در تلاش برای قرار دادن ISI زیر نظر وزارت کشور تکرار نشود.

از نگاه مسعود، مسئله تنها اختلاف ارتش و دولت نبود. شیوه تصمیم‌گیری در هر دو ساختار به شدت فردمحور، غیرنهادی و گاه خودسرانه بود. او در توصیف دولت نواز شریف از «کابینه آشپزخانه‌ای» سخن می‌گوید که حلقه

تصمیم‌گیری در آن روزبه‌روز محدودتر شده و دسترسی نمایندگان و حتی برخی وزیران مهم به نخست‌وزیر کاهش یافته بود.

این یکی از مضامین ثابت کل کتاب است: بحران پاکستان فقط ناشی از دخالت ارتش نیست؛ ضعف نهادهای غیرنظامی نیز مرتباً برای گسترش نقش ارتش فضا ایجاد می‌کند.



عمران خان و سیاست خیابانی

تابستان ۲۰۱۴، عمران خان دولت را به تقلب در انتخابات ۲۰۱۳ متهم کرد و خواستار بررسی نتایج، به‌ویژه در چهار حوزه انتخابیه شد. راهپیمایی او در ۱۴ اوت به اسلام‌آباد و تحصن طولانی‌مدت، نخستین تلاش جدی برای به زیر کشیدن دولت نواز شریف بود.

مسعود میان عمران خان و طاهرالقادری تفاوت می‌گذارد. قادری را بیشتر یک بازیگر نمایشی و اخلاص‌گر می‌داند، در حالی که چالش عمران را واقعی و از نظر سیاسی مهم ارزیابی می‌کند. با این حال، از همان مقطع نسبت به تاکتیک‌های عمران نیز منتقد است: سیاست خیابانی می‌تواند دولت را تحت فشار قرار دهد، اما اگر جایگزین فعالیت پارلمانی و سازمان حزبی شود، در نهایت به فرسودگی نیروهای خود حزب منجر خواهد شد.

این ارزیابی برای فهم حوادث سال‌های بعد اهمیت دارد. مسعود عمران را سیاستمداری می‌بیند که توان فوق‌العاده‌ای در ایجاد هیجان، ساخت روایت و بسیج رسانه‌ای دارد، اما ساختار سیاسی او بیش از اندازه بر شخص خودش متکی است.

حتی در سال ۲۰۱۶، زمانی که عمران دوباره تصمیم گرفت اسلام‌آباد را «قفل» کند، کتاب نشان می‌دهد که فاصله میان تصویر رسانه‌ای و توان واقعی بسیج حزب، قابل توجه بود. در نوامبر همان سال، در حالی که عمران وعده حضور یک میلیون نفر را داده بود، بسیج مردمی در پنجاب ضعیف بود و حتی یک کاروان از لاهور تنها با حدود ۴۰ نفر به بنی‌گالا رسید. مهم‌تر از همه، ارتش برخلاف بحران ۲۰۱۴ حاضر نشد با صدور بیانیه علیه استفاده دولت از زور به



در مقابل، عمران همان روز نتوانست از خانه خود خارج شود و فرصت ساختن چنین تصویری را از دست داد. نویسنده این مثال را برای نشان دادن نقش شبکه‌های اجتماعی، تلویزیون‌های خبری و «اپتیک» در سیاست جدید پاکستان به کار می‌برد.



تروریسم، عملیات نظامی و رقابت بر سر اعتبار هم‌زمان با رقابت سیاسی، کشور با موجی از تروریسم دست‌وپنجه نرم می‌کرد. عملیات ضرب‌عضب در سال ۲۰۱۴ موجب کاهش محسوس حملات شد و محبوبیت ژنرال راحیل شریف را به شدت افزایش داد. مسعود معتقد است موفقیت‌های امنیتی - همراه با مدیریت رسانه‌ای قدرتمند ارتش - تصویری از فرمانده ارتش ایجاد کرد که گاه بر نخست‌وزیر سایه می‌انداخت. اما حملات بعدی، از جمله حمله انتحاری مارس ۲۰۱۶ در گلشن اقبال پارک لاهور که دست‌کم ۷۰ نفر را کشت، نشان داد که پایان عملیات در مناطق قبایلی به معنای پایان شبکه‌های تروریستی نیست. نویسنده همچنین

کمک معترضان بیاید. این سکوت برای رهبران PTI پیام روشنی داشت: این بار حمایت آشکاری از سوی ارتش وجود ندارد. عمران در نهایت با استفاده از تصمیم دیوان عالی برای بررسی پرونده پاناما، اعتراض را لغو و عقب‌نشینی را به پیروزی سیاسی تبدیل کرد.



«سیاست خودنمایی» و ظهور سیاست رسانه‌ای یکی از بخش‌های خواندنی کتاب، تحلیل مسعود از تغییر ماهیت سیاست در پاکستان است. او عمران خان و شیخ رشید را دو نمونه متفاوت از سیاستمدارانی می‌داند که اهمیت «نمایش سیاسی» را درک کرده‌اند. در اکتبر ۲۰۱۶، شیخ رشید در حالی که پلیس راه‌های منتهی به لال‌حویلی را بسته بود، با موتورسیکلت از کوچه‌های راولپندی عبور کرد، از خودروی پخش زنده تلویزیونی بالا رفت و سیگار برگ روشن کرد. فیلم‌های او به سرعت وایرال شد. از منظر مسعود، اینکه واقعاً پلیس در تعقیبش بود یا نه چندان اهمیت نداشت؛ تصویر سیاسی مهم‌تر از واقعیت سیاسی شده بود.



دریایی هند که پاکستان او را مأمور RAW معرفی می‌کرد - فضای سفر را تحت الشعاع قرار داد. پس از دیدارها، ارتش پاکستان از طریق شبکه‌های اجتماعی اعلام کرد که ژنرال راحیل شریف نگرانی درباره فعالیت اطلاعاتی هند از خاک ایران را با طرف ایرانی مطرح کرده است. رئیس‌جمهور ایران در مقابل، طرح چنین موضوعی را رد کرد.

مسعود می‌نویسد که مقام‌های ایرانی به‌طور خصوصی از علنی شدن موضوعات حساس دیپلماتیک ناراضی بودند و وزارت خارجه پاکستان نیز در این کشمکش تقریباً خاموش ماند. برای نویسنده، این ماجرا نمونه‌ای روشن از وجود مسیرهای موازی و گاه رقیب در سیاست خارجی پاکستان است؛ ارتش، دفتر نخست‌وزیر و وزارت خارجه الزاماً یک پیام واحد ارسال نمی‌کردند.



«دان لیکس»؛ شکاف از پشت درهای بسته بیرون

می‌آید

بحران Dawn Leaks در سال ۲۰۱۶ یکی از نقاط عطف

یادآوری می‌کند که پس از این حمله هزاران نفر به عنوان «تسهیل‌کننده» بازداشت شدند، اما ظرف دو روز ۹۵ درصد آنان آزاد شدند؛ نشانه‌ای از ضعف اطلاعات، هماهنگی و سیاست ضدتروریسم.

با روی کار آمدن ژنرال قمر جاوید باجوا، عملیات ردالفساد در فوریه ۲۰۱۷ آغاز شد. مسعود این تغییر نام را صرفاً یک تحول عملیاتی نمی‌بیند؛ آن را نشانه «مالکیت» فرماندهی جدید بر جنگ ضدتروریسم نیز می‌داند.



ایران؛ یک نمونه مهم از چندگانگی در تصمیم‌گیری پاکستان

برای مخاطب ایرانی، یکی از جالب‌ترین قسمت‌های بخش نخست مربوط به سفر حسن روحانی، رئیس‌جمهور وقت ایران، به پاکستان در مارس ۲۰۱۶ است.

طبق روایت کتاب، سفر با هدف گسترش روابط اقتصادی انجام شده بود، اما بازداشت کلبه‌وشن یاداو - افسر نیروی

کتاب است. روزنامه Dawn گزارشی از جلسه محرمانه امنیت ملی منتشر کرد که در آن، بنا بر روایت گزارش، مقام‌های غیرنظامی درباره پیامدهای حمایت یا تحمل برخی گروه‌های شبه‌نظامی به فرماندهان نظامی هشدار داده بودند.

ارتش انتشار گزارش را «نقض امنیت ملی» تلقی کرد. حلقه‌ای از مقام‌های دولت - از پرویز رشید و طارق فاطمی تا دیگر چهره‌های نزدیک به نخست‌وزیر - در مظان اتهام قرار گرفتند. مسعود یادآوری می‌کند که بخش قابل توجهی از تحلیلگران آن زمان معتقد بودند افشای خبر، اقدامی از جانب غیرنظامیان برای کسب برتری تاکتیکی در آستانه انتخاب فرمانده جدید ارتش بوده است.

بحران در سال ۲۰۱۷ تا جایی پیش رفت که روابط دولت و ارتش به مرز رویارویی رسید. با این حال، قمر جاوید باجوا و نواز شریف از طریق گفت‌وگوهای پشت پرده به مصالحه رسیدند؛ دولت پذیرفت برخی اقدامات اداری را انجام دهد و ارتش توثیق تند خود درباره تصمیم دولت را پس گرفت. این ماجرا یک الگوی مهم را نشان می‌دهد: اختلافات مدنی. نظامی در پاکستان الزاماً با کودتا حل نمی‌شوند؛ گاهی ابزارهایی چون رسانه، دستگاه قضایی، فشار نهادی، افشاگری و مذاکره پشت پرده جای تانک‌ها را می‌گیرند.

باجوا؛ وعده (هماهنگی نه رقابت)

زمانی که نواز شریف در نوامبر ۲۰۱۶ قمر جاوید باجوا را به فرماندهی ارتش منصوب کرد، مسعود تصویری نسبتاً امیدوارانه از او ارائه می‌کرد. منابع نویسنده باجوا را افسری لیبرال‌تر، معتقد به برتری غیرنظامیان و نگران تهدید گروه‌های غیردولتی معرفی می‌کردند.

در نخستین سخنرانی‌هایش، باجوا به افسران گفت که ارتش وظیفه‌ای در اداره دولت ندارد و باید در چارچوب قانون اساسی باقی بماند. جالب‌تر اینکه مطالعه کتاب **Army and Nation** اثر استیون ویلکینسون را به آنان توصیه کرد؛ کتابی درباره اینکه چرا ارتش هند برخلاف پاکستان از مداخله مستقیم در سیاست پرهیز کرده است. تناقض تاریخی کتاب از همین جا شکل می‌گیرد: همان فرمانده‌ای که در آغاز کار از «هماهنگی با غیرنظامیان، نه رقابت» سخن می‌گفت، چند سال بعد از نظر خود سلمان مسعود به یکی از معماران اصلی (پروژه هیبریدی) تبدیل شد. نویسنده در مقدمه کتاب می‌گوید شخصیت باجوا باید در دو دوره متفاوت دیده شود: نخست، مدافع ظاهری حاکمیت غیرنظامیان و سپس سازنده ساختاری که به حکومت عمران خان کمک کرد و سرانجام خود او را نیز گرفتار پیامدهایش ساخت.



مسعود اصل مسئله فساد خانواده شریف را انکار نمی‌کند. برعکس، معتقد است آنان در توضیح منابع ثروت خود ضعف جدی داشتند. اما هم‌زمان می‌پرسد آیا پرونده پاناما آغاز نظامی فراگیر برای پاسخ‌گو کردن تمام مراکز قدرت خواهد بود، یا فقط ابزاری برای حذف یک بازیگر سیاسی؟ در ژوئن ۲۰۱۷، پیش از برکناری نواز، او پرسشی مطرح کرده بود که بعدها در مقدمه کتاب دوباره به آن بازمی‌گردد: اگر نواز شریف تنها قربانی باشد و دیگر رهبران غیرنظامی و نظامی از پاسخ‌گویی مصون بمانند، آیا تمام این مبارزه به سرنوشت جنبش وکلا در سال ۲۰۰۷ دچار نخواهد شد؛ جنبشی که مشرف را کنار زد و افتخار چودری را بازگرداند، اما نتوانست وعده‌های بزرگ‌تر اصلاح ساختاری را محقق کند؟

از دید نویسنده، پاسخ تاریخ منفی بود: پاکستان وارد عصر تازه‌ای از حاکمیت قانون نشد؛ وارد دور تازه‌ای از رقابت قدرت شد.



انتخابات ۲۰۱۸؛ نقطه پایان یک دوره و آغاز (پروژه)

در آستانه انتخابات ۲۰۱۸، نواز شریف و دخترش مریم از لندن به پاکستان بازگشتند و برای اجرای حکم بازداشت راهی زندان شدند. نویسنده می‌گوید برخلاف بازگشت نواز در سال ۲۰۰۷، این بار اختلاف با ارتش از یک نزاع شخصی با یک فرمانده فراتر رفته و به شکافی نهادی تبدیل شده بود. او همچنین ادعاهای متعدد درباره فشار بر نامزدها، تماس‌های تهدیدآمیز و «مهندسی سیاسی» پیش از انتخابات را جدی می‌گیرد. از نگاه او، سرعت حساب‌کشی از خانواده شریف با کندی رسیدگی به پرونده بسیاری دیگر از بازیگران سیاسی قابل مقایسه نبود و همین امر تصور پاسخ‌گویی گزینشی را تقویت می‌کرد.

در مقابل، عمران خان با اعتماد به نفس وارد رقابت شد. یک دهه تصویرسازی از او به عنوان سیاستمداری پاک‌دست و خارج از طبقه سیاسی سنتی، اعتراض‌های مداوم علیه نواز و فرسودگی احزاب قدیمی، شرایطی ایجاد کرده بود که



پاناما؛ پرونده‌ای که تعادل قدرت را شکست
افشای اسناد پاناما در سال ۲۰۱۶ مهم‌ترین فرصت سیاسی را در اختیار عمران خان گذاشت. خانواده شریف مجبور شدند درباره دارایی‌ها و املاک خارجی خود پاسخ دهند و پرونده سرانجام به دیوان عالی رسید. در ۲۰ آوریل ۲۰۱۷، رأی اولیه با اختلاف ۳ در برابر ۲ صادر شد. اکثریت قضات به جای برکناری فوری نخست‌وزیر، تشکیل تیم مشترک تحقیق (JIT) را برای بررسی دارایی‌های خانواده شریف تصویب کردند؛ اما دو قاضی مخالف معتقد بودند نواز شریف از همان زمان باید فاقد صلاحیت شناخته شود.

مسعود از همان زمان نسبت به حضور افسران اطلاعاتی نظامی در تیم تحقیق هشدار می‌داد و معتقد بود این امر می‌تواند در آینده تبعات سیاسی داشته باشد. سرانجام در ژوئیه ۲۰۱۷، دیوان عالی نواز شریف را از مقام نخست‌وزیری برکنار کرد و دستور رسیدگی کیفری به پرونده اعضای خانواده‌اش را صادر نمود. نویسنده رأی را تصمیمی می‌داند که «تعادل سیاسی را به شکلی چشمگیر تغییر داد». او همچنین صریحاً این احتمال را مطرح می‌کند که ساختار نظامی دست‌کم رضایت ضمنی خود را از مسیر قضایی کنار زدن نواز نشان داده بود.

آیا مبارزه با فساد بود یا بازآرایی قدرت؟
این پرسش شاید مهم‌ترین پرسش بخش نخست کتاب باشد.



شعار (تبدیلی، به معنای تغییر) سرانجام در انتخابات ۲۰۱۸ به قدرت برسد.

اما از دید سلمان مسعود، این پیروزی فقط حاصل انتخابات نبود؛ بلکه نقطه آغاز (آزمایش هیبریدی) بود. در مقدمه کتاب، نویسنده مدعی است که ساختار جدید قرار بود پروژه‌ای بلندمدت باشد و برخی معماران آن حتی افق ده‌ساله و حرکت تدریجی به سوی یک نظام ریاستی را تصور می‌کردند.

بخش دوم: ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲

آغاز و فرسایش (آزمایش هیبریدی)
خود سلمان مسعود این بخش را با عنوانی بسیار گویا معرفی می‌کند: آزمایش هیبریدی آغاز می‌شود و به لغزش می‌افتد؛ عمران به عنوان نخست‌وزیر و نحوه اداره دولت توسط حزب پی تی آی (تحریک انصاف پاکستان)

این بخش فصل‌های ۲۴ تا ۴۴ کتاب را در بر می‌گیرد و داستان صعود عمران خان به قدرت، رابطه کم‌سابقه او با ژنرال قمر جاوید باجو، ضعف‌های مدیریتی دولت، بحران اقتصادی، افغانستان، مذاکرات با طالبان و سرانجام نخستین نشانه‌های جدی شکاف میان دولت و ارتش را روایت می‌کند.



صد روز نخست؛ انقلاب موعود با واقعیت برخورد می‌کند
در دسامبر ۲۰۱۸، تنها صد روز از آغاز حکومت تحریک انصاف گذشته بود. مسعود تأکید می‌کند که انتظار «معجزه» از دولتی تازه‌کار در کشوری گرفتار مشکلات ساختاری غیرواقع‌بینانه است؛ اما در عین حال، نشانه‌های آغازین دولت عمران خان را امیدوارکننده نمی‌بیند. از نگاه او، دولت از یک اشتباه ارتباطی به اشتباهی دیگر می‌لغزد، بسیاری از وزیران برای مسئولیت‌هایشان آمادگی لازم نداشتند و بخش قابل توجهی از انرژی آنان به پاسخ تند به منتقدان اختصاص می‌یافت.
یکی از مشکلات مهم، وضعیت بوروکراسی بود. کارمندان

بحران اقتصادی؛ جایی که شعارها دیگر کافی نبودند یکی از مهم‌ترین مشکلات دولت PTI اقتصاد بود. مسعود در فصل (PTI آشفته و فروپاشی اقتصادی) تصویری از دولتی ارائه می‌کند که میان وعده‌های انتخاباتی، فشار بدهی، کسری حساب جاری، کاهش ارزش روپیه، تورم و ضرورت مراجعه به صندوق بین‌المللی پول گرفتار شده بود.

دولت عمران خان پیش از قدرت، بارها دولت‌های قبلی را به دلیل مراجعه به صندوق بین‌المللی پول IMF نقد کرده بود، اما پس از ورود به دولت ناچار شد خود همان مسیر را طی کند. این چرخش، برای منتقدان نمونه‌ای از فاصله میان سیاست اپوزیسیونی و واقعیت حکمرانی بود.

نویسنده معتقد است که آشفتگی تصمیم‌گیری اقتصادی، تغییر تیم اقتصادی و پیام‌های متناقض، اعتماد بازار و افکار عمومی را تضعیف کرد. آنچه قرار بود «دولت متخصصان» باشد، در عمل با همان مشکل قدیمی پاکستان مواجه شد: فقدان استمرار سیاست و تصمیم‌های واکنشی.



ارشد دولتی، به دلیل ترس از بازخواست سازمان ملی احتساب، از امضای اسناد و پذیرش مسئولیت اجتناب می‌کردند. در نتیجه، دولتی که با شعار اصلاحات سریع آمده بود، با دستگاه اداری محتاط و ملفوج روبه‌رو شد. مسعود همچنین یادآوری می‌کند که بسیاری از سیاست‌هایی که به عنوان تحول بنیادی معرفی می‌شدند، در عمل نسخه بازسته‌بندی شده برنامه‌های دولت‌های پیشین بودند. در این مقطع، شکاف میان انتظارات عظیم از «تبدیلی» و ظرفیت واقعی حکومت آشکار شد. عمران خان در اپوزیسیون توانسته بود نارضایتی عمومی را به زبانی ساده و قدرتمند بیان کند؛ اما اداره دولت چیزی متفاوت از بسیج خیابانی بود.



عمران خان؛ نخست‌وزیری متفاوت اما بیش از حد شخص‌محور

مسعود در فصل بعد، عمران خان را نخست‌وزیری غیرمتمعارف توصیف می‌کند. شخصیت کاریزماتیک، سابقه جهانی در کریکت، شهرت خیریه‌ای و توانایی مستقیم سخن گفتن با افکار عمومی، او را از بسیاری از نخست‌وزیران پیشین پاکستان متمایز می‌کرد. اما همین ویژگی‌ها، به تدریج به تمرکز شدید تصمیم‌گیری حول شخص نخست‌وزیر انجامید.

از نگاه نویسنده، حلقه نزدیک به عمران قدرتمندتر شد، در حالی که ساختار حزبی PTI آن انسجام نهادی را نداشت که بتواند یک دولت پیچیده را اداره کند. مسعود در مقدمه کتاب نیز می‌نویسد که وعده سیاست اصول‌محور به تدریج جای خود را به رفتارهای شدیداً عمل‌گرایانه، برخورد با مخالفان و اتکای فزاینده به حلقه‌ای محدود از نزدیکان داد.

هم‌زمان، در برخی محافل بحث حرکت به سوی نظام ریاست جمهوری مطرح بود. نویسنده بعدها ادعا می‌کند که برخی از معماران «پروژه» حتی آن را برنامه‌ای ده‌ساله می‌دیدند که می‌توانست در نهایت ساختار سیاسی پاکستان را از نظام پارلمانی به ریاست جمهوری نزدیک کند.

مسئله کشمیر میان هند و پاکستان میانجیگری کند. این اظهارنظر فوراً با اعتراض هند روبه‌رو شد، اما در پاکستان به‌عنوان موفقیتی برای عمران تلقی شد؛ زیرا کشمیر دوباره در سطح بین‌المللی مطرح شده بود.

مسعود همچنین به شباهت‌های شخصیتی ترامپ و عمران اشاره می‌کند: هر دو چهره‌ای مشهور پیش از ورود به سیاست داشتند، هر دو از گفتمان پوپولیستی و ملی‌گرایانه استفاده می‌کردند، هر دو خود را قربانی رسانه‌های خصمانه می‌دانستند و هر دو با وعده بازسازی کشور به قدرت رسیده بودند.

برای عمران، این سفر از جهت دیگری نیز مهم بود. او سال‌ها استدلال کرده بود که جنگ افغانستان راه‌حل نظامی ندارد و در نهایت باید با طالبان مذاکره کرد. اکنون خود آمریکا به همان نتیجه رسیده بود و پاکستان دوباره به واسطه‌ای مهم در روند صلح تبدیل شده بود.



عثمان بزدار؛ معمای پنجاب

یکی از عجیب‌ترین تصمیم‌های عمران خان، انتخاب عثمان بزدار به‌عنوان سر وزیر (استاندارد) پنجاب بود. مسعود او را «بزرگ‌ترین معمای سیاسی سال‌های اخیر» می‌نامد؛ سیاستمداری نسبتاً ناشناخته که ناگهان به ریاست مهم‌ترین استان پاکستان رسید.

پنجاب نه تنها پرجمعیت‌ترین استان پاکستان، بلکه مرکز اصلی تعیین‌کننده در رقابت سیاسی کشور است. منتقدان می‌پرسیدند چرا عمران فردی کم‌تجربه را به چنین مقامی رسانده است. بارها شایعه برکناری بزدار مطرح شد، اما عمران از او حمایت کرد و او از بحران‌های متعدد جان سالم به در برد.

در روایت مسعود، مسئله بزدار نمونه‌ای از سبک شخصی حکمرانی عمران است: وفاداری و اعتماد شخصی گاه بر محاسبات سیاسی و کارآمدی نهادی غلبه می‌کرد.

تمدید کرسی ژنرال باجو؛ نقطه اوج همزیستی هیبریدی در ۲۰ اوت ۲۰۱۹، عمران خان اعلام کرد دوره فرماندهی ژنرال قمر جاوید باجو برای سه سال دیگر تمدید خواهد شد؛ یعنی او تا پایان ۲۰۲۲ در رأس ارتش باقی می‌ماند. دولت دلیل رسمی را «محیط امنیتی منطقه» اعلام کرد؛ تنش با هند بر سر کشمیر و مذاکرات آمریکا با طالبان از مهم‌ترین دلایل توجیهی این تمدید کرسی بود.

مسعود این تصمیم را بسیار مهم می‌داند، زیرا عمران خان پیش‌تر از تمدید دوره فرماندهان نظامی و اطلاعاتی انتقاد کرده و آن را تضعیف‌کننده نهادها خوانده بود. اکنون خود او همان کار را انجام می‌داد.

در آن زمان، رابطه عمران و باجو در نقطه اوج بود. دولت و ارتش در سیاست داخلی، امنیتی و خارجی هماهنگ دیده می‌شدند و همین وضعیت پایه اصطلاح (حکومت هیبریدی) شد؛ نظامی که در آن دولت منتخب اداره رسمی کشور را بر عهده داشت، اما ارتش در بسیاری از موضوعات حساس شریک مستقیم قدرت بود.

مسعود اشاره می‌کند که منتقدان تمدید، آن را ابزاری برای تضمین بقای سیاسی عمران می‌دانستند. در مقابل، هواداران دولت استدلال می‌کردند که استمرار فرماندهی در شرایط پرتنش منطقه‌ای ضروری است. باجو نیز در این زمان به‌عنوان فرمانده‌ای معرفی می‌شد که گروه‌های مسلح غیردولتی را «بار» و نه «دارایی» می‌داند و خواهان برخورد سخت با آنان است.



روابط با آمریکا؛ دیدار عمران و ترامپ

یکی از موفقیت‌های مهم سیاست خارجی دولت، سفر عمران خان به واشنگتن در ژوئیه ۲۰۱۹ بود. مسعود این دیدار را یک پیروزی دیپلماتیک برای عمران می‌داند. او توانست جمعیت بزرگی از پاکستانیان مقیم آمریکا را گرد آورد و در کاخ سفید با دونالد ترامپ دیدار کند. لحظه مهم دیدار زمانی بود که ترامپ پیشنهاد کرد در

کشور همواره چرخه‌ای از نزدیکی و بی‌اعتمادی بوده است. واشنگتن پاکستان را متهم می‌کرد که فشار کافی بر طالبان وارد نکرده و اسلام‌آباد در مقابل معتقد بود آمریکا نگرانی‌های امنیتی پاکستان، به‌ویژه درباره نفوذ هند در افغانستان، را نادیده گرفته است.

پاکستانی‌ها همچنین استدلال می‌کردند که از ابتدای جنگ بارها به آمریکا هشدار داده‌اند که اشغال نظامی افغانستان نمی‌تواند راه‌حلی پایدار ایجاد کند. با نزدیک شدن خروج آمریکا، بسیاری در پاکستان این نتیجه را تأییدی بر ارزیابی دیرینه خود می‌دانستند.



سقوط کابل؛ پیروزی یا آغاز یک مشکل تازه؟

در اوت ۲۰۲۱، دولت اشرف غنی با سرعتی غیرمنتظره فروپاشید و طالبان بدون نبرد بزرگ وارد کابل شدند. مسعود می‌نویسد که حتی خود طالبان نیز از سرعت سقوط پایتخت غافلگیر شدند. اشرف غنی کشور را ترک کرد، ارتش افغانستان که سال‌ها از حمایت مالی و نظامی آمریکا برخوردار بود از هم پاشید و ساختار دولت مورد حمایت غرب در چند روز فرو ریخت. نویسنده بخشی از مسئولیت را متوجه ضعف مشروعیت

مخالقان عقب می‌نشینند؛ اما حذف نمی‌شوند در این دوره، بسیاری از رهبران اپوزیسیون با پرونده‌های قضایی یا بازداشت مواجه شدند. نواز شریف، شاهد خاقان عباسی و آصف علی زرداری از جمله چهره‌هایی بودند که در پرونده‌های فساد گرفتار شدند. دولت این روند را بخشی از مبارزه با فساد می‌دانست؛ اپوزیسیون آن را انتقام سیاسی و «احتساب‌گزینی» می‌خواند.

اما نویسنده نشان می‌دهد که فشار بر مخالفان الزاماً به ناپودی آنان منجر نشد. مسلم لیگ نواز و حزب مردم به تدریج خود را بازسازی کردند و مولانا فضل‌الرحمن نیز با بسیج خیابانی تلاش کرد دولت را تحت فشار قرار دهد. در این میان، وضعیت «هیبریدی» یک تناقض مهم داشت: هرچه دولت بیشتر به حمایت ساختار قدرت متکی بود، مخالفان بیشتر می‌توانستند مشروعیت سیاسی آن را زیر سؤال ببرند.



طوفانی که از افغانستان می‌آمد

در اوت ۲۰۲۱، هم‌زمان با خروج نیروهای آمریکایی، روابط آمریکا و پاکستان دوباره وارد دوره‌ای پرتنش شد. مسعود در فصل «طوفان در راه» یادآوری می‌کند که روابط دو





شکاف مدنی. نظامی دوباره ظاهر می‌شود تا پاییز ۲۰۲۱، نشانه‌های اختلاف میان عمران خان و فرماندهی ارتش آشکارتر شده بود. یکی از مهم‌ترین موارد، اختلاف بر سر انتصاب رئیس جدید ISI بود. در همین زمان، هزاران هوادار تحریک لبیک پاکستان (TLP) به سمت اسلام‌آباد حرکت کردند. در نشستی اضطراری با مقام‌های امنیتی و رسانه‌ای، حکومت تأکید کرد که گروه‌های مسلح اجازه نخواهند یافت حاکمیت دولت را به چالش بکشند و هم‌زمان شایعات درباره اینکه اعتراضات توسط بخشی از ساختار اطلاعاتی برای فشار بر دولت سازماندهی شده‌اند، تکذیب شد. اما همین نیاز به تکذیب رسمی نشان می‌داد که تصور شکاف میان دولت و ارتش جدی شده است. مسعود در ژانویه ۲۰۲۲ می‌نویسد که فضای اسلام‌آباد بار دیگر از شایعات پر شده بود. عمران خان گفته بود «سه ماه

دولت کابل، فساد گسترده و وابستگی شدید آن به حمایت خارجی می‌داند. اما مهم‌ترین پرسش برای پاکستان این بود که بعد از بازگشت طالبان چه خواهد شد. در نگاه اولیه بسیاری از ناظران، این تحول، یک پیروزی راهبردی برای اسلام‌آباد به نظر می‌رسید. اما مسعود نسبت به چنین خوش‌بینی‌ای محتاط است. بازگشت طالبان افغانستان، بلافاصله مسئله تحریک طالبان پاکستان (TTP) را دوباره برجسته کرد و امنیت پاکستان را با چالش تازه‌ای روبه‌رو ساخت.



مذاکرات با TTP؛ بازگشت یک راهبرد پرخطر در اکتبر ۲۰۲۱، عمران خان اعلام کرد دولت با برخی شاخه‌های طالبان پاکستانی در افغانستان در حال مذاکره است و در صورت کنار گذاشتن سلاح، امکان عفو آنان وجود دارد. یک شاخه به رهبری حافظ گل بهادر نیز آتش‌بس بیست‌روزه اعلام کرد.

مسعود در این بخش بسیار محتاط و منتقد است. او یادآوری می‌کند که پاکستان پیش‌تر بارها با گروه‌های مسلح توافق کرده و بسیاری از این توافقات در نهایت به تقویت آنان انجامیده است. ارتش در سال‌های گذشته هزینه انسانی سنگینی برای بیرون راندن شبه‌نظامیان از مناطق قبایلی پرداخته بود؛ بنابراین بازگشت به مذاکره بدون اجماع ملی می‌توانست تمام آن دستاوردها را به خطر اندازد.

نویسنده استدلال می‌کند که مذاکره در اصل لزوماً اشتباه نیست، اما چنین تصمیمی باید از مسیر پارلمان، اجماع سیاسی و اطلاع‌رسانی شفاف اتخاذ شود، نه آنکه جامعه از طریق یک مصاحبه تلویزیونی متوجه گفت‌وگو با گروهی شود که هزاران پاکستانی را کشته است.

این انتقاد، بار دیگر به یکی از مضامین اصلی کتاب بازمی‌گردد: تصمیم‌های کلیدی امنیتی پاکستان بیش از حد در حلقه‌های محدود و خارج از سازوکارهای نهادی اتخاذ می‌شوند.



مهم‌تر از همه، همان ساختاری که عمران را در برابر مخالفان قدرتمند کرده بود، اکنون به نقطه آسیب‌پذیری او تبدیل شده بود. تا زمانی که دولت و ارتش «در یک صفحه» بودند، اکثریت شکننده پارلمانی، مخالفان و بحران‌های سیاسی قابل مدیریت به نظر می‌رسیدند؛ اما با کاهش حمایت ارتش، تمام این نقاط ضعف هم‌زمان آشکار شدند. در واقع، مسعود پایان بخش دوم را نه با سقوط رسمی عمران، بلکه با از بین رفتن پیش‌شرط بقای حکومت هیبریدی می‌بیند: هماهنگی میان نخست‌وزیر و ژنرال باجوا.

در ژانویه ۲۰۲۲، رأی عدم اعتماد هنوز رخ نداده بود، اما نشانه‌ها روشن بودند. نویسنده می‌گوید مخالفان احساس می‌کردند «پاشنه آشیل» دولت پیدا شده است: حاکمیت پاکستان دیگر مانند گذشته پشت حکومت نایستاده بود.

بخش سوم: ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۳

از «سایفر» تا ۹ مه؛ زمانی که پروژه علیه سازندگان برگشت
پس از آنکه عمران خان در آوریل ۲۰۲۲ با رأی عدم اعتماد از

آینده» تعیین‌کننده است. دولت با تورم، فشار اقتصادی و مذاکره با IMF دست‌وپنجه نرم می‌کرد؛ اپوزیسیون نیز تماس‌های خود را برای اقدام مشترک افزایش داده بود. دو سناریو بیش از همه مطرح می‌شدند: رأی عدم اعتماد در پارلمان یا شکل‌گیری یک بلوک جدا شده از درون ائتلاف حاکم. این دقیقاً همان نقطه‌ای بود که «بی‌طرفی» ارتش اهمیت پیدا کرد. دولتی که اکثریت شکننده‌ای داشت، اگر حمایت ساختار قدرت را از دست می‌داد، ممکن بود نتواند ائتلاف خود را حفظ کند.



پایان بخش دوم؛ پروژه‌ای که از درون ترک برداشت

تا آغاز سال ۲۰۲۲، چیزی که در سال ۲۰۱۸ پروژه‌ای بلندمدت تصور می‌شد، وارد مرحله بحران شده بود. رابطه عمران و ارتش دیگر مانند سال‌های نخست نبود؛ اقتصاد به نقطه ضعف بزرگ دولت تبدیل شده بود؛ اپوزیسیون دوباره متحد می‌شد؛ و اختلاف بر سر انتصابات نظامی، اطلاعاتی، اعتماد میان نخست‌وزیر و فرماندهی ارتش را آسیب زده بود.



نخست‌وزیری برکنار شد، به جای پذیرش شکست پارلمانی، بلافاصله روایت تازه‌ای را در مرکز سیاست خود قرار داد:

ایالات متحده برای برکناری او توطئه کرده است. مبنای اصلی این ادعا، یک سایفر یا تلگراف دیپلماتیک بود که سفیر پاکستان در واشنگتن پس از گفت‌وگو با مقام‌های آمریکایی به اسلام‌آباد ارسال کرده بود. عمران مدعی شد لحن این پیام نشان می‌دهد واشنگتن خواهان کنار رفتن او بوده و در صورت باقی ماندنش در قدرت، پاکستان با پیامدهایی روبه‌رو خواهد شد.

سلمان مسعود در این بخش میان دو مسئله تفاوت می‌گذارد. نخست، اینکه روابط عمران خان با آمریکا در ماه‌های پایانی حکومت او واقعاً بسیار بد شده بود؛ و دوم، اینکه از وجود روابط پرتنش نمی‌توان به‌طور خودکار نتیجه گرفت آمریکا عملیات براندازی دولت را طراحی کرده است. نویسنده اشاره می‌کند که مقامات آمریکایی چنین ادعایی را رد کردند و روابط نظامی آمریکا و پاکستان نیز در همان زمان مستقل از مناسبات سرد واشنگتن با شخص عمران ادامه داشت.

اما از نظر سیاسی، واقعیت سند کمتر از قدرت روایت آن اهمیت داشت. عمران توانست خود را نه نخست‌وزیری شکست‌خورده در رأی اعتماد، بلکه رهبر ملی‌ای تصویر کند که به دلیل دفاع از استقلال پاکستان با «تغییر رژیم» روبه‌رو شده است.

همین روایت، سرمایه سیاسی عظیمی برای او ایجاد کرد.



رئیس ISI از سایه بیرون می‌آید

در اکتبر ۲۰۲۲ اتفاقی تقریباً بی‌سابقه رخ داد: سرلشکر ندیم انجم، مدیرکل ISI، در برابر دوربین‌های تلویزیونی در یک کنفرانس خبری ظاهر شد.

برای نهادی که قدرتش تا حد زیادی با پنهان بودن و عدم حضور مستقیم در فضای عمومی پیوند خورده بود، حضور علنی رئیس دستگاه اطلاعاتی خود نشانه شدت بحران بود. ماه‌ها بود که عمران و طرفدارانش فرماندهان نظامی و

اطلاعاتی را با عباراتی مانند «آقای X» «آقای Y» و «Dirty Harry» هدف قرار می‌دادند و آنان را متهم می‌کردند که در برکناری دولت او نقش داشته‌اند. ارتش که سال‌ها از تصویر نهادی دست‌نیافتنی برخوردار بود، اکنون مستقیماً در معرض هجمه اجتماعی قرار گرفته بود. ندیم انجم در این نشست کوشید روایت عمران را به چالش بکشد. او گفت کسی که ارتش را در انظار عمومی «خائن» خطاب می‌کند، در پشت پرده برای مذاکره با همان فرماندهان تلاش می‌کند. مهم‌تر از همه، او مدعی شد عمران خان در تماس‌ها و جلسات محرمانه تلاش کرده بود ژنرال باجو را متقاعد کند که مدت بیشتری در فرماندهی ارتش باقی بماند.

پیام اصلی روشن بود: ارتش می‌خواست نشان دهد که میان گفتمان عمومی عمران و رفتار خصوصی او تفاوت وجود دارد.

هم‌زمان، فرماندهان تأکید کردند ارتش تصمیم گرفته است «غیرسیاسی» شود و از حمایت مستقیم از احزاب کنار بکشد. اما مشکل اینجا بود که پس از سال‌ها مداخله و نقش‌آفرینی، صرف اعلام «بی‌طرفی» برای قانع کردن جامعه کافی نبود.



ژنرال باجوا؛ از ناجی تا منفورترین چهره اردوگاه عمران
یکی از بهترین فصل‌های کتاب درباره تحول تصویر ژنرال باجواست.



در سال‌های نخست حکومت عمران، او بارها از باجوا تمجید کرده بود. فرمانده ارتش نه فقط شریک امنیتی دولت، بلکه بخشی از سازوکاری بود که بقای ائتلاف PTI را تضمین می‌کرد. اما پس از سقوط دولت، همان فرمانده به اصلی‌ترین مقصر در روایت عمران تبدیل شد. سلمان مسعود این دگرگونی را بسیار نمادین می‌داند. اندکی پیش از بازنشستگی، باجوا از همکارانش می‌پرسید چرا افکار عمومی دیگر از او حمایت نمی‌کنند. موجی از توهین و حملات در شبکه‌های اجتماعی - حتی از سوی برخی نظامیان بازنشسته - علیه او شکل گرفته بود. یکی از مقام‌های ارشد وضعیت را به کامیونی تشبیه کرده بود که راننده ناگهان مسیرش را عوض می‌کند، اما بار سنگین پشت آن به دلیل اینرسی همچنان در جهت قبلی حرکت می‌کند. ارتش سال‌ها برای ایجاد یک روایت عمومی به نفع عمران کار کرده بود؛ هنگامی که فرماندهی تصمیم گرفت حمایت را متوقف کند، جامعه‌ای که با همان روایت شکل گرفته بود لزوماً فرمان جدید را نپذیرفت. به تعبیر دیگر، ماشین تبلیغاتی ساخته‌شده برای تقویت عمران، پس از تغییر سیاست به سوی سازندگان خود برگشت.

شکافی که دیگر قابل ترمیم نبود

مسعود ریشه فروپاشی رابطه را به سال ۲۰۲۱ بازمی‌گرداند. اختلاف کلیدی بر سر آینده ژنرال فیض حمید، رئیس وقت ISI، بود. عمران تمایل داشت او در جایگاهش باقی بماند؛ در حالی که فرماندهی ارتش تصمیم گرفته بود ندیم انجم جایگزینش شود. این اختلاف ظاهراً درباره یک انتصاب بود، اما در واقع مسئله‌ای بزرگ‌تر را آشکار کرد: چه کسی درباره مهم‌ترین انتصابات امنیتی کشور تصمیم می‌گیرد؟ از نگاه نویسنده، عمران دیر متوجه شد که قدرت نخست‌وزیر در نظام هیبریدی محدودتر از تصور اوست. تا زمانی که خواسته‌های او با فرماندهی ارتش همسو بود، این محدودیت چندان آشکار نبود؛ اما زمانی که خواست مستقیماً در حوزه‌ای که ارتش آن را قلمرو خود می‌دانست دخالت کند، رابطه به نقطه شکست رسید. مسعود معتقد است پشتیبانی عملی ارتش از دولت عمران از حدود فوریه ۲۰۲۱ رو به کاهش گذاشته بود و بحران انتصاب رئیس ISI در اکتبر همان سال شکاف را غیرقابل ترمیم کرد.

«دکترین باجوا» و شکست پروژه

نویسنده می‌گوید در سال ۲۰۱۸، حلقه نزدیک به فرماندهی ارتش تصور می‌کرد نظم سیاسی تازه‌ای در حال شکل‌گیری است. برخی حتی از نظام ریاست جمهوری آینده، بازگرداندن ثروت‌های خارج‌شده و حذف تدریجی سیاستمداران سنتی سخن می‌گفتند.

اما «پروژه عمران» مطابق انتظار پیش نرفت. مشکلات اقتصادی ادامه یافت، حکومت نتوانست اصلاحات ادعایی را عملی کند و تمرکز شدید بر پرونده‌سازی علیه مخالفان، شکاف سیاسی را عمیق‌تر کرد. اختلافاتی نیز درباره سیاست خارجی شکل گرفت.

باجوا شخصاً از کریدور کرتارپور، کاهش تنش در خط کنترل کشمیر و عادی‌سازی تدریجی روابط با هند حمایت می‌کرد. او همچنین تلاش می‌کرد رابطه پاکستان با آمریکا کاملاً تخریب نشود. اما دولت عمران در برخی از این پرونده‌ها رویکرد متفاوتی داشت؛ از جمله طرح محدود تجارت با هند که عمران در مقام وزیر تجارت با آن موافقت کرد اما در مقام نخست‌وزیر عقب نشست.

در پایان، مسعود می‌گوید شکست «آزمایش هیبریدی» بخش مهمی از میراث باجوا را زیر سؤال برد.

اتهام «بازی دوگانه»

پس از بازنشستگی باجوا در ۲۹ نوامبر ۲۰۲۲، روایت‌های مختلفی درباره ماه‌های پایانی فرماندهی او منتشر شد. برخی مدعی شدند که او هم‌زمان با چند طرف مذاکره می‌کرد و حتی در پی تمدید شش‌ماهه دیگری بود تا انتخابات جدید را زیر نظر خود برگزار کند و رابطه‌اش با عمران را ترمیم نماید. نویسنده این اتهام‌ها را با احتیاط روایت می‌کند و آن‌ها را واقعیت اثبات‌شده معرفی نمی‌کند. اما یک اتفاق به این بحث‌ها دامن زد: مونس الهی گفت تصمیم خاندان چودری برای پیوستن به عمران با توصیه باجوا صورت گرفته بود. در سوی دیگر، رهبران دولت ائتلافی نیز می‌گفتند در ماه‌های نخست پس از سقوط عمران، دستشان برای بازداشت یا برخورد سخت با او بسته بوده است.

به این ترتیب، باجوا هم‌زمان از سوی PTI متهم شد که دولت عمران را ساقط کرده و از سوی مخالفان عمران متهم شد که همچنان از او محافظت کرده است.

برای مسعود، این وضعیت یکی از پیامدهای طبیعی قدرت بیش از حد است: زمانی که یک فرد در سیاست داخلی، سیاست خارجی، اقتصاد و امنیت نفوذ وسیع دارد، پس از خروج از قدرت تقریباً همه بازیگران می‌توانند بخشی از مسئولیت شکست‌های خود را متوجه او کنند.



مشرف؛ آینه‌ای برای فهم قدرت نظامی

فصل مربوط به درگذشت پرویز مشرف در ظاهر از خط داستان عمران فاصله می‌گیرد، اما در واقع یکی از مهم‌ترین تأملات کتاب درباره قدرت نظامی است.

مسعود مشرف را کودتاگری reluctant یا در ابتدا نسبتاً بی‌میل توصیف می‌کند و معتقد است کودتای ۱۹۹۹ تا حدی پاسخ نهادی ارتش به برخورد نواز شریف با فرماندهان نظامی بود. اما همان فرد پس از رسیدن به قدرت، دیگر قادر به رها کردن آن نبود.

نویسنده برخی ویژگی‌های شخصیتی مشرف - قاطعیت، جذابیت و توان تصمیم‌گیری - را می‌ستاید، اما میراث او را با سایه‌های سنگین کرگیل، رشد ستیزه‌جویی، قتل بی‌نظیر بوتو و نواب اکبر بگتی، تعرض به قانون اساسی و تشدید عدم توازن مدنی - نظامی پیوند می‌زند.

پیام ضمنی فصل روشن است: ژنرال‌های پاکستان معمولاً در اوج قدرت تصور می‌کنند قادرند نظم سیاسی را بازطراحی کنند، اما در نهایت با همان محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌شوند که پیشینیان‌شان تجربه کرده‌اند.

۹ مه ۲۰۲۳؛ خط قرمزی که شکسته شد

نقطه اوج کتاب، ۹ مه ۲۰۲۳ است.

عمران خان در پرونده‌ای مرتبط با فساد توسط نیروهای شبه‌نظامی بازداشت شد. شیوه بازداشت خشن بود و تصاویر آن به سرعت در سراسر پاکستان پخش شد. خشم طرفداران PTI ظرف چند ساعت به اعتراضات گسترده تبدیل شد.

اما چیزی رخ داد که در تاریخ سیاسی پاکستان تقریباً بی‌سابقه بود: بخشی از معترضان مستقیماً به تأسیسات و نمادهای ارتش حمله کردند.

در راولپندی، معترضان به سمت مقر فرماندهی کل ارتش حرکت کردند. در لاهور، هزاران نفر وارد منطقه نظامی شدند و خانه فرمانده سپاه لاهور - موسوم به جناح هاوس - را غارت و سپس آتش زدند.

برای نهادی که دهه‌ها هیبت و تقدس خود را یکی از ستون‌های قدرت می‌دانست، تصاویر مردم در خانه یک فرمانده سپاه چیزی فراتر از خسارت مادی بود؛ شکستن یک تابوی تاریخی بود.



معمای فرمانده سپاه لاهور

مسعود بخش قابل توجهی را به این سؤال اختصاص می‌دهد که چگونه ممکن بود خانه یکی از قدرتمندترین فرماندهان ارتش بدون دفاع مؤثر در اختیار معترضان قرار گیرد.

روایت‌های مختلفی منتشر شد: برخی ادعا کردند سپهد سلمان فیاض غنی با PTI همدلی داشته و به نیروها دستور داده است با معترضان درگیر نشوند. برخی دیگر می‌گفتند او آمادگی لازم برای بحران را نداشت.

ویدئوهایی منتشر شد که فرمانده را در میان جمعیت نشان می‌داد. تصاویر دیگری نیز از تمسخر او توسط معترضان دست‌به‌دست شد. حسن نیازی، خواهرزاده عمران، در یکی از ویدئوهای منتشرشده شلواری نظامی را در دست گرفته و ادعا می‌کرد متعلق به فرمانده سپاه است.

مسعود از میان این روایت‌های متناقض، بر یک نکته



از آمریکا به باجوا؛ تغییر متهم اصلی

در فوریه ۲۰۲۳، عمران خان روایت سقوط خود را تغییر داد. در ماه‌های نخست، محور اصلی سخنانش «توطئه آمریکا» بود. اما به تدریج مسئولیت اصلی را متوجه ژنرال باجوا کرد. مسعود این تغییر را نمونه‌ای از یکی از ویژگی‌های سیاسی عمران می‌داند: تغییر سریع مواضع بر اساس شرایط. کسی که زمانی باجوا را «بهترین فرمانده» و حامی دولت می‌دانست، اکنون او را عامل اصلی سقوط خود معرفی می‌کرد.

از دید نویسنده، این تغییر یک دلیل سیاسی نیز داشت. انتقاد از آمریکا برای بسیج افکار عمومی مفید بود، اما اگر هدف بازگشت به قدرت در پاکستان بود، مسئله اصلی نه واشنگتن بلکه رابطه با ساختار نظامی داخلی بود.

عاصم منیر؛ چالشی مستقیم

پس از آزادی عمران خان با حکم دیوان عالی، لحن او آرام تر نشد. برعکس، مستقیماً ژنرال عاصم منیر را مسئول بحران دانست.

این تغییر نیز بسیار مهم بود. پیش تر عمران بیشتر افسران اطلاعاتی خاص را هدف قرار می داد؛ اکنون فرمانده ارتش شخصاً در مرکز انتقادات قرار گرفته بود.

نویسنده معتقد است این وضعیت عاصم منیر را در برابر انتخاب دشواری قرار داد: اگر عقب نشینی می کرد، ممکن بود اقتدار فرماندهی آسیب ببیند؛ و اگر سرکوب گسترده ای انجام می داد، نارضایتی اجتماعی و تصویر سیاسی ارتش تشدید می شد.

ارتش نیز اعلام کرد هیچ شکافی در فرماندهی وجود ندارد و شایعات درباره «کودتای سرهنگ ها» یا اتحاد چند فرمانده علیه فرمانده ارتش را تکذیب کرد.



موج خروج از PTI

پس از ۹ مه، ورق به سرعت برگشت. بازداشت فعالان، رهبران و هواداران PTI آغاز شد. بسیاری از چهره های مهم حزب یکی پس از دیگری استعفا کردند. یکی از برجسته ترین موارد شیرین مزاری، وزیر پیشین حقوق بشر، بود. او پس از چندین بار بازداشت و آزادی طی یک هفته، اعلام کرد نه تنها از PTI بلکه از سیاست نیز کناره گیری می کند. طرفداران حزب معتقد بودند خروج او نتیجه فشار شدید بوده است.

پرونده خدیجه شاه نیز اهمیت نمادین داشت. او از خانواده ای بسیار بانفوذ، دختر سلمان شاه اقتصاددان و نوه یک فرمانده پیشین ارتش بود. با وجود این جایگاه، پس از چند روز اختفا خود را تسلیم کرد.

به اعتقاد نویسنده، ارتش عمداً پرونده او را به نمونه ای نمادین تبدیل کرد: اگر فردی از چنین خانواده ای مصونیت نداشته باشد، دیگر فعالان نیز نمی توانند انتظار حمایت از شبکه های اجتماعی یا خانوادگی خود داشته باشند. مسعود نتیجه می گیرد که PTI در محاسبه خود دچار

تمرکز می کند: فارغ از اینکه فرمانده با معترضان همدلی داشت یا نه، او در انجام وظیفه اصلی خود یعنی حفاظت از یک تأسیسات مهم نظامی ناکام ماند. بعدها او محاکمه و از ارتش اخراج شد.



سیاست پاکستان وارد قلمروی ناشناخته می شود

پس از ۹ مه، بحران دیگر تنها رقابت عمران و دولت نبود. از نگاه نویسنده، سه مرکز قدرت هم زمان درگیر شدند: عمران خان و PTI که همچنان از پایگاه اجتماعی گسترده ای برخوردار بودند؛ فرماندهی ارتش به رهبری ژنرال عاصم منیر که حملات را چالشی مستقیم علیه اقتدار خود می دید؛ و قوه قضائیه که خود دچار شکاف داخلی شده و برخی احکامش از سوی دولت و ارتش به حمایت از عمران تعبیر می شد.

در همین زمان، ائتلاف حاکم نیز از مولانا فضل الرحمن خواست هوادارانش را در مقابل دیوان عالی بسیج کند. پاکستان به مرحله ای رسیده بود که تقریباً همه بازیگران برای اعمال فشار بر نهادهای دیگر به خیابان متوسل می شدند.

مسعود هشدار می دهد که بحران دیگر ماهیت معمول یک رقابت سیاسی را نداشت؛ برای همه طرف ها به نبرد بقا تبدیل شده بود.

نداشت. افسران اخراج شده به دلیل کوتاهی در حفاظت از تأسیسات نظامی مجازات شدند. ارتش همچنین اعلام کرد محاکمه ۱۰۲ غیرنظامی در دادگاه‌های نظامی ادامه خواهد یافت؛ مسئله‌ای که خود به مناقشه‌ای تازه میان ارتش و دیوان عالی تبدیل شد.



(پروژه) چگونه علیه ارتش برگشت؟

یکی از عمیق‌ترین نکات بخش پایانی، اشاره مسعود به حضور شماری از افسران بازنشسته در حمایت از عمران است. طبق روایت مقام‌های امنیتی که نویسنده نقل می‌کند، برخی از ژنرال‌های بازنشسته همچنان خواهان «احیای پروژه» بودند. انگیزه‌های آنان متفاوت بود: علاقه شخصی به عمران، نفرت از خاندان‌های سیاسی قدیمی یا احساس

اشتباه شد. بخشی از حزب تصور می‌کرد خشونت ۹ مه ارتش را مجبور به مذاکره خواهد کرد؛ اما نتیجه دقیقاً برعکس شد و به فرماندهی ارتش مشروعیت لازم برای برخورد گسترده‌تر را داد.



پاکسازی در داخل ارتش

پیامدهای ۹ مه فقط متوجه غیرنظامیان نبود. در ژوئن ۲۰۲۳، سخنگوی ارتش اعلام کرد سه افسر ارشد، از جمله یک سپهبد، از ارتش اخراج شده‌اند و پرونده انضباطی سه سرلشکر و هفت سرتیپ نیز رسیدگی شده است. نویسنده این حجم از تنبیه فرماندهان ارشد را در دهه‌های اخیر کم‌سابقه توصیف می‌کند. به گفته مقام‌های نظامی مورد استناد کتاب، هیچ مدرکی از کودتای سازمان‌یافته درون ارتش در ۹ مه وجود



به تعبیر یکی از تحلیلگرانی که مسعود نقل می‌کند، تمام دستگاه رسانه‌ای‌ای که ارتش برای بی‌اعتبار کردن احزاب سنتی و بالا بردن عمران به کار گرفته بود، اکنون علیه خود ارتش برگشته است.

پایان کتاب؛ ارتش دوباره بر زمین قدرت

در پایان کتاب، سلمان مسعود روایت را تا اوت ۲۰۲۳ ادامه می‌دهد.

دولت ائتلافی شهباز شریف که از آوریل ۲۰۲۲ تا اوت ۲۰۲۳ اداره کشور را بر عهده داشت، از سوی نویسنده به دلیل همراهی با محدود شدن آزادی‌های مدنی و تلاش برای حذف عمران از رقابت انتخاباتی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. در مقابل، شهباز شریف استدلال می‌کرد دولتش در شرایطی تقریباً ناممکن - اقتصاد بحرانی، سیل‌های ویرانگر و مقابله با فشار سیاسی عمران - فعالیت کرده است.

در ۱۴ اوت ۲۰۲۳، انوارالحق کاکر، سناتور پشتون اهل بلوچستان، نخست‌وزیر موقت شد. نویسنده انتخاب ناگهانی او را به دلیل روابط نزدیکش با ساختار قدرت، نشانه‌ای می‌داند که ارتش بار دیگر عملاً بر زمین قدرت نشسته است.

(پروژه) چگونه علیه ارتش برگشت؟

یکی از عمیق‌ترین نکات بخش پایانی، اشاره مسعود به حضور شماری از افسران بازنشسته در حمایت از عمران است.

طبق روایت مقام‌های امنیتی که نویسنده نقل می‌کند، برخی از ژنرال‌های بازنشسته همچنان خواهان «احیای پروژه» بودند. انگیزه‌های آنان متفاوت بود: علاقه شخصی به عمران، نفرت از خاندان‌های سیاسی قدیمی یا احساس تعلق به طرحی که خود زمانی در ساختنش نقش داشتند. مسعود سه مؤلفه را در راهبرد ادعایی این حلقه‌ها مطرح می‌کند:

- نمایش دائمی محبوبیت عمران؛
- اعمال فشار رسانه‌ای بر فرمانده ارتش و مسئولان اطلاعاتی؛
- و تشدید تنش و برخورد برای واداشتن فرماندهی به عقب‌نشینی.

صرف‌نظر از میزان صحت تمام این ادعاها، نویسنده یک پارادوکس بسیار مهم را برجسته می‌کند: بخشی از همان جامعه نظامی و طبقه متوسط شهری که سال‌ها توسط ساختار قدرت به حمایت از عمران تشویق شده بود، اکنون علیه همان ساختار بسیج شده بود.





بازگشت سایفر در پایان داستان

جمع‌بندی نهایی روایت سلمان مسعود

سلمان مسعود در پایان دوباره به عمران خان سال ۲۰۱۱ بازمی‌گردد؛ سیاستمداری که در خانه‌اش در اسلام‌آباد به نویسنده گفته بود:

هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی انقلاب را بگیرد.

آن زمان، عمران نماد امید بخشی از طبقه متوسط شهری و جوانانی بود که از فساد، سیاست موروئی و ناکارآمدی دولت‌های سنتی خسته شده بودند. تصویر او متفاوت بود: قهرمان جهانی کریکت، چهره خیریه، مردی خارج از خاندان‌های قدیمی و سیاستمداری با وعده عدالت و تغییر.

اما مسعود می‌گوید همین سیاستمدار پس از رسیدن به قدرت، در همان چرخه‌ای گرفتار شد که منتقدش بود. دولت او بیش از حد شخص‌محور شد، مخالفان تحت فشار قرار گرفتند، حکمرانی و اقتصاد نتوانستند مطابق وعده‌ها اصلاح شوند و بقای سیاسی دولت با حمایت ساختار نظامی گره خورد. هنگامی که آن حمایت پایان یافت، عمران نه تنها علیه رقبای سیاسی خود، بلکه علیه همان نهادی شورید که در صعودش نقش مهمی داشت.

درست پیش از چاپ کتاب، وب‌سایت The Intercept متنی را منتشر کرد که مدعی بود همان سایفر معروف است. برای طرفداران عمران، این انتشار اثباتی بر ادعای توطئه آمریکا بود. اما مسعود بسیار محتاط‌تر است. او تأکید می‌کند که وب‌سایت خود نیز نتوانسته بود مستقلاً اصل سند را تأیید کند. نویسنده همچنین یادآوری می‌کند که تنها یک نسخه از سایفر مفقود شده بود و عمران نیز پیش‌تر گفته بود نسخه‌ای که در اختیارش بوده دیگر پیدا نمی‌شود.

از منظر مسعود، محتوای منتشرشده بیش از هر چیز تنش شدید روابط دولت عمران با آمریکا را نشان می‌داد؛ نه لزوماً طراحی عملیاتی برای براندازی دولت.

اما فارغ از حقیقت نهایی پرونده سایفر، داستان آن به بهترین شکل ویژگی سیاست پاکستان در این دوره را نشان می‌دهد: مرز میان اسناد واقعی، برداشت‌های سیاسی، عملیات رسانه‌ای، اطلاعات محرمانه و روایت‌های توطئه‌ای روزبه‌روز کمرنگ‌تر شده بود.

سازوکارهایی نزدیک شدند که پیش‌تر علیه خودشان استفاده شده بود.

همین چرخه است که معنای نهایی Fall Out را شکل می‌دهد: پیامد قدرتی که بیش از اندازه شخصی، غیرنهادی و مبتنی بر اتحادهای موقت است.

و شاید مهم‌ترین جمله تحلیلی کتاب همان چیزی باشد که نویسنده در مقدمه نوشته است: تصمیم‌گیری در هر دو سوی ساختار مدنی و نظامی پاکستان همچنان ناهماهنگ، به شدت شخصی و اغلب خودسرانه است؛ و تا زمانی که این الگو تغییر نکند، کشور همچنان از یک بحران به بحران بعدی خواهد رفت.

در عین حال، کتاب عمران را تنها مقصر نمی‌داند. بزرگ‌ترین نقد مسعود متوجه ساختار سیاسی پاکستان است: سیاستمداران غیرنظامی وقتی در اپوزیسیون‌اند از مداخله ارتش شکایت می‌کنند، اما برای حذف رقبای خود به همان ارتش نزدیک می‌شوند؛ و فرماندهان نظامی نیز بارها تصور می‌کنند قادرند با مهندسی سیاسی، رهبر و

نظمی مطلوب خلق کنند.

نتیجه، نه ثبات، بلکه تکرار بحران است. نواز شریف با حمایت بخشی از ساختار به قدرت رسید و بعد با ارتش درافتاد. عمران خان با کمک همان ساختار از نواز عبور کرد و سپس خود با ارتش وارد جنگ شد. احزاب مخالف عمران نیز برای کنار زدن او به همان





اندیشکده اقبال خود را بی‌نیاز از نگاه نقادانه و اندیشه‌ورز مخاطبانش نمی‌داند. این ماهنامه زمانی زنده و پویاست که در گفت‌وگویی مستمر با خوانندگان آگاه، پژوهشگران، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان روابط ایران و پاکستان شکل گیرد. از این‌رو، از شما دعوت می‌کنیم اگر در خصوص مطالب منتشرشده، رویکرد تحلیلی، انتخاب موضوعات، یا مسیر آینده ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال نظر، پیشنهاد یا انتقادی دارید، آن را با ما در میان بگذارید. باور ما بر این است که نقد مسئولانه و پیشنهاد سازنده، نه نشانه فاصله، که نشانه همراهی است. منتظر خواندن نظرات ارزشمند شما هستیم.

